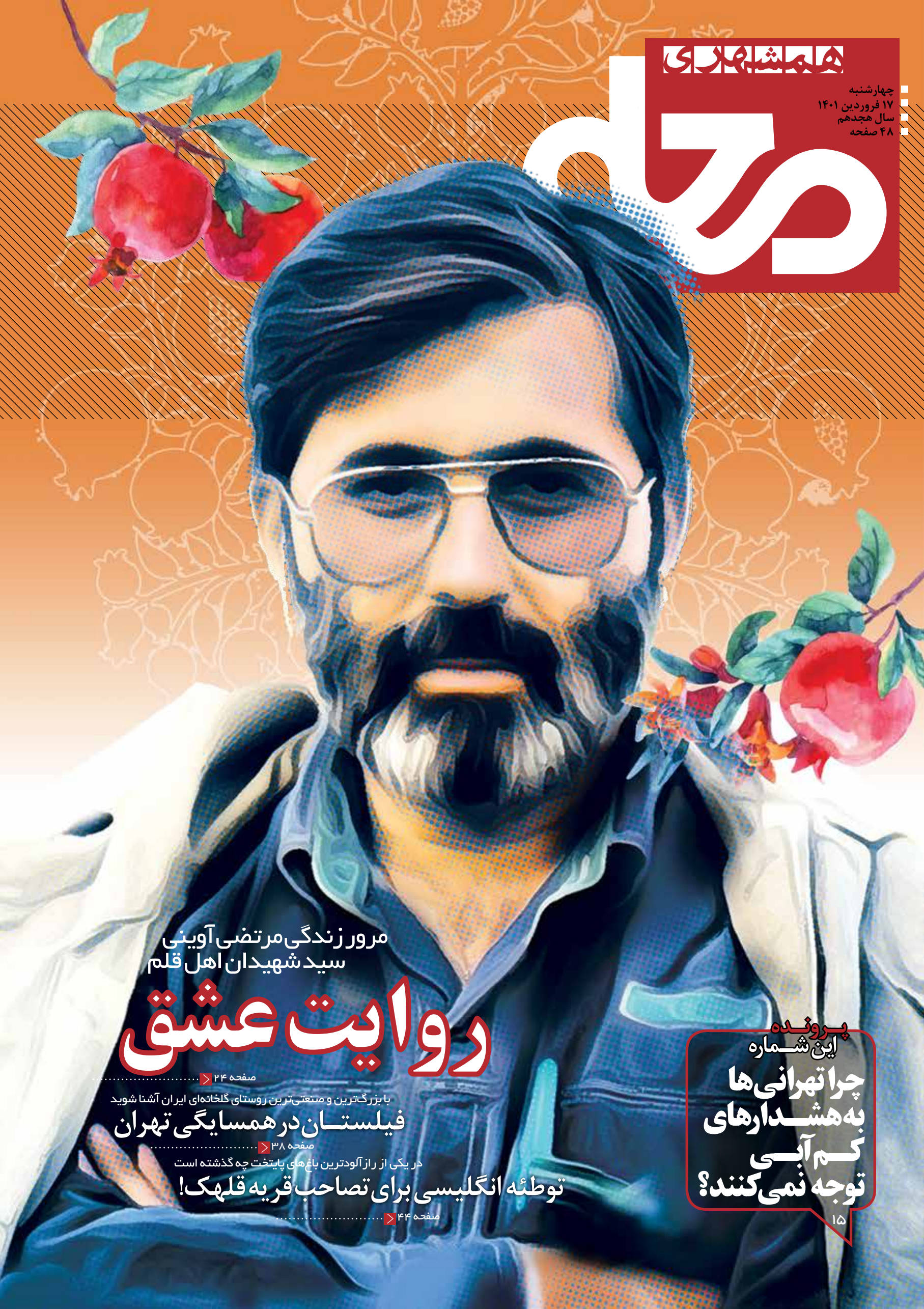


مرکز



مرور زندگی مرتضی آوینی
سید شهیدان اهل قلم

روایت عشق

صفحه ۲۴

بایزرگترین و صنعتی‌ترین روستای گلخانه‌ای ایران آشنا شوید

فیلستان در همسایگی تهران

صفحه ۳۸

در یکی از رازآلودترین باغ‌های پایتخت چه گذشته است

توطئه انگلیسی برای تصاحب قریه قلعهک!

صفحه ۴۴

پرونده
این شماره

چرا تهرانی‌ها
به هشدارهای
کم‌آبی
توجه نمی‌کنند؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام محمدباقر علیه السلام:

لکل شیء ربيع و ربيع القرآن شهر رمضان؛

هرچیز بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

| اصول کافی / ج ۲ / «کتاب فضل القرآن» «باب نوادر» حدیث ۹ و ۱۰

مایکت

مرجع دانلود بازی‌ها و برنامه‌های اندروید

بهترین برنامه‌های کاربردی رو از مایکت دانلود کن!

myket.ir





سپید و سیاه

۴ اخبار محله

۶ گفت‌وگو با مردی که با روش شگفت‌انگیزش هزاران کودککار را باسواد کرده است
سوادآموزی در ۴۵ ساعت



۸ «محمد عمو محمدی» از ۲۵ سال قبل یک کار خدا پستدانه را آغاز کرده است

اجاره خانه فقط با یک صلوات!

۱۰ ۷۳ سال پیش با تلاش جواد فردانش نخستین نهاد مردمی پایتخت پا گرفت

قدیمی ترین انجمن محلی تهران در جوادیه

۱۲ گفت‌وگو با «زهره سالاریه» نخستین بانوی دریانورد که از ۱۵ سالگی به‌صورت رسمی دریانوردی را آغاز کرده است

رؤیای پرواز داشتیم، اما دل به دریا زدیم

۱۴ قهرمان ملی پارالمپیک از مسیر سخت معلولیت تا مدال آوری می‌گوید
مامان تو می‌تونی!

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

مدیر مسئول: عبدالله کتبی

سرمدیر: پیام مؤمنی

دبیران تحریریه:

سروش جنابی / فرزین شیرزادی / کیسه سعیدی

تحریریه:

پوذر چهل امیرانی / مریم باقرپور / پروانه بهرام‌نژاد / حسن حسن‌زاده / فاطمه عسگری‌نیا / راحله عبدالحسینی

سارا جعفرزاده / پرینسا نوری / مژگان مهرابی / سمیرا باباجانپور

ژیبا روزبهانی / اسحر جعفریان / رضا نیک‌نام / مریم فاسینی

زهره بلندی / رابعه تیموری / بهاره خسروی / اسحر رضائعلی‌پور

تمیبه سجادی / مدیر هنری: کامران مهرزاده

صفحه آرایی: محمدرضا محمدی / تاش نیلادرفاقی

خروجی و تصحیح: منیره خسروآبادی

فهیبه شیرازی / فاطمه نصیری‌ها

عکس: فرشاد عباسی / امیر رستمی

حامد خورشیدی / امیر پناهپور / احمد سیدپور

منا عادل / محمد عباس‌نژاد / امیر حسین خب‌خواه

منشی تحریریه: فریبا صادق‌زاده

ارشیو: مقداد مهرانی

نشانی: خیابان ولی‌عصر، نرسیده به پارکوی کوچه توریج پلاک ۱۴

کد پستی: ۱۹۶۶۵۳۳۸

مستدق پستی: ۱۹۶۶۶۰۵۶

تلفن: ۱۱۲۰۲۱۱۱

دورنگار: ۲۲۰۲۳۴۸۸



پرونده

۱۶

همه آنچه باید درباره تاریخچه و چند و چون تأمین آب آشامیدنی تهران بدانید

۵ سد و ۱۳ میلیون مشتری

۱۸

پایتخت‌نشینان رکورد مصرف آب را شکستند

تهرانی‌ها به جان آب افتاده‌اند

۲۰

مناطق ۱ تا ۳ پرمصرفترین مناطق تهران از نظر مصرف آب هستند

شمال شهرنشینان، متهم ردیف اول

۲۱

فوت و فن‌های کم‌مصرف کردن آب شیرهای این خانه چکه نمی‌کند

پایتخت‌نشینان از مدت‌ها پیش با بحران کم‌آبی دست و پنجه نرم می‌کردند

روزگاری که آب جیره‌بندی بود

۲۲

پایتخت‌نشینان از مدت‌ها پیش با بحران کم‌آبی دست و پنجه نرم می‌کردند

خیابان هنر

۲۴ مرور زندگی مرتضی آوینی سید شهیدان اهل قلم
روایت عشق

۲۶ ناگفته‌های همسر شهید مرتضی آوینی
هرگز تو را از دست نخواهم داد

۲۸ مرور خاطرات سید مرتضی آوینی
وقتی جنگ نبود سید ما رفت



کوچه پس‌کوچه

۳۰ تاخیر در ابلاغ و بازنگری طرح هادی روستاهای ری را از بین می‌برد

طرح هادی؛ نوشدارو پس از مرگ سهراب

۳۲ گنایه مردم و مسئولان شهرداری از فعالیت کارگاه‌های طلاسازی در بافت مسکونی منطقه ۱۳

زرگرهایی که سیانور در حلق مردم می‌کنند

۳۳ اهالی منطقه ۹ از نقاط بی‌دفاع شهری منطقه و نبود روشنایی برخی معابر گلایه‌مندند

کوچه‌های خاموش پاتوقی برای معاندان



۳۴ تلاش نویسنده «دوچرخه، تهران» برای تبدیل دوچرخه به اولویت اصلی جابه‌جایی شهر و ندان

بایسکل ران

۳۵ اما و اگرهای تغییر نام معابر و خیابان‌های منطقه ۲۲

خداحافظی با شاعران سلام به شهرهای ایران

۳۶ مهم‌ترین پروژه‌های ترافیکی منطقه ۱۶ برای رفاه و آسایش خاطر شهروندان

۴ پروژه گره‌گشا در ۴ نقطه

۳۷ در «مزارع خانوادگی» محله‌های پایتخت همه‌چیز عمل می‌آید؛ از کدو و بادمجان تا گل‌گاوزبان

باغچه پربرکت آقای همسایه



دروازه تهران

۴۲ اندر احوالات نوچه پروی در تهران قدیم
لوطی و نالوطی

۴۴ در یکی از رازآلودترین باغ‌های پایتخت چه گذشته است
توطئه انگلیسی برای تصاحب قریه قلهک

۴۶ تنها گورستان بین‌المللی کشور اینجاست

قبرستان کشته‌های جنگ جهانی در ایران

۴۸ میراث ماندگار آیت‌الله خوانساری در میدان تجریش

مسجد گیاهی؛ نماد مخالفت با رضاخان



۳۸ با بزرگترین و صنعتی‌ترین روستای گلخانه‌ای ایران آشنا شوید

فیلسرستان در همسایگی تهران

۴۰ موزه شهدای پیچدر حال و هوای دلاورمردی‌ها را زنده می‌کند
گنجینه لاله‌ها

۴۱ نگاهی به طبیعت بکر «گلو تنگه» که با وجود ۷۰۰ سال قدمت همچنان ناشناخته مانده است

نوشیدن آب زندگانی کنار هفت‌آبشار



سر مقاله

شهر رضانی



سروش جنابی دبیر تحریریه

ماه مبارک رمضان در تهران قدیم که از راه می‌رسید حال و هوای شهر و ساکنانش دگرگون می‌شد؛ توگویی و مهمانی گرانقدر در راه است که باید در استقبال، پذیرایی و بدرقه‌اش سنگ‌تمام گذاشت؛ بدین ترتیب، همه از پیر و جوان و حاکم و رعیت به تکاپو می‌افتادند و حال و روزشان را با الزامات این ماه تدبیر می‌کردند. پس، خوردن و آشامیدن و پوشیدن و گشتن یکسره رنگ و لعابی متفاوت از دیگر ایام می‌گرفت و یک شهر و ساکنانش در شهری رضانی ممزوج و ذوب می‌گشتند. اما این دگرگونی احوال در چند ساحت اتفاق می‌افتاد.

اول از همه، تدارکاتی برای استقبال از رمضان صورت می‌گرفت. اهل خانه به‌ویژه زنان بنشن و آرد و رشته و کشک و زردچوبه و آنچه درخور سفره سحر و افطار و قوت‌بخش ساعات روزه‌داری یا سفره‌های افطار مهمانی بود، تهیه و ذخیره می‌کردند. بانوان چادر عبایی، بلندتر از چادر معمول، و روبنده از بقچه بیرون می‌آوردند و مردان سسر و صورت‌پیرایش و جامه نو به تن می‌کردند.

در وهله بعد، رفتارها و مناسبات باارزش‌های معنوی این ماه در تناسب قرار می‌گرفت. حجب و حیا بر آدم‌ها غلبه می‌کرد و معنویت بروز و ظهور بیشتری می‌یافت. رعایت حال دیگران از واجبات شمرده می‌شد تا حدی که تردهای عصرگاهی را کاهش می‌دادند مبادا مزاحمتی برای استراحت روزه‌داران ایجاد شود یا کاسبان کفه ترازو را در توزین کالا به نفع مشتری سنگین کرده با ارزان‌فروشی در ثواب معنوی این ایام شرکت می‌جستند. همین‌طور دوره‌خوانی قرآن و مجالس وعظ و تعزیه رونق می‌گرفت. هرکسی به وسع خود سفره اطعام می‌گشود و برای سیر کردن نیازمندان از هم پیشی می‌گرفتند.

و بالاخره آنچه در شهر علنی می‌گشت، رونق زندگی شبانه بود که در آن دوران، غیرمعمول تلقی می‌شد. دیگر صدای طبلال‌ها پس از تاریکی هوا به گوش نمی‌رسید که «برچین! برچین!» بلکه به جای آن، آوای مؤذنان و چاووشی‌خوان‌های محله و طشت‌زنی همسایه‌ها و بعدها صدای توپ سحر و افطار شنیده می‌شد. حکومت‌ها منع تردد شبانه را تعلیق و تا حد امکان روشن‌نمایی معابر را تأمین می‌کردند. بساط شبانه معرکه‌گیری، مسئله‌گویی و فروش خنزر و پنزر و ظروف و حتی کتاب برپا می‌شد و مردم تا پاسی از شب به گردش و تفریح مشغول می‌شدند.

از پیش‌گفته‌ها چنین برمی‌آید که تکاپو برای ماه رمضان و حال و هوای تهرانی‌ها در آن ایام همسنگ نوروز بوده است و این ممکن نبود جز آنکه آیین روزه‌داری در باور مردم به‌عنوان یک فرهنگ ریشه دوانده و نهادینه شده باشد. اینکه تمامی این‌ها و تحول در تعاملات و مراودات روزمره کاملاً خودجوش و مردمی برگزار می‌شد، در همین مفهوم ریشه دارد. پربیره نیست که گفته شود با این توضیح و دلایل طهران کاملاً رضانی می‌شد.



به گفته او، با بهسازی بوستان بسیج و نوسازی وسایل و اختصاص فضاهای تفریحی در جوار ایستگاه مترو بسیج، این فرصت برای شهروندان همه مناطق مهبیاست تا از این فضای مفرح بهره‌مند شوند.

۳

عیدانه

مدرن‌ترین شهرسازی پایتخت در بوستان بسیج منتظر شماست

شهرداری منطقه ۱۴ به اهالی منطقه و مناطق همسایه عبیدی شادی‌بخشی داد. او از بازگشایی شهرسازی بوستان بسیج با آغاز سال ۱۴۰۱ خبر داد. اما خبر از آنچه خواندید جذاب‌تر است: فاز نخست یکی از مدرن‌ترین شهرسازی‌های پایتخت و ایران پایان یافته و این روزها که آب‌وهوا هم جان می‌دهد برای تفریح، آماده پذیرایی از شماست.

محمدامین سالاری‌پور، شهردار منطقه ۱۴، با بیان اینکه شهرسازی در مساحت ۲۵ هزار مترمربع با ۲ فضای روباز ویژه بزرگسالان و فضاهای سرپوشیده مخصوص کودکان تدارک دیده شده، گفت: وجود این شهرسازی به عنوان بزرگ‌ترین و مجهزترین تفرجگاه شرق و جنوب شهر تهران، امتیازی ویژه برای منطقه ۱۴ محسوب می‌شود.

به گفته او، با بهسازی بوستان بسیج و نوسازی وسایل و اختصاص فضاهای تفریحی در جوار ایستگاه مترو بسیج، این فرصت برای شهروندان همه مناطق مهبیاست تا از این فضای مفرح بهره‌مند شوند.

خبر خوب

ساخت ۴ خط جدید مترو طی ۴ سال پیش‌رو

مترو تهران قرار است از امسال و در طول یک برنامه ۴ساله، گام‌به‌گام، اتفاقات مثبتی را تجربه کند و متروسواران از این تحول منتفع شوند. اگر بخواهیم جزئی‌تر در این‌باره حرف بزنیم، باید بگوییم که بناسف رفع نواقص خطوط ۱، ۴، ۶ و ۷ مترو در اولویت باشد و طی ماه‌های آینده شاهد تکمیل تدریجی این خطوط باشیم. با این حساب، کیفیت خدمات‌دهی به مسافران افزایش پیدا می‌کند و بازدهی حمل‌ونقل در مترو هم بالا می‌رود. از طرف دیگر، مدیرعامل شرکت مترو تهران خبر داده که ساخت ۴ خط جدید هم از برنامه‌های کاری اوست: «باید تلاش کنیم که خطوط ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ هم که در فاز مطالعاتی است، هرچه سریع‌تر به سرانجام برسد.» مسعود درستی در مورد تأمین مالی این طرح هم توضیح داد: «نگاه ما به منابع نقدی شهرداری نیست. در مجموعه مترو تیم سرمایه‌گذاری وجود دارد و در نظر داریم از روش‌های تأمین منابع جدید استفاده کنیم. به ما وقت بدهید تا با تیم‌های سرمایه‌گذاری بررسی‌های لازم را انجام دهیم و بعد از چند ماه گزارش مفصلي به مردم خواهیم داد.»



۲

تلنگر هفته

امدادرسانی در بحران

فکرش را بکنید، حادثه بزرگی صبح یکی از روزهای کاری در تهران، جایی حوالی منطقه ۲، رخ دهد و نیاز باشد مجروحان فرضی را به بیمارستان میلاد منتقل کنیم. برخی از مسئولان معتقدند در شرایط بحرانی، امدادرسانی در این محدوده با اختلال روبه‌رو خواهد شد و چنان که باید نمی‌شود روی این مرکز درمانی حساب کرد؛ چون ترافیک سنگین و حجم پرتراکم وسایل نقلیه در اطراف بیمارستان و بزرگراه‌های همت و چمران و حکیم مانع از خدمت‌رسانی به‌موقع می‌شود. البته بیمارستان مسیر اختصاصی خودش را دارد که آن هم معمولاً در قرق خودروهای عبوری کارکنان مراکز می‌ماند دانشگاه علوم پزشکی، برج میلاد و سازمان انتقال خون است. این در حالی است که در روزهای عادی، بیمارستان میلاد روزانه میزبان ۳۵ هزار تردد است. خلاصه که مسئولان بیمارستان از این بابت ابراز نگرانی کرده‌اند، چراکه همین حالا هم گاه کارکنانشان برای انتقال پسماندهای بیمارستانی یا پیکر درگذشتگان با مشکل مواجه‌اند. بر این اساس است که شهرداری منطقه ۲ قول همکاری و پیگیری داده است تا گره از این مسئله بگشاید.



مثبت هفته

بایک تلفن در خانه‌تان هستیم!

از منطقه ۱۸ خبر رسیده که یکی از طرح‌های اداره پسماند در این محدوده گل کرده و با استقبال روبه‌رو شده. ماجرا از این قرار است که اداره پسماند منطقه با اعزام ۱۴ خودرو ملودی دار در محله‌ها و جذب آموزش‌گر داوطلب از بین شهروندان برای آموزش، فرهنگسازی و اطلاع‌رسانی در محله‌های مختلف برنامه مبتکرانه‌ای را شروع کرده و یخش هم گرفته. با این ابتکار، اهالی منطقه ۱۸ می‌توانند با شماره ۶۶۲۲۱۶۲۳ تماس بگیرند تا کارشناسان و آموزش‌گران اداره پسماند بیایند جلو در خانه‌شان و خدمات مورد نیازشان را به آنها ارائه دهند. توزیع کیسه‌های پارچه‌ای بین شهروندان و راه‌اندازی کمپین «نه به کیسه‌های پلاستیک»، آموزش چگونگی تولید کود ورمی‌کمپوست برای گیاهان و باغچه‌های خانگی به بانوان خانه‌دار، بیمه آتش‌سوزی مجتمع‌های مسکونی پرجمعیت با تحویل پسماندهای با ارزش خانگی مثل کاغذ، مقوا، پلاستیک و همچنین پاسخ به سوالات احتمالی اهالی در این حوزه به‌صورت چهره‌به‌چهره از جمله برنامه‌هایی است که با استقبال شهروندان همراه شده.

۵

گوی طلایی

اتوبوس مدرسه در راه پایتخت



طراحی اتوبوس‌های ویژه دانش‌آموزان از سوی شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران در سال جدید خبر خوبی است که می‌تواند هم دل اولیای دانش‌آموزان را گرم کند و هم اندکی از بار ترافیک صبحگاهی و ظهرگاهی محله‌های تهران را از روی سینه خیابان‌ها و میدان‌های شهر بردارد. سرپرست شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران گفته: هرچند در ۲ سال گذشته به دلیل حمله کرونا سرویس مدارس تعطیل بودند، اما والدین بخشی از دانش‌آموزان همواره دغدغه رفت‌وآمد ایمن و کم‌هزینه محصلانشان را در سر داشته‌اند. از سوی دیگر، در بسیاری از کشورهای پیشرفته، اتوبوس‌های مدرسه تحت عنوان «school bus» مطرح هستند و حمل‌ونقل دانش‌آموزان توسط این اتوبوس‌های ویژه انجام می‌شود.

بهرام نکاحی معتقد است که جای خالی این اتوبوس‌ها در تهران به‌شدت احساس می‌شود. به گفته او، بنا به روال متعارف، خودروهای سواری کار جابه‌جایی دانش‌آموزان را انجام می‌دهند و همین امر باعث ایجاد اختلالات ترافیکی در زمان‌های اوج سفر می‌شود. بر این اساس، یکی از اولویت‌های سال جاری برای ما اجرای طرح اتوبوس مدرسه است تا امیدواریم با کمک دیگر دستگاه‌ها بتوانیم در مسیر اجرای این طرح حرکت کنیم.

۴

شماره بعد می‌خوانید

قرار است در این ستون هر هفته از چهره‌هایی که مهمان شماره بعدی نشریه محله هستند خیلی کوتاه بنویسیم تا شاید انگیزه‌تان برای خرید روزنامه هم‌شهری که محله محله هم ضمیمه آن است دوچندان شود. از شما چه پنهان، ما کلی امید داریم تا شما را سر ذوق بباوریم.

نیاز به معرفی ندارد. صدای خاطره‌انگیز «سنوچهر والی‌زاده تهرانی» با یک دنیا نوستالژی برای مان تداعی می‌شود؛ از «لوک خوش‌شانس» گرفته تا صدای بازیگران معروف هالیوود در فیلم‌های ماندگار تاریخ سینمای جهان. انگار نه انگار که به ۸۱ سالگی با گذاشته و از اولین روز کارش ۶۲ سال می‌گذرد. جوان‌ترین ۸۱ ساله‌ای است که دیده‌ایم: سرشار از ذوق و شور زندگی. عاشق کارش، عاشق تهران



چهره محله



بابا عظیم؛ مرد مهربان جوادیه

همیشه توی جیبش مشتی نخود و کشمش و چند شکلات هست تا کام بچه‌های محله را شیرین کند. تنقلات خوشمزه بابا عظیم برای رفع کدورت‌ها بین اهالی و پادرمیانی برای ازدواج جوانان محل کاربرد دارد. در خانه‌اش هم به روی اهل محل باز است. اگر کسی مهمان سرزده داشته باشد، می‌تواند از آشپزخانه بابا عظیم به قدر نیازش بردارد و بعد که وسعش رسید، قرضش را ادا کند. وقتی از «عظیم پورمحمدی» ساکن ۱۰۲ساله محله جوادیه، می‌پرسیم از خدا چه می‌خواهد، با لهجه آذری می‌گوید: «عاقبت‌به‌خبری همه جوان‌ها! ان‌شاءالله همه‌شان زود ازدواج کنند و خوشبخت باشند.» «محمد آزادی»، دبیر شورایی محله جوادیه، هم می‌گوید: «اگر در محله ما کمی پرس‌وجو کنید، حتماً با خانواده‌هایی مواجه می‌شوید که بابا عظیم در وصلت آنها معرف یکی از زوجین بوده و برایشان بدری کرده.» «سعید کلاتری»، شورای محله، هم می‌گوید: «اگر با بابا عظیم هم‌کلام شوید، متوجه می‌شوید که او چقدر به زندگی امیدوار است و این انرژی را به اطرافیانش هم منتقل می‌کند. اگر کسی دل‌شکسته باشد، بابا عظیم با چند تا شوخی بامزه، لبخند به چهره‌اش می‌نشانند. سرزندگی را از او یاد می‌گیریم.»

۶

عکس خبر



ساختمان جدید پلاسکو در روزهای پایانی سال گذشته افتتاح شد و واحدهای تجاری آن در اختیار کاسبان قرار گرفت. با وجود ۶۰۰ کاسب در پلاسکو، این ساختمان به نمادی از تولید در صنعت پوشاک تبدیل شده بود و اتفاق خوب این است که این روند ادامه خواهد یافت. پلاسکو توسط ۲۰ طبقه، با زیربنای ۲۰ هزار مترمربع ساخته و با ۳۴۶ واحد تجاری، تحویل کاسبان شد. «فخر» و «مدین» الهام گرفته شده است.

عدد خبر

۲۵۵۶

کودک‌کار و خیابان طی سال گذشته در استان تهران شناسایی شدند و تحت حمایت قرار گرفتند.

۳۸۳

کودک‌کار و بدسرپرست در مراکز نگهداری سازمان بهزیستی تهران اسکان داده شدند.

۲۱۷۳

کودک نیز در مراکز روزانه از خدمات حمایتی، آموزشی و بازتوانی با هدف حذف کار کردن کودک، برخوردار شدند.



قاب هفته

زندندان هارون‌الرشیدی با همان زندان خان مربوط به سده ۴ ه. ق است. این اثر ۱۱ بهمن ۱۳۳۴ با شماره ثبت ۴۰۸۰۴ در ردف آثار ملی ایران به ثبت رسیده و یکی از آثار تاریخی پس از اسلام در شهری است. این بنا در ۱ کیلومتری جاده تهران به خراسان در دامنه کوه‌های مسگرآباد واقع است. بنای مزبور مربوط به زمان سلجوقی است و یکی از استحکامات نظامی آن عصر به شمار می‌آید.



از دروازه غار تا سیستان و بلوچستان بیش از ۱۰ سال از برگزاری نخستین کلاس‌های سوادآموزی عمو خیاط می‌گذرد و او با همین شیوه بی‌سوادان بسیاری را از موهبت خواندن و نوشتن برخوردار کرده است. عمو خیاط را سمن‌ها و انجمن‌های حمایت از کودکان کار تهران به خوبی می‌شناسند. کسی که در تمام این سال‌ها با حضور در انجمن‌های محله‌های شوش، پاسگاه نعمت‌آباد، دروازه غار و دیگر نقاط حاشیه شهر بسیاری از کودکان کار و خیابان را با همین روش باسواد کرده است. آوازه عمو خیاط اما به دیگر مناطق محروم کشور هم رسیده. او رنج سفر به دورترین مناطق کشور از کهنوج تا دشتیاری، سراوان و دیگر مناطق کم‌برخوردار سیستان و بلوچستان را به جان خریده تا سهم خود را برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی ادا کند. می‌گوید: «تا جان در بدن دارم از هیچ تلاشی برای سوادآموزی فروگذار نمی‌کنم. مهم نیست، تهران باشد یا دورترین شهر کشور؛ هر جایی که به من نیاز داشته باشند، بی‌درنگ برای سوادآموزی به آنجا سفر می‌کنم. اگر روزی برسد که دیگر در ایران بی‌سوادی باقی نمانده باشد، آن وقت به خودم استراحت می‌دهم و دست از کار می‌کشم.»



میراث گرانبهای عمو خیاط اینکه می‌گوید وارد راه بی‌پایانی شده که خستگی در آن معنایی ندارد، پربراه نیست. عمو خیاط علاوه بر آموزش مستقیم به کودکان بازمانده از تحصیل، به فکر روزهای بعد از خود هم بوده است. او میراث گرانبهای خود را بی‌هیچ چشمداشتی در اختیار معلمان جوان قرار داده تا آنها هم او را در تحقق رؤیای همیشگی‌اش یاری کنند. می‌گوید: «می‌دانم به تنهایی نمی‌شود بی‌سوادی را ریشه‌کن کرد. در نتیجه این روش را به معلمان داوطلب بسیاری در تهران و شهرستان‌های مختلف آموزش دادم. به‌عنوان مثال، چند ماه مهمان مردم خونگرم سیستان و بلوچستان بودم. گروهی از معلمان این استان از من برای آموزش کودکان دعوت کردند. اما من روش‌های تدریس را به معلمان هم آموزش دادم تا آنها هم بتوانند از این روش مؤثر برای مقابله با بی‌سوادی یا رفع اشکالات خواندن و نوشتن کودکان استفاده کنند. چون بیشتر معلمان این مناطق محروم، دوره‌های لازم را برای آموزش صحیح کودکان نگذرانده‌اند و سوادآموزی در کلاس‌هایی که دانش‌آموزانی از چند پایه تحصیلی دارد، برایشان دشوار است.»

گفت‌وگو با مردی که با روش شگفت‌انگیزش هزاران کودک‌کار را باسواد کرده است

سوادآموزی در ۴۵ ساعت

■ حسن حسن‌زاده

هنوز همان ششور و هیجان گذشته را دارد؛ درست مثل همان روزهایی که تصمیم گرفت زندگی‌اش را وقف سوادآموزی به کودکان محروم کند. وارد کلاس درس که می‌شود، بی‌اغراق چند سال جوان‌تر به نظر می‌رسد. انگار نه انگار که پیرمردی است سفید مو و در میانه دهه هفتم زندگی. «عمو خیاط» برای بسیاری از کودکان کار و خیابان دروازه غار، شوش، پاسگاه نعمت‌آباد و حتی کودکان محروم از تحصیل دورترین نقاط کشور چهره‌ای آشناست؛ کسی که با روش نوین آموزش خواندن و نوشتن، ظرف ۴۵ ساعت، نعمت سواد را به آنها هدیه داده است. «علی صدقاتی خیاط» یا همان عمو خیاط آشنای بچه‌ها، در فرانسه جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی خواند اما بعد از بازگشت به وطن، از ۲ دهه پیش، زندگی‌اش را وقف حمایت از کودکان کار و سوادآموزی به آنها کرده است. گفت‌وگوی ما را با او درباره روش نوین آموزش و خدماتی که بدون هیچ چشمداشتی در این سال‌ها به کودکان کار ارائه کرده است، بخوانید. ▶



«پارسی ساده‌ترین زبان دنیاست»

بچه‌ها به احترام او از جابلند می‌شوند و سلام رسای عمو خیاط را که با لبخند همیشگی‌اش کادوپیچ شده هدیه می‌گیرند. کلاس درس، مثل همیشه، بدون اتلاف وقت شروع می‌شود تا بچه‌هایی که سال‌ها در حسرت باسواد شدن مانده بودند، دیگر حتی به اندازه لحظه‌ای از رویایشان دور نمانند. بچه‌های کلاس روزهای زیادی را از دست داده‌اند؛ روزها و سال‌هایی که به جای نشستن

«وقتی عمو خیاط متولد شد»

حکایت ابداع روش نوین آموزش خواندن و نوشتن که عمو خیاط آن را «هنر خواندن و نوشتن» نامیده است حکایتی شنیدنی از عشق بی‌انتهای مردی است که پس از آشنایی با کودکان کار، زندگی‌اش را برای کمک به آنها وقف کرد. سرآغاز قصه به سال ۱۳۷۹ برمی‌گردد؛ وقتی که آقای صدقاتی خیاط در قامت یک جامعه‌شناس با کودکان کار و خیابان آشنا شد و از آن روز به بعد همه چیز برای او تغییر کرد. خیاط آن روزها پس از بررسی رفتارها و شرایط زندگی کودکان کار، طرح «اتاق امن ذهن» را برای حمایت از آنها اجرا کرد. می‌گوید: «۶ ماه با کودکان کار و خیابان دروازه غار، به‌ویژه کودکانی که با وجود ذهن فعال و مستعد کمی پرخاشگر بودند، زندگی کردم. به این نتیجه رسیدم که آنها برخلاف کودکانی که در خانواده‌های مرفه یا متوسط زندگی می‌کنند، از اتاق خلوت ذهن و نتیجه از اتاق امن ذهن بی‌بهراند. تصمیم گرفتم با برگزاری کلاس‌های خاص، این کودکان را برای دستیابی به اتاق امن ذهن کمک کنم.» عمو خیاط توضیح می‌دهد: «زندگی برای کودکان کار همیشه در یک شتاب دائمی است. آنها فرصتی برای خلوت ذهن ندارند. به‌عنوان مثال، کودک‌کار اول صبح با بدرفتاری پدر از خواب بیدار می‌شود تا تن به کار در خیابان بدهد یا وقتی مادر سفره غذا پهن می‌کند، فقط چند دقیقه فرصت دارد تا به سفره غذا برسد. چون دیر رسیدن به معنای تمام شدن غذاست. این مثال‌ها نشان می‌دهد کودکان کار در دل یک شتاب دائمی زندگی می‌کنند که آنها را لحظه نگران می‌کند. آنها نمی‌توانند

چیزی برای خود داشته باشند. این همان اتاق خلوت و امن ذهن است که کودکان کار از آن بی‌بهراند.» بعد از این تحقیقات با حمایت انجمن حقوق کودکان، خیلی زود کلاس‌های اتاق امن ذهن برای کودکان کار دروازه غار آغاز شد. در یکی از همین کلاس‌ها بود که بچه‌های کار و خیابان، معلم محبوب خود را «عمو خیاط» نامیدند. می‌گوید: «این کلاس‌ها همان اتاق خلوت ذهن بچه‌ها بود؛ جایی که اگر چیزی آنها را اذیت می‌کرد، به این اتاق پناه می‌آوردند و نگرانی‌ها را برای مدتی فراموش می‌کردند. در این کلاس‌ها از بچه‌ها خواستم قصه بگویند. چون خیلی‌ها سواد خواندن و نوشتن نداشتند، قصه‌ها و تجربیات خود را تعریف می‌کردند و یاورهای داوطلب، آنها را می‌نوشتند. نتیجه آن کلاس‌ها شد انتشار ۴ کتاب برج غرار، غار تار، ترس غار و زیرگذر و البته کودکانی که دیگر خودشان و توانایی‌هایشان را شناخته بودند.»

«همه با هم جشن گرفتیم»

بعضی از بچه‌ها که با وجود کار در خیابان درس خوانده بودند، در کلاس‌های عمو خیاط دست به قلم می‌شدند و قصه زندگی خود را روی کاغذ می‌آوردند. یکی از داستان اعتماد پدرش می‌نوشت که چطور زندگی را برای آنها تلخ کرده و دیگری از آغوش گرم مادرش قلم می‌زد که چطور پناهگاه خستگی‌هایش بود. عمو خیاط سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ داستان‌های کوتاه بچه‌ها را در قالب چند کتاب منتشر کرد. اما سال ۱۳۸۸ اتفاق دیگری افتاد که نخسین جرقه‌های ابداع روش جدید سوادآموزی را در ذهن معلم محبوب بچه‌های کار شعله‌ور کرد.

«از ترس غار تا زیرگذر»

عمو خیاط سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ داستان‌های کوتاه کودکان کار را که به قلم خودشان نوشته شده بود در قالب چند کتاب منتشر کرد؛ کتاب‌های «برج غار»، «ترس غار»، «غار تار» و «زیرگذر» که روایت‌هایی ناب از رنج‌ها، رؤیایها و تلاش‌های کودکان کار را دربرگرفته است.

عمو خیاط سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ داستان‌های کوتاه بچه‌ها را در قالب چند کتاب منتشر کرد. اما سال ۱۳۸۸ اتفاق دیگری افتاد...



می‌گوید: «تعدادی از شرکت‌کنندگان ۱۴ تا ۲۴ ساله کلاس بسا اینکه در مدرسه درس خوانده بودند، اما نمی‌توانستند قصه‌ها و داستان‌هایشان را بنویسند. بعضی از انسان تا کلاس چهارم هم درس خوانده بودند، اما کار در خیابان و دوری از درس و کتاب باعث شده بود دیگر توان خواندن و نوشتن نداشته باشند. تصمیم گرفتم برای آنها کلاس سوادآموزی راه‌اندازی کنم. اما فقط جمعه‌ها تعطیل بودند و فرآیند طولانی و رایج سوادآموزی مناسب آنها نبود.» عمو خیاط مکنی می‌کند و ادامه می‌دهد: «اینجا بود که به فکر روش آموزشی جدید افتادم که در کوتاه‌ترین زمان ممکن بهترین بازدهی را داشته باشد. ۶ ماه روی ساختار زبان پارسی و تفاوت‌هایش با زبان‌های دیگر تمرکز کردم. وقتی روش آموزش نوین آماده شد، ۹ نفر از همین کودکان برای یادگیری داوطلب شدند. فقط یک هفته طول کشید تا با این روش، سواد خواندن و نوشتن یاد بگیرند. هیچ‌وقت آن بعدالظاهر پنجشنبه را فراموش نمی‌کنم که همگی با هم جشن گرفتیم»

هر حرفی قصه‌ای دارد

«لهم پریشانی» یکی از مربیان داوطلبی است که در کارگاه‌های عمو خیاط روش خاص سوادآموزی او را یاد گرفته و با این شیوه نوین کودکان کار بسیاری را باسواد کرده است. او می‌گوید: «من و دیگر داوطلبان بنیاد» سیاست لحظه حال" در پوشش "نوشته‌های انقلابگردانی" با همین روش بسیاری از کودکان کار را باسواد کردیم. در شیوه عمو خیاط، هر حرف زبان فارسی با قصه و حرکات بدن به بچه‌ها آموزش داده می‌شود. حروف و کلمات چنان در ذهن بچه‌ها جا می‌گیرد که علاوه بر یادگیری سریع، به‌راحتی فراموش نمی‌شود. ما از این روش در چهارراه‌ها و هر مکانی که محل کار این کودکان بود استفاده کردیم و نتیجه آن باور کردنی نبود.»



پلی به سوی
خانه‌دار شدن

محمدی برای اجاره دادن رایگان و صلواتی خانه‌ها به زوج‌های جوان هیچ شرط و شروطی نمی‌گذارد. همسرش در این زمینه می‌گوید: «از خدا خواستیم هر خانواده‌ای که مستحق هست، جلو راهمان قرار گیرد تا در این خانه‌ها ساکن شدند. برای اینکه نوبت به زوج‌های بیشتری برسد، هر واحد را یکساله به آنها اجاره می‌دهیم. من اکنون احساس می‌کنم که ۶۰ فرزند دیگر دارم. در این سال‌ها ۳۰ زوج جوان در این خانه‌ها

ساکن شده‌اند که مثل فرزندانم هستند و هنوز با ما رفت‌وآمد دارند.» محمدی دو فرزند دختر دارد، آنها هم مانند پدر و مادرشان دوست دارند در کارهای خیر مشارکت کنند. وقتی از نزدیک می‌بینند مردم برایشان دعای خیر می‌کنند، احساس خوبی پیدا می‌کنند. اکرم رضا بیگی، مادر خانواده در این زمینه می‌گوید: «فرزندانم ما را به این کارها تشویق می‌کنند. وقتی زوج‌های جوان خانه‌دار می‌شوند، آنها خیلی خوشحال می‌شوند،

ساکن شده‌اند که مثل فرزندانم هستند و هنوز با ما رفت‌وآمد دارند.» محمدی دو فرزند دختر دارد، آنها هم مانند پدر و مادرشان دوست دارند در کارهای خیر مشارکت کنند. وقتی از نزدیک می‌بینند مردم برایشان دعای خیر می‌کنند، احساس خوبی پیدا می‌کنند. اکرم رضا بیگی، مادر خانواده در این زمینه می‌گوید: «فرزندانم ما را به این کارها تشویق می‌کنند. وقتی زوج‌های جوان خانه‌دار می‌شوند، آنها خیلی خوشحال می‌شوند،

«محمد عمو محمدی» از ۲۵ سال قبل
یک کار خدا پسندانه را آغاز کرده است

اجاره خانه فقط با یک صلوات!

رضایگانم

وجود بعضی آدم‌ها در شهر نعمت است. افرادی که در قید بند پول و ثروت نیستند و فقط به رضای خدا فکر می‌کنند. «محمد عمو محمدی» شهروند ۶۵ ساله ساکن نازی‌آباد نمونه خوبی برای این موضوع است. او از ۲۵ سال قبل یک کار عجیب را آغاز کرده که در شرایط کنونی که گرانی، تورم و مسائل اقتصادی بر زندگی مردم سایه انداخته، فرهنگ نوع دوستی و محبت را به زیباترین شکل به نمایش در می‌آورد. او زوج‌های جوان را در خانه‌هایی ساکن می‌کند که اجاره‌بهای آن فقط یک صلوات است. به سراغش می‌رویم تا با این چهره نیکوکار بیشتر آشنا شویم.

پیدا کردن خانه عمو محمدی مثل آب خوردن است. چون بیش از ۴۰ سال از عمرش را اینجا گذرانده و چندین نسل از ساکنان محله، طعم غذا و کباب‌های خوشمزه او را در مفاز کوچکش چشیده‌اند. در بلوار شهید کارگرسامانی، بعد از چهارراه معروف به رضوان و در میان آپارتمان‌های نوساز، به خانه حاج آقا محمدی می‌رسیم که سه

کسی پشت در این خانه نمی‌ماند

از آمادگی خانواده محمدی برای پذیرایی از مهمانان ناخوانده متوجه می‌شویم که آنها به این رفت و آمدها

عادت دارند و از اینکه در طول روز چند خانواده سر زده به دیدنشان بیایند تعجب نمی‌کنند. داخل اتاق پذیرایی وسایل و امکانات ساده‌ای وجود دارد. کنسار طاقچه دیوار اتاق، رادیو قدیمی و قاب عکس قدیمی جلوه می‌کنند که گویا مربوط به دوران جوانی صاحبخانه است. «اکرم رضا بیگی» همسر حاج آقا محمدی و ضحی نوه دختری‌اش که تازه از خواب بیدار شده، روی میز کنار دیوار می‌نشینند و سر صحبت را باز می‌کنند. چند دقیقه می‌گذرد که عمو محمدی از داخل آشپزخانه با یک سینی جای بیرون می‌آید. در این زمان مسأله خانواده از اخلاق و رفتار همسرش تعریف می‌کند و می‌گوید: «محمدآقا در کارهای خانه مثل رفت و روب، خرید بیرون و پذیرایی از مهمان‌ها خیلی کمک می‌کند. از وقتی هم که باز نشسته شده و وقت آزاد بیشتری دارد، نمی‌گذارد دست به سیاه و سفید بزنم و ظروف غذا

را خودش می‌شوید.» از اکرم خانم می‌پرسم در طول روز چند مهمان دارید؟ او لیخندی می‌زند و می‌گوید: «مهمان حبیب خداست. بنابراین تعدادش را هیچ‌وقت نمی‌شماریم. به سفارش حاج آقا در این خانه به روی هر بنده خدایی باز است و ما به قدر بضاعتمان از آنها پذیرایی می‌کنیم.»

شروع ماجرا با ساختن یک طبقه خانه

حاج آقا محمدی، قاب عکس قدیمی روی طاقچه را برمی‌دارد و ماجرایش را تعریف می‌کند: «این عکس مربوط به دوران جوانی و زمانی است که با اکرم خانم، دختر خالهام ازدواج کردم. ما با هم به نازی‌آباد آمدیم و در همین محله زندگی مشترکمان شروع شد. آن موقع مقداری پس‌انداز داشتیم که با آن خانه خریدم و بعد در طبقه پایین یک مفازه کوچک کبابی باز کردم که رزق و روزی خانواده‌ام از آنجا بود.» همان موقع که زندگی محمدی پا گرفته بود و کسب و کارش هم رونق داشت اتفاقی می‌افتد که مسیر زندگی‌اش را عوض می‌کند. عمو در این باره می‌گوید: «۲۵ سال پیش نام‌ای از شهرداری به دستم رسید که با آن می‌توانستم یک طبقه دیگر روی خانه بسازم. اما واقعیتش دوطبقه خانه برای خانواده‌ام کافی بود و برای انجام این کار تردید داشتم. بنابراین تصمیم گرفتم پیش روحانی محل بروم و برای انجام این کار استخاره کنم. از قضا استخاره «خوب» آمد و من یک طبقه اضافه روی خانه‌ام ساختم. من به این یک طبقه احتیاجی نداشتم، همان ۲ طبقه قبلی هم زیاد بود. نمی‌دانستم با

آنچه کار کنم. به همین دلیل پیش «حاج رضا انباردار» از اهالی محبوب و معتمد محله رفتم تا چاره‌ای پیدا کنم. حاج رضا گفت حالا که خانه را ساختی و به پولش احتیاج نداری به عروس و دامادهایی بده که سر پناهی ندارند. هم باقیات و صالحات است و هم این کار گرامی از مشکلات مردم باز می‌کند. از آن به بعد جرقه این کار به ذهنم خورد و نیت کردم که این واحد مسکونی را هر سال به صورت رایگان در اختیار زوج‌های جوان بی‌بضاعت بگذارم با اجاره یک صلوات.»

با یک خانه شروع کردم ۸ واحد رسیدم

درست است که سال‌ها از این ماجرا می‌گذرد، اما لذت و حس شیرین این روز برای خانواده محمدی مثل همان موقع تازگی بی‌بضاعت کرده است. البته اتفاق دیگری هم افتاده چون برخی افراد خیر و نیکوکار تهران تعدادی واحد مسکونی در اختیارش گذاشته‌اند که با اجاره یک صلوات در اختیار زوج‌های جوان قرار دهد. حاج آقا محمدی کنار همسر و نوه‌اش روی میز می‌نشینند و

دیگر در نقاط مختلف محله نازی‌آباد خریداری کند و به همان نیت سابق صرف ایجاد سرپناه برای آغاز زندگی مشترک زوج‌های جوان آبرومند و بی‌بضاعت کرده است. البته اتفاق دیگری هم افتاده چون برخی افراد خیر و نیکوکار تهران تعدادی واحد مسکونی در اختیارش گذاشته‌اند که با اجاره یک صلوات در اختیار زوج‌های جوان قرار دهد. حاج آقا محمدی کنار همسر و نوه‌اش روی میز می‌نشینند و

می‌گوید: «یک وقت فکر نکنید که آدم میلیاردری هستیم. نه. من همان محمد کبابی‌ام با همان موتور قراضه که قسطی از گمرک خریدم و از زندگی در همین خانه کلنگی و قدیمی لذت می‌برم. چراغ روشن این خانه‌ها را که می‌بینیم از برکت وجود همین زوج‌های جوان است. قصد دارم تا زمانی که زنده هستم این کار را ادامه دهم و به دیگران نیز سفارش می‌کنم که در شرایط کنونی جامعه که تورم و گرانی وجود دارد،

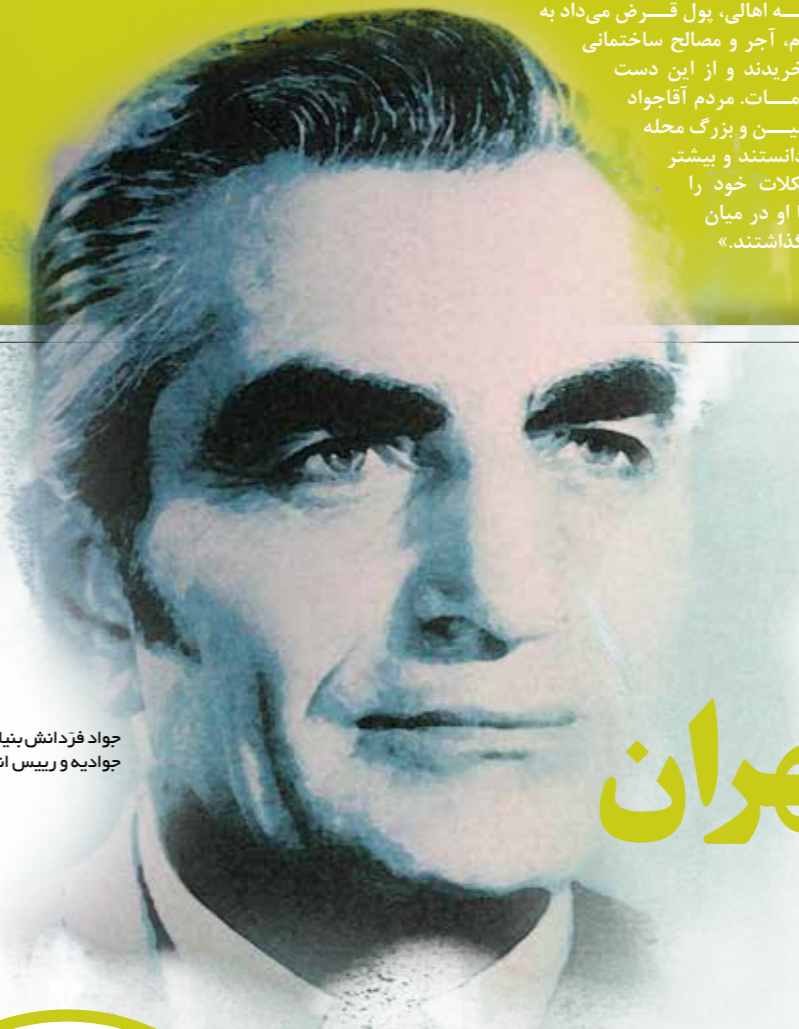
هوای مستأجرها به‌ویژه جوان‌ها را داشته باشند. معامله با خدا هم‌اهاش سود است. از هر دستی بدهیم از همان دست چند برابرش را پس می‌گیریم.»



دعوت از خیران؛ پایه اصلی برنامه‌های انجمن

«روش کار انجمن محلی جوادیه به این شکل بوده که بازاریان تهران را دور هم جمع می‌کرد و به محله جوادیه می‌آورد و از آنها می‌خواست که به‌صورت خیریه‌ای در اینجا مدرسه و حمام بسازند و از این دست کارها.»
«علی چیتگری» با بیان این مطلب می‌گوید: «در مورد ارتباط انجمن با مردم، چون اینها برخاسته از دل مردم بودند، مردم همه مشکلاتشان را به آنها می‌گفتند، نه فقط مشکلات عمومی و شهری. حتی مشکلات شخصی‌شان را با آنها در میان می‌گذاشتند. انجمن مثلاً کمک می‌کرد به ساخت

خانه اهالی، پول قرض می‌داد به مردم، آجر و مصالح ساختمانی می‌خریدند و از این دست اقدامات. مردم آقاچواد را آمیختن و بزرگ محله می‌دانستند و بیشتر مشکلات خود را با او در میان می‌گذاشتند.»



جواد فردانش بنیانگذار محله جوادیه و رییس انجمن محله

قدیمی‌ترین انجمن محلی تهران در جوادیه

مریم قاسمی

نخستین انجمن محلی در جنوب تهران طبق اسناد به دست آمده در محله جوادیه ۱۸ مهرسال ۱۳۲۷ هجری شمسی تأسیس شده است. محل برگزاری نخستین جلسه هیئت امنای این انجمن نیز در کوچه آقایان جنب مدرسه عادل بوده و ریاست آن را مرحوم «جواد فردانش» بنیانگذار جوادیه برعهده داشته است. این انجمن محلی که حدود ۷۳ سال قبل تأسیس شده، ساز و کار جالبی داشته است. در گفت و گو با «علی چیتگری»، دبیر انجمن محله جوادیه، با تاریخچه و فعالیت‌های این انجمن آشنا می‌شویم.

احیای دوباره انجمن

چیتگری می‌گوید که در ۴ سال گذشته تلاش شده تا انجمن محلی جوادیه به‌ویژه در حوزه ارتباط با مردم و رفع مشکلات آنان قدم‌های خوبی بردارد. اکنون نیاز زیادی احساس می‌شود که چنین نهاد‌های مردمی ایجاد شوند. نهادهایی که مردم خودشان می‌آیند و دور هم آن را تشکیل می‌دهند و مشکلات محله را حل می‌کنند.

چیتگری در پایان حرف‌هایش می‌گوید: «باعث افتخار است که محله جوادیه در حدود ۸۰ سال پیش، یک نهاد مردمی به این شکل داشته است. آن زمان که شاید خیلی‌ها از نامه‌نگاری اداری سر در نمی‌آوردند. در محله ما تمام مکاتبات با سربرگ انجمن، تایپ‌شده و با ادبیات ایرانی غنی و اصیل انجام می‌شد.»



تاریخ نامه اداری به جامانده از نخستین جلسه هیئت امنای انجمن محلی جوادیه که مربوط به ۷۳ سال قبل است در دل خود چندین نکته بارز دارد که چیتگری با اشاره به آن می‌گوید: «نخستین نکته این است که در دهه ۲۰، انجمن محلی جوادیه نامه‌ها و مکاتبات اداری خود را به شکل تاپی و رعایت کامل اصول نگارشی و متون ادبی به سازمان‌ها، وزارتخانه‌ها و دفتر نخست‌وزیری ارسال کرده است. نکته این است که آن سال‌ها یک انجمن محلی و مردمی در جنوب شهر شکل گرفته که اگرچه زیر نظر هیچ نهادی نبوده، اما برای انجام فعالیت‌های خود نظام و انضباط ویژه‌ای داشته، چنان‌که اکنون هم که این نامه‌های اداری به جامانده را می‌خوانیم از این حیث حیرت‌آور است.»

او می‌گوید: «۲ قطعه عکس از اهالی بومی و محلی به دستم رسید که بالای آن نوشته شده بود «انجمن محلی جوادیه». برای نخستین بار با سند و مدرکی مواجه شدیم که هویت و اصالت محله جوادیه را به اثبات می‌رساند. موضوع را پیگیری کردیم و فهمیدیم که در محله جوادیه چنین انجمنی داشته‌ایم. بعد متوجه شدیم که یک عکس قدیمی از همین انجمن در کتابخانه اسناد ملی موجود است. به مرور زمان، اسناد دیگری به دستمان رسید و حتی مهر انجمن را به همراه نامه‌های اداری و مکاتبات ۷۰ سال قبل پیدا کردیم که هر کدامشان ارزش تاریخی دارند.»

«هیئت امنای و استقلال انجمن»
اکنون از آن انجمن قدیمی محله جوادیه به جز اسناد و مدارک تاریخی، از جمله تابلو دیواری و نامه‌های اداری، چیز زیادی به جا نمانده است، اما اینها دارای ارزش معنوی بسیار است. علی چیتگری به محتوای نخستین نامه اداری انجمن محلی جوادیه و ارسال آن در تاریخ ۱۸ مهر سال ۱۳۲۷ به اداره ثبت اتحادیه‌ها، که آن زمان زیرنظر وزارت کار و تبلیغات و بسیاری از اشخاص مهم کشور، به خوبی

«طبق اسنادی که در دست داریم، در نخستین جلسه اعضای انجمن محلی جوادیه، جواد فردانش، محمدجواد سمعی، علی بدوی‌پور، محمود توکلی، سید ابوالحسن امانی، احمد بلوری و محسن بیگدلی به‌عنوان هیئت امنای انجمن انتخاب شدند و تعدادی از آنها با توجه به تجربه، مسئولیت‌هایی را می‌پذیرند. همان موقع فعالیت رسمی انجمن آغاز می‌شود. این انجمن زیر نظر وزارت کار و تبلیغات و اداره‌ای به نام «ثبت اتحادیه‌ها» کار می‌کرد، اما استقلال کافی داشت و خیلی زود توانست جایگاه اجتماعی ممتازی پیدا کند.»

«نامه‌نگاری انجمن با دکتر مصدق»
در اسناد تاریخی انجمن محلی جوادیه به نامه‌هایی برمی‌خوریم که سطح و ارتباط آن را با شخصیت‌ها و افراد تراز اول کشور نشان می‌دهد و در همه نامه‌ها مهر و امضای جواد فردانش دیده می‌شود. چیتگری می‌گوید: «مکاتبات اداری ۷۰ سال قبل انجمن با افرادی همچون دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت، آیت‌الله کاشانی و بسیاری از اشخاص مهم کشور، به خوبی

محلی در جوادیه، پیگیری مشکلات و کمک به روند شکل‌گیری محله به‌طور کامل و اساسی بود. چیتگری می‌گوید: «اعضای این انجمن به دنبال رونق و آبادانی محله بودند. آنها با اداره آموزش و پرورش به‌صورت مستقیم مکان‌ها می‌کردند تا به وضعیت مدارس محله جوادیه رسیدگی کنند. این نامه‌ها با مهر و سربرگ انجمن همچنان باقی است؛ از نماینده مجلس، وزیر فرهنگ، رئیس اداره ثبت، شرکت واحد اتوبوسرانی، شهرداری، شهرداری و... انجمن با همه اینها مکاتبه داشت و پیگیری می‌کرد تا مشکلات محله به‌سرعت رفع شود.»

او می‌گوید: «در بین مکاتبات اداری انجمن، نامه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد چون آقاچواد بانی راهاندازی انجمن بود و ریاست آن را برعهده داشت، بعدها که شکل و شمایل آن عوض می‌شود، شهردار وقت تهران به جواد فردانش نامه می‌زند که مسئول شورای جوادیه شود. از اقداماتی که آقاچواد و انجمن محلی آن زمان در محله انجام دادند و هنوز هم آثارش هست، می‌توان به ساخت ۸ مدرسه و ۷ حمام اشاره کرد. آن زمان آموزش و بهداشت اهالی بیشتر مورد توجه بود. هنوز حمام‌ها و مدارس قدیمی تک و توک باقی مانده‌اند.»

نشان می‌دهد که دایره تعامل آنان با این افراد چگونه بوده است. جالب اینکه دکتر مصدق به همه نامه‌های انجمن جواب می‌داد و زیر آن را شخصاً پاراف می‌کرد. این ارتباط با آیت‌الله کاشانی و سایر شخصیت‌های کشور هم شکل گرفته بود و همه اسنادش موجود است.» از چیتگری سؤال می‌کنیم که به نظر شما چرا انجمن محلی جوادیه از همان آغاز راه، مورد توجه قرار گرفت. او توضیح می‌دهد: «مرحوم فردانش، تحصیل کرده آلمان و بسیار باسواد و آگاه بود. ایشان مهندس راهاندازی ماشین‌های جوراب‌بافی و بافت بود و راه تعامل و ارتباط با افراد مختلف را به خوبی می‌دانست. آدم‌های تحصیل کرده دیگری نیز در این انجمن عضو بودند. در آن مقطع، چهره‌های شاخصی که تحصیلات مرتبط داشتند هم در این انجمن محلی فعالیت می‌کردند. مثلاً خزانه‌دار انجمن، تحصیلات مالی داشت. اینها نشان می‌دهد که اعضای انجمن انسان‌های باسوادی بودند و همین مسئله باعث شده بود که جایگاه اجتماعی ویژه‌ای پیدا کنند.»

«نامه شهردار وقت تهران به آقاچواد»
اسناد و مدارک به جامانده نشان می‌دهد که هدف از تشکیل انجمن

چگونه جوادیه جوادیه شد؟

هیچ بافت مسکونی و امکاناتی نداشت. زمانی که در خیابان ۲۰ متری جوادیه نخستین چاه آب زده نشده بود کسی برای زندگی در این محل اشتیاقی نشان نمی‌داد. بعد از آن بود که آقا جواد زمین‌هایش را قطعه‌بندی کرد و به‌صورت قسطی و ارزان به مردم فروخت. او انسان بسیار شریف و مردم‌داری بود و در زمان حیاتش چند مدرسه، حمام و مسجد برای استفاده اهالی ساخت. جالب اینکه مردم آن روزگار به پاس قدرانی از زحمات آقا جواد فردانش نام این محله را جوادیه گذاشتند و هنوز این نام مورد استفاده قرار می‌گیرد.»

«حدود ۷۰ سال قبل جوانی به نام جواد فردانش تحصیلاتش را در رشته مهندسی صنایع ریسندگی در کشور آلمان به پایان رساند، چمدانش را بست و به کشور بازگشت. چون عقیده داشت که هرچه هست همین‌جاست و باید به مردم کشور خدمت کند، نه جای دیگر.» «فرشید رحیمی» نگارنده کتاب «جوادیه» که تحقیقاتی در زمینه تاریخچه این محله قدیمی داشته با بیان این مطلب می‌گوید: «سال ۱۳۲۶ هجری شمسی، مرحوم فردانش زمین‌های این محدوده را می‌خرید تا برنامه عمران و آبادانی آن را شروع کند. اما اینجا

گفتوگو با «زهره سالاریه»، نخستین بانوی دریانورد که از ۱۵ سالگی به صورت رسمی دریانوردی را آغاز کرده است

رؤیای پرواز داشتتم، اما دل به دریازدم

سارا جعفرزاده

«در شرایطی که همه از محال بودن آرزویش صحبت می کردند او عزمش را برای دریانوردی جزم کرد. «زهره سالاریه» نخستین بانوی دریانورد است که توانست روی کشتی ثابت کند هیچ محدودیتی برای حضور بانوان در مشاغل سخت وجود ندارد و خط بطلان کشید بر صحبت هایی که مدام در گوشش زمزمه می کردند: «دریا جای زن نیست.» سالاریه روزگاری از آب هراس داشت، اما با استخدام در یک شرکت طراحی جلیقه های نجات، تقدیر برایش جور دیگری رقم خورد. او از سنین نوجوانی آموزش های دریانوردی را به صورت فشرده پشت سر گذاشت و بعد به صورت رسمی دریانورد شد. تلاش دیروز سالاریه از او یک دریانورد تمام عیار ساخته است. گفت و گوی ما را با او می خوانید.»



ماجرای حمله دزدان دریایی

دزدان دریایی وجود خارجی دارند. در یکی از سفرهایم به بندرعباس رسیدیم و میخواستیم لنکر بیتدازیم که همکارم متوجه افتادن چیزی از چاه لنکر به داخل دریا شد. بعد از بررسی متوجه شدیم یک چناره به داخل دریا افتاده بود که مشخص شد دزد دریایی بوده و قصد داشته وارد کشتی شود. ولی بر اثر برخورد موج سنگین، بدن او به پدنه کشتی برخورد کرده و له شده است.

دریا هم ترافیک دارد

به عنوان کسی که در تهران رانندگی می کند همیشه ترافیک برایم معضل است. ترافیک تمام وقت مرا می گیرد. البته تمام نقاط دریا می تواند ترافیک داشته باشد و در مسیر تردد ما کشتی های دیگر هم تردد می کنند. بدترین حالت ممکن زمانی است که با قایق هایی که افرادی در آن مشغول ماهیگیری هستند مواجه می شویم. خاطرم است در یکی از سفرهایم قایقی در مسیرم قرار داشت. شخصی با بلندگو گفت: «از سمت راست حرکت کنید. تور بین کرده ام.» و ما به سختی کشتی را به سمت راست قایق حرکت دادیم و به محض اینکه به سمت راست رسیدیم با بلندگو داد زد: «آهای رفیق روی تور من.» تور آن قایق به پروانه های کشتی گیر کرد که خودش مصیبت جداگانه ای بود. صاحب قایق جهت تور را اشتباه به ما اعلام کرده بود.

نخستین تجربه دریانوردی تان چطور بود؟

بعد از گذراندن دوره های آموزشی طبیعی بود که هیچ کس به یک دختر نوجوان اعتماد نکند. به همین دلیل چند هفته روزها از صبح به اسکله می رفتم و کنار اسکله می نشستم تا بتوانم روی یکی از شناورها کار کنم تا یک روز مرد میانسالی که ناخدای اتوبوس ۷۳ بود از ناخداهای دیگر پرسیده بود این دختر چرا هر روز تا شش اینجا منتظر است و یکی از ناخداها در جوابش گفته بود «کارت ناخدایی داره» و ناخدای اتوبوس ۷۳ کسی بود که به من کار داد همان روز برای اولین بار یک قایق مسافری

بزرگ را از بندرعباس به قشم بردم. اولش استرس زیادی داشتم اما ناخدا در تمام مسیر در کنارم بود و به من اعتماد به نفس داد و من تمام مسافران را به سلامت به مقصد رساندم. **در دریانوردی سخت است؟** نگاه مردم به دریانوردی کمی رؤیایی است. شاید بتوان گفت مانند رؤیاست، اما سختی های خود را هم دارد. مهم ترین سختی این کار دوری از خانواده است. برخی از دریانوردان ۶ ماه روی آب هستند و ارتباطی با خانواده خود ندارند و حتی در دریافت حقوق هم مشکلاتی دارند. شخصاً با مشکلات مختلفی برای ورود به این کار روبه رو شدیم؛ از محدودیت هایی که برای دریانوردی بانوان وجود داشت تا آزمون های سخت. اما کلاً چون دریا شرایط ثابتی ندارد یک دریانورد هر لحظه باید منتظر یک اتفاق جدید باشد. مسیر ارتقا درجه دریانوردان ایرانی بسیار سخت تر از دریانوردان خارجی است به طوری که دریانوردان ایرانی تا رسیدن به بالاترین درجه در کشتی های اقیانوس پیما، بیش از چهل سال سن دارند و این درحالی است که دریانوردان خارجی همین مسیر مشابه را با پنج سال کمتر طی می کنند. **کوتاه ترین سفر و بلندترین سفر شما چه مدت به طول انجامید؟** کوتاه ترین سفر من مربوط به اوایل

کارم است که ساعت ۷ تا ۲۱ در مسیر بندرعباس به قشم مسافر می بردم و طولانی ترین آن هم ۲سال بود؛ یعنی ۲سال تمام رنگ خشکی را ندیدم و دائم داخل کشتی یا قایق روی آب بودم که بتوانم دوره های دریانوردی را زودتر به پایان برسانم. اما به صورت کلی دریانوردان با توجه به قراردادی که دارند و نوع باری که حمل می کنند زمان های متغیری روی آب هستند. امکان دارد در یک سفر ۶ ماه یا ۱۵ روز روی آب باشند. **به چند کشور سفر کرده اید؟** من به کشورهای مختلفی از جمله امارات، عمان، کویت و هند سفر کرده ام. **بین دریا و خشکی انتخاب**

شما کدام است و چرا؟

دریا؛ چون دریا برای من حکم زندگی را دارد. زندگی ما انسان ها شبیه طوفان است که با وجود جدر و مدهای فراوان در اعماقش یک مروارید زیبا نهفته دارد. از موج های دریا یاد گرفته ام که نباید انتظار داشته باشم زندگی ام همیشه آرام باشد. در واقع مبارزه را یاد گرفته ام. هر چند خشکی هم برایم نماد هدف و امید و تجسمی از اهدافم است.

کجا حالا در دریا یا در دسر مواجه شده اید؟

بله. در یکی از سفرهایی که از

خاطره به یادماندنی از دریانوردی دارید؟

بله. اتفاقی که سکوی پرتاب من شد مربوط به زمانی بود که با اتوبوس ۷۳ کار می کردم یک روز مثل همیشه از بندرعباس به سمت قشم حرکت کردم و با وجود طوفانی بودن دریا، تمام مسافران را به سلامت در قشم پیاده کردم. در آن شرایط آب و هوایی طبق قوانین و مقررات نمی توانستم مسافر سوار کنم و فقط خودم و ملوانی که همراهم بود با مسئولیت خودمان می توانستیم به بندرعباس برگردیم. داخل حرکت کنید. تور بین کرده ام.» و ما به سختی کشتی را به سمت راست قایق حرکت دادیم و به محض اینکه به سمت راست رسیدیم با بلندگو داد زد: «آهای رفیق روی تور من.» تور آن قایق به پروانه های کشتی گیر کرد که خودش مصیبت جداگانه ای بود. صاحب قایق جهت تور را اشتباه به ما اعلام کرده بود.

زمانیکه بعد از مدت ها دوری از خانواده و عزیزانت روی دریا متوجه فوت یکی از عزیزانت می شوی. **در دنیای سینما فیلمی بوده که چالش های دریانوردی را به تصویر کشیده باشد و شما دوست داشته باشید؟** من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در دنیای دریانوردی از گره صحبت های بسیاری می شنود شما در دوران کودکی شما چه بود؟ من خیلی فرصت فیلم دیدن ندارم، اما یکی از فیلم هایی که دوست داشتم مربوط به شخصیت بانو آرمیس، نخستین دریاسالار زن در دوره هخامنشی بود. او زن توانمندی بود و من همیشه دوست داشتم مثل او در دریا توانمند باشم.

در کل گره های مختلفی داریم. من باتوجه به اینکه علاقه زیادی به یادگیری آنها داشتم سعی کردم ۷۰ مدل گره را یاد بگیرم. نیاز نیست که یک دریانورد همه گره ها را بلد باشد. یکسری گره های خاص و مهم وجود دارد که حتما باید به صورت حرفه ای از پس آن برآمد. **آشنایی در کشتی چگونه است؟** همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

همه آشنی های کشتی گواهینامه آشنایی بین المللی دارند و بهترین غذاها را می توان در کشتی میل کرد. البته بماند که من خودم در کشتی در کنار دوستانم آشنایی هم کرده ام. جانب است بدانید در اوایل کار، من تنها

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

نمی کردم دریانورد شوم. جالب است بدانید من از آب هراس داشتم. ۷ ساله بودم که پدرم مشغول شنا در زاینده رود بود و من هم با این تصور که می توانم شنا کنم تا پای غرق شدن پیش رفتم. **با توجه به علاقه به خلبانی و هراس از آب چطور به دریانوردی علاقه مند شدید؟** شرایط زندگی ام در برهه ای از زمان به گونه ای شد که علاوه بر درس خواندن، کار هم می کردم. در آن زمان مشغول کار در شرکتی شدم که جلیقه های نجات طراحی می کردند و من همراه یک تیم کاری توانستیم جلیقه های طراحی کنیم که در ایران

قهرمان ملی پارالمپیک از مسیر سخت معلولیت تا مدال آوری می‌گوید

مامان تو می‌تونی!

زنگ‌های ورزش باید نظار مگر دوستانم می‌شدم، نمره‌ای هم نمی‌گرفتم، بر اینم می‌نوشتمند معاف از ورزش؛ این غم و غصه را در تمام دوران مدرسه با خود داشتم

هدف کانون این است که افراد دارای معلولیت را از کنج خانه بیرون بکشد و به آنها بگوید شما هم شهروند درجه یک هستید و می‌توانید هر جا دوست دارید بروید

در زندگی این باتوی ورزشکار و مدال‌آور جایی برای بی‌حوصلگی و تنبلی وجود ندارد. او روحیه بانشاط و پرانرژی‌اش را مدیون ورزش می‌داند. این روزها را با تمام توان برای تمرین می‌گذراند تا در مسابقات کشوری پاراوانه‌برداری اسفند ماه توانمند ظاهر شود. درخشش در رشته‌های شنا و پارادوومیدانی را در کارنامه دارد. می‌گوید: «در ویلچرانی مقام اول، دوم و سومی کشوری در رشته‌های سرعتی و مقاومتی را دارم. در پرتاب نیزه هم در مسابقه‌های کشوری شرکت کردم و مقام سوم را به دست آوردم. این روزها بیشتر در پاراوانه‌برداری، تمرین و خودم را برای مسابقات اسفند ماه آماده می‌کنم»

ناتوانی را شکست دادم

حصارخانه‌ی، هم‌محل‌های ما در خیابان سمیه است و سال‌های نخست دهه چهارم زندگی را می‌گذرانده عشق و علاقه او به ورزش باعث می‌شود که از او بخواهیم درباره حضورش در میادین ورزشی بیشتر بگوییم البته او تحصیلاتش را هم کارشناسی ارشد تربیت‌بدنی

باید ثابت کنند که می‌توانند از عهده سختی‌ها برآیند. تیم پاراوانه‌برداری در مسابقات استانی مقام سوم را کسب کرد. می‌گوید: «سال بعد از کسب این موفقیت، کرونا شروع شد. با تمرین‌های سخت توانستم مقام نایب قهرمانی را کسب کنم.»

مدال‌هایی که بانی خیر شد

حصارخانه‌ی از آن ورزشکارانی است که بانی خیر هم شده. جرقه این کار هم از این فکر شروع شد که این مدال‌های رنگارنگ که زینت‌بخش آتاقش شده، آیا می‌توانند دردی از نیازمندان دوا کنند؟ همیشه موضوع آزادی زندانیان جرائم غیرعمد دغدغه فکری او بود. می‌گوید: «پاراوانه‌برداری آنقدر نوباست که من فقط ۲مدال کشوری داشتم. در یک برنامه ماه مبارک رمضان با موضوع ازدواج معلولان دعوت شده‌بودم، گفتم که تصمیم دارم مدال نقره‌ام را برای آزادی زندانیان جرائم غیرعمد بفروشم. مدال هم پیش بردم.» او بعد از مدتی که مربی بدنسازی معلولان شد، نخستین تیم پاراوانه‌برداری تهران را تشکیل داد. معتقد بود افراد دارای معلولیت

عکس را چندین و چند باره نگاه می‌کنم؛ باتویی که با تمام توان چرخ‌های ویلچرش را به جلو می‌راند در وسط کادر است. همسرش کرومتر به دست ثانیه‌ها را می‌نگرد. از چشمان پسرک هم این‌طور برمی‌آید که «مامان! تو می‌تونی!» این همان عکسی است که در نخستین مسابقه «بهترین عکس ورزشی ویژه بانوان دارای معلولیت» که مدتی پیش به میزبانی منطقه ۴ برگزار شد، رتبه نخست را از آن خود کرد و افتخار دیگری برای «ملیحه حصارخانه» رقم زد؛ بانوی دارای معلولیتی که این روزها مشغول تمرین برای مسابقات کشوری پاراوانه‌برداری است. حصارخانه‌ی که دبیر کانون معلولان منطقه ۷ نیز است تا به حال در رشته‌های ورزشی شنا و پارادوومیدانی مدال قهرمان کشوری کسب کرده‌است. دغدغه این روزهای او شیوع بیماری کروناست که باعث شده افراد دارای معلولیت بیشتر از همدیگر دور بمانند. در فرصت بین تمرین با او هم‌کلام شدیم.

اگر معایر مناسب‌سازی شوند، افراد دارای معلولیت هم راحت‌تر می‌توانند از خانه بیرون بیایند و حال بهتری داشته‌باشند

که افراد دارای معلولیت را از کنج خانه بیرون بکشد و به آنها بگوید شما هم شهروند درجه یک هستید. می‌توانید هر جا دوست دارید بروید. ولی خب فعلا که باید پروتکل‌ها را اجرا کنیم.»

جای خالی معایر همسطح

صحبت از مناسب‌سازی معایر برای افراد دارای معلولیت و سالمندان بحث تکراری است. اما شاید همین تکرار به انجام بهتر و اجرای صحیح طرح مناسب‌سازی معایر پایتخت کمک کند. موضوع را با حصارخانه‌ی در میان می‌گذاریم. او می‌گوید: «می‌توانم از خانم‌ها تا خیابان مفتح و خاقانی بروم بدون اینکه کسی کمک کند. این یعنی معایر مناسب‌سازی نشده. یا اگر مناسب‌سازی شده، استاندارد نیست. معایر باید همسطح باشد تا یک ویلچر نشین بتواند تردد کند. در حالی که همه به فکر ساخت رمپ هستند. پیاده‌روها باید هموار باشد نه اینکه به پهنانه ساختمان سازی، پیاده‌رو اشغال شده باشد. اگر معایر مناسب‌سازی شوند، افراد دارای معلولیت هم راحت‌تر می‌توانند از خانه بیرون بیایند و حال بهتری داشته باشند»

حجم آب در کره زمین ثابت و در مداری بسته به‌طور دائم در حال گردش است. سازمان ملل مدت‌هاست هشدار داده که تا ۲۵ سال آینده نیمی از مردم جهان به آب آشامیدنی پاکیزه دسترسی ندارند و بحران آب منشأ منازعات بسیاری خواهد بود. از سال‌های دور، ایران جزء کشورهای خشک با حداقل بارش‌ها بوده است. در تهران قدیم هم در مقاطعی قیل از اجرای لوله‌کشی و انتقال آب از سدهای اطراف به منازل تهرانی‌ها، آب مورد نیاز از طریق قنات‌ها به باغ و زمین‌های کشاورزی و خانه‌های مسکونی می‌رسیده و حتی در زمان‌هایی جیره‌بندی می‌شده است. نیاکان ما با آگاهی از اقلیم خشک ایران، آب را محترم دانسته و اسراف آن را مجاز نمی‌شمردند. امروز اما، تهرانی‌ها نه تنها رکورددار مصرف آب، بلکه رکورددار هدر دادن آب شده‌اند. پرونده حاضر با نگاهی دوباره به منابع آبی و شبکه آبرسانی پایتخت، هشدار دیگری دوباره به شهروندانی است که هنوز موضوع را جدی نگرفته‌اند.

پرونده این شماره

چرا تهرانی‌ها به هشدارهای کم‌آبی توجه نمی‌کنند؟

رکورددار اسراف

۱

سد کرج (امیرکبیر) / تأمین‌کننده ۶۰ ساله

وضعیت آبی سد

تا دی ماه ۱۴۰۰:
۴۹ میلیون مترمکعب
دی ماه ۱۳۹۹:
۱۰۲ میلیون مترمکعب



سال ۱۳۲۸ مطالعات ساخت سد کرج شروع شد و سال ۱۳۳۶ عملیات شروع و سال ۱۳۴۰ به بهره‌برداری رسید. **موقعیت سد:** این سد روی رودخانه کرج با سطح حوزه آبریزی به مساحت ۷۶۴ کیلومتر مربع و با متوسط جریان آب سالانه به میزان ۴۷۲ میلیون مترمکعب در استان تهران و در فاصله ۶۳ کیلومتری شمال غربی تهران و در کیلومتر ۲۲ جاده کرج - جالوس، در شمال شهرستان کرج قرار دارد.

اهداف ساخت: کنترل سیلاب‌های بهاره و جلوگیری از خسارت‌های ناشی از سیل، تأمین آب شرب تهران به میزان ۳۴۰ میلیون مترمکعب در سال، تنظیم آب برای مصارف آبیاری و کشاورزی اراضی حومه کرج به میزان ۱۳۰ میلیون مترمکعب در سال و تولید انرژی «برق - آبی» برای کمک به شبکه سراسری برق به‌ویژه در ساعات اوج مصرف به میزان سالانه ۱۵۰ هزار مگاوات ساعت.

۲

سد لتیان / تأمین آب همراه برق

سال ۱۳۳۸ مطالعات سد لتیان شروع شد و سال ۱۳۴۲ عملیات ساخت آن شروع و سال ۱۳۴۶ به بهره‌برداری رسید. **موقعیت سد:** این سد روی رودخانه جاجرود با سطح حوزه آبریزی به مساحت ۶۹ هزار و ۸۰۰ کیلومتر مربع و با متوسط جریان آب سالانه به میزان ۳۵۰ میلیون مترمکعب در استان تهران به بهره‌برداری رسید. سد در فاصله ۳۵ کیلومتری شمال شرقی تهران و ۵ کیلومتری بخش جاجرود قرار دارد. نیروگاه کلان در فاصله ۲۰ کیلومتری در منطقه کلان، بالادست سد لتیان ساخته شده است.

وضعیت آبی

عمر پیش‌بینی شده برای
سد:
۱۰۰ سال
دی ۱۴۰۰:
۲۰ میلیون مترمکعب
دی سال ۱۳۹۹:
حدود ۲۹ میلیون
مترمکعب



اهداف ساخت: تأمین آب شرب تهران به میزان ۲۹۰ میلیون مترمکعب در طریق تونل ۹ و نیم کیلومتری به تصفیه‌خانه تهرانپارس، تأمین آب زراعی دشت ورامین به میزان متوسط ۱۶۰ میلیون مترمکعب و تولید متوسط ۷۰ هزار مگاوات ساعت انرژی برق - آبی برای شبکه سراسری. **ویژگی:** از سال ۱۳۶۷ سالانه به‌طور متوسط ۱۴۰ میلیون مترمکعب آب از سد لار، از طریق تونل انتقال لار-کلان به طول ۲۰ کیلومتر به نیروگاه کلان و از آنجا به مخزن سد لتیان انتقال داده شده است.

۵

سد طالقان / نیروگاهی زیر آب

عملیات اجرایی انتقال آب طالقان به دشت قزوین در سال ۱۳۴۸ با ساخت سد انحرافی سنگین در طالقان و تونل انتقال آب به طول ۹ کیلومتر تا «زیاران» و سد انحرافی زیاران و مجموعه کانال‌های آبیاری دشت قزوین آغاز شد. همزمان در همان سال‌ها، مدیران وقت مطالعاتی هم درباره سد مخزنی برای ذخیره سیلاب‌های بهاره رودخانه طالقان شروع کردند، اما ساخت آن با توجه به شرایط کشوری تا سال ۱۳۸۱ عملیات به تعویق افتاد. در نهایت فروردین ۱۳۸۱، عملیات ساخت **سد مخزنی** آغاز و ۴ سال بعد در سال ۱۳۸۵ به بهره‌برداری رسید.

موقعیت سد: سد طالقان در ۱۲۵ کیلومتری شمال غرب تهران روی رودخانه طالقان در محل روستایی روشناپد ساخته شد.

اهداف احداث: تأمین آب کشاورزی دشت قزوین، تأمین آب شرب شهرهای تهران و کرج، تغذیه مصنوعی دشت قزوین، کنترل سیلاب‌های فصلی رودخانه طالقان.

ویژگی: نیروگاه برق آبی سد طالقان تنها نیروگاهی در جهان است که زیر دریاچه سد ساخته شده است و هدف اصلی از ساختش کنترل فشار جریان به درون تونل انتقال آب زیاران است. ظرفیت طراحی نیروگاه برق آبی طالقان ۱۷/۸ مگاوات بوده و متوسط تولید سالانه آن ۶۱ گیگاوات ساعت است. **عمر پیش‌بینی شده:** ۵۰ سال

۳

سد لار / طرحی برای مواقع بحرانی

کارهای تحقیقاتی و اکتشافی سد لار، سال ۱۳۳۰ شروع و پس از تأیید و تصویب فازهای مطالعاتی اجرای آن در سال ۱۳۵۲ آغاز شد و در سال ۱۴۶۱ به پایان رسید.

وضعیت آبی

دی ۱۴۰۰:
۱۹ میلیون مترمکعب
دی ۱۳۹۹:
۵۱ میلیون مترمکعب

موقعیت سد: سد لار در استان مازندران و در فاصله ۷۵ کیلومتری از تهران و ۱۰۰ کیلومتری شهر آمل قرار دارد.

هدف‌های اصل: این سد بر اساس اهداف تأمین آب کشاورزی و آب شرب و ارسال آب به نیروگاه کلان برای تولید برق و کمک به شبکه سراسری ساخته شده است.

ویژگی: به علت نیاز شهروندان تهران به آب شرب، در مواقعی که امکان انتقال آب از سد لار به صورت نقلی امکان‌پذیر نباشد، پروژه تلمبه‌خانه سد لار با ظرفیت ۱۸/۵ مترمکعب بر ثانیه فعال می‌شود.

عمر پیش‌بینی شده: ۱۰۰ سال

۴

سد ماملو / تأمین آب صنعت

عملیات ساختمانی سد ماملو سال ۱۳۷۹ آغاز و

وضعیت آبی

دی ۱۴۰۰:
۷۲ میلیون مترمکعب
دی ۱۳۹۹:
۱۵۸ میلیون مترمکعب

آبگیری اولیه‌اش دی ۱۳۸۶ انجام شد. سد ماملو بر روی رودخانه جاجرود در ۲ کیلومتر پایین‌تر از محل تاقی رودخانه دماوند با رودخانه جاجرود ساخته شد و در حدود ۴۵ کیلومتری شرق تهران قرار دارد.

هدف‌های اصلی: بهره‌گیری از ظرفیت حوزه آبریز رودخانه جاجرود و دماوند، مهار سیلاب‌های حوضه‌های آبریز، تأمین بخشی از آب شرب جنوب تهران و شهرهای مسیر، تأمین بخشی از آب مورد نیاز صنعت. **عمر پیش‌بینی شده:** ۵۰ سال

همه آنچه باید درباره تاریخچه و چند و چون تأمین آب آشامیدنی تهران بدانید

سد ۱۳ میلیون مشتری

مریم باقرپور

«جمعیت تهران تا سال ۱۳۳۰ نهایت یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر بود و آب مورد نیاز ساکنان آن از طریق چاه‌ها و قنات تأمین می‌شد. عمده مردم تهران پایین‌تر از خط خیابان انقلاب زندگی می‌کردند و نقاط بالاتر مثل تپه‌های عباس‌آباد فضای سبز و کشاورزی بود. با گسترش شهر و مهاجرت و سکونت به شمال خیابان انقلاب، تأمین آب به یک امر حیاتی تبدیل شد، چراکه در جنوب تهران آبرفت وجود داشت و از طرفی در بالای شهر امکان حفر چاه نبود و اگر جایی هم حفر می‌شد، دبی آن زیاد نبود. به این دلیل ساخت سد بازن کلنگ سدهای امیرکبیر و لتیان برای تأمین آب جمعیت رو به افزایش تهران به‌ویژه شمال خیابان انقلاب، در برنامه قرار گرفت. کم‌کم این تصور بین مردم ایجاد شد که اولویت با بالاشهری‌هاست. تا اینکه وزارت نیرو با برقرار کردن عدالت آبی در کل شهر و استان تهران منابع آبی جنوب تهران را به آب‌های سطحی وصل و تصفیه‌خانه ماملو در منطقه پاکدشت روی سد ماملو ساخته شد. حالا آب‌های تصفیه شده برای همه تهران است و این طرح‌ها تمامی ندارد. اینکه آب چطور به دست شهروندان می‌رسد و ظرفیت مخازن آبی چقدر است مدیران حوزه آب پاسخ می‌دهند.»

شده و فعالیت شرکت‌های مرتبط با آب افزایش یافت، تا جایی که وسعت حوزه شرکت آب و فاضلاب تهران به ۱۹۶ هزار و ۵۰۰ کیلومتر مربع رسید و از سمت شمال کوه‌های البرز، شرق استان سمنان، غرب استان قزوین و جنوب استان‌های قم و مرکزی را با جمعیت ۱۳ میلیون و ۴۰۰ هزار نفری در بر گرفت. سدها هم بین مناطق تقسیم شد، به‌طوری که سدهای غرب استان تهران مانند امیرکبیر و طالقان اکنون آب شرب تهران و کرج و شهر جدید هشتگرد را تأمین می‌کند. سدهای شرق استان تهران مانند لار، لتیان و ماملو برای تأمین آب شرب کلانشهر تهران و شهرستان پردیس و شهرهای جنوب‌شرق استان تهران اختصاص یافت. البته

بهره‌مندی از سدها و آب‌های زیرزمینی

با گذر زمان و افزایش جمعیت پایتخت، سدهای بیشتری ساخته

برای تأمین آب و تصفیه و توزیع آن تأسیس و شروع به کار کرد. ۱۰ سال بعد قانون تأسیس وزارت آب و برق به تصویب مجلس رسید و در نتیجه، اختیارات و وظایف وزارت کشور و شهرداری در سازمان آب منطقه‌ای تهران به وزارت آب و برق محول شد. در این میان با تصویب هیئت وزیران سازمان سد کرج هم در سازمان آب تهران ادغام شد تا واحد جدیدی به نام «سازمان آب منطقه‌ای تهران» به‌وجود آمد که مسئول تأمین آب مورد نیاز حوزه مرکزی شامل ۵ استان تهران، مرکزی، سمنان، قم و قزوین بود. همچنین وظایفی مانند توسعه و بهره‌برداری از تأسیسات موجود، ساخت سد، اجرای طرح‌های فاضلاب و ساخت تأسیسات روی

۳ متولی برای مایه حیات

روود آب به تهران یعنی داشتن متولی، به همین دلیل «شرکت آب تهران» پنجم آبان سال ۱۳۳۴ پس از ۹ سال مطالعه و اقدامات مختلف

ورود آب به تهران

تا سال ۱۳۰۶ آب شهر تهران توسط ۲۶ رشته قنات تأمین می‌شد تا اینکه عملیات ساخت کانال انتقال آب رودخانه کرج به تهران شروع شد. ساخت این کانال ۵۳ کیلومتری ۴ سال طول کشید و آب را از روستای بیلقان کرج به جمشیدآباد تهران منتقل می‌کرد. البته ۲۰ کیلومتر از این کانال سرپوشیده و بقیه روباز بود که احتمال آلودگی و هدررفت آب وجود داشت. با گذر زمان در سال ۱۳۳۳ طرح اولیه لوله‌کشی برای جمعیت ۹۰۰ هزار نفری پایتخت مطرح و ۲ خط آبرسانی لوله فولادی با ظرفیت ۲۴۲ هزار مترمکعبی در شبانه‌روز برای انتقال از آبگیر بیلقان به نخستین تصفیه‌خانه تهران یعنی

باید از خالص‌ترین منابع آب برای شرب استفاده شود، حتی اگر این امر به قیمت انتقال آب از مسیرهای طولانی و رساندن آن به دست مصرف‌کننده انجام شود، حفظ کیفیت آب اهمیت زیادی دارد. «محمدرضا بختیاری» مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب استان تهران می‌گوید: «این شرکت همواره نظارت بر کنترل و پایش کیفی آب آشامیدنی را در کنار تأمین، انتقال، تصفیه، ذخیره و توزیع در دستور دارد. در این چارچوب مطابق الزام استاندارد ملی ایران و رهنمودهای سازمان جهانی بهداشت بر اساس جمعیت تحت پوشش، تمامی نقاط مختلف شبکه توزیع آب

آب باکیفیت، در اولویت برنامه‌ها

ساخت سد و جمع‌آوری آب برای انتقال اول ماجراست. چراکه

آشامیدنی، مخازن ذخیره آب، آب خام ورودی نمونه‌برداری می‌شود. در واقع با انجام آزمایش‌های روزانه کلرسنجی، باکتریولوژی، بیولوژی، ویروس، فیزیک و شیمیایی، مواد آلی و فلزات سنگین، با تواتر زمانی منظم از طریق ۸۹ آزمایشگاه تخصصی آب و فاضلاب پایش و کنترل می‌شود.»

پایش مداوم آب

علاوه بر نمونه‌برداری، در سال ۹۲ هزار و ۳۰۰ آزمون کیفی توسط ۵۷ آزمایشگاه تخصصی آب انجام شد. برای اطمینان از بهداشت و

۱۲۰

میلیون بطری ۱/۵ لیتری برای آیین خانه‌تکانی تهرانی‌ها مصرف شده است. بد نیست بدایتید که تهرانی‌ها در روزهای پایانی سال ۱۴۰۰ در بعضی از ساعات شبانه‌روز مخازن آب شهر را خالی و شبکه توزیع آب را با افت شدید روبه‌رو کردند.

رتبه اول هدررفت آب

تهران با آب‌های کوهپایه‌ای توسعه پیدا کرده است و قنات‌های پرآب جانش را تازه کرده‌اند. اما کم‌آبی سال‌های اخیر به واسطه بارش ناکافی و پایین آمدن حجم آب سدها شرایط را بحرانی کرده است. ساخت‌وسازهای بی‌رویه در پایتخت قنات‌های پربارش را خشکانده و چه بسیار قنات‌های معروفی که خشک شده و دیگر اثری از آنها نیست. کارشناسان، اما هدررفت آب را مهم‌ترین دلیل کم‌آبی بیان می‌کنند. هدررفت آب ارتباط مستقیمی با اصلاح الگوی مصرف شهروندان دارد. فرهنگی که نه تنها در پایتخت، که در هیچ کجای کشور جدی گرفته نمی‌شود. هدررفت آب در کشورمان نزدیک به ۵ برابر کشور توسعه‌یافته‌های مانند آلمان است. این در حالی است که متوسط بارش سالانه در کشور آلمان ۳ برابر متوسط بارش در ایران برآورد می‌شود. بر اساس بررسی‌های شرکت آب و فاضلاب، ایران از ۱۷ کشور اروپایی با سرانه بارش بسیار بیشتر از ایران درصد هدررفت بالاتری را به ثبت رسانده است.

پایتخت‌نشینان رکورد مصرف آب را شکستند

تهرانی‌ها به جان آب افتاده‌اند

■ سمیرا باباجانپور

«جان شما و جان آب» جمله‌ای که تهرانی‌ها اصلاً جدی‌اش نگرفته‌اند و با یک رکوردشکنی تاریخی به جان آب افتاده‌اند. در روزهای پایانی سال ۱۴۰۰ میزان مصرف آب تهرانی‌ها به ۳ میلیارد و ۱۵۴ میلیون لیتر رسید. با این آمار تهرانی‌ها، رکورد مصرف آب را جابه‌جا کردند.

چکه شیر آب، غول خاموش مصرف بی‌رویه

میزان هدررفت آب تنها به شبکه آبرسانی منتهی نمی‌شود. چکه شیر آب در منازل هم سهم بزرگی در هدررفت آب دارد. یک نشتی کوچک در لوله‌ها، روزانه ۷ لیتر آب و سالانه بیش از ۸۰ هزار لیتر آب را هدر می‌دهد. این مقدار برای ۳ بار دوش گرفتن در هر روز در طول یک سال کافی است. در بسیاری از خانه‌ها شیرهای آب، لوله‌ها یا سیفون‌ها نشتی دارند و معمولاً مردم از آن بی‌خبرند و نشت آب از توالت فرنگی یا سیفون، سالانه حجم زیادی از آب را راهی چاه‌ها کرده و هدر داده است. با کنترل و رفع نشتی شیرهای آب گرم و سرد می‌توان از هدررفت آب جلوگیری کرد. نشتی از یک لوله آب گرم پرهزینه‌تر است؛ زیرا برای گرم کردن آب انرژی صرف شده است. نشت‌یابی به‌موقع می‌تواند از بروز حوادث احتمالی، قطعی آب و پرداخت هزینه‌های سنگین جلوگیری کند. برای تشخیص نشتی احتمالی در منازل توصیه می‌شود ابتدا تمام شیرهای آب منزل به‌طور کامل بسته شود و پس از آن کنتور آب را کنترل کنید. چنانچه شمارشگر کنتور در حال محاسبه باشد، این بدان معناست که در سامانه لوله‌کشی ساختمان نشت آب وجود دارد.

مصرف استاندارد، الگوی گمشده

نبود الگوی مناسب برای مصرف آب در حقیقت نشانه نهادینه نشدن مصرف درست و استاندارد این مایه حیاتی است، موضوعی که می‌توان مهم‌ترین دلیل برای هدررفت آب نام برد. وقتی آب فراوان است کسی به الگوی بد مصرف توجه نمی‌کند، یعنی شما در زمان وفور آب تصمیم می‌گیرید هر روز صبح نیم ساعت دوش آب گرم بگیرید، باغچه حیاطتان را با آب شرب آبیاری کنید، حیاط را بشویید، با شیر آب باز مسواک بزنید و خلاصه هر کار از دست‌تان بر می‌آید انجام دهید، اما وقتی آب کم است یا نیست ابتدای بحران است. عموماً زندگی‌تان فلج می‌شود چون عادت نکرده‌اید با آب کم زندگی کنید. الان سال‌هاست به همان میزان که تهران دچار بحران جمعیتی شده درگیر بحران آب نیز است. یکی از مشکلات امروز مصرف بد شهروندان است که آینده تاریکی را در این زمینه پیش رو قرار داده است. طبق آمار، در سال‌های گذشته ۳۵ درصد آبی که وارد لوله‌های آب می‌شد هدر می‌رفت که با مدیریت این بخش از جمله رفع فرسودگی لوله‌های انتقال درصدی از این میزان کم شده است، اما در نهایت باز هم هدررفت یکی از مشکلات اصلی مدیریت آب در تهران است، همچنین طی برآوردها تهرانی‌ها بین ۲۰ تا ۳۰ درصد بیشتر از میانگین کشوری آب مصرف می‌کنند. متوسط مصرف آب هر شهروند ۲۴۰ لیتر در شبانه‌روز است که این رقم در کشور ۲۰۰ لیتر است. این عدد در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که با مشکل آب مواجهند زیر ۱۰۰ لیتر در روز است.

شبکه مویرگی توزیع آب و فرسودگی در دسرساز

سیستم انتقال و توزیع مدرن آب شهری در کشورمان عمری طولانی ندارد، با این حال خطوط انتقال آب به دلایل مختلف دچار فرسودگی و خرابی می‌شوند که رفع و جلوگیری از این خرابی‌ها کار شرکت آب و فاضلاب است. در تهران آب شرب بسیار باکیفیتی در لوله‌ها جاری می‌شود تا وارد شهر شود. این آب با مشکلات فراوانی از فواصل زیاد (حدود فاصله ۱۵۰ کیلومتری با خط لوله) به تهران می‌رسد و مانند یک شبکه مویرگی وارد خانه‌های ما می‌شود. فرسودگی این شبکه سالانه درصد زیادی از هدررفت آب را به خود اختصاص می‌دهد. رسیدگی به این بخش سرمایه‌گذاری کلانی می‌طلبد و چنان که باید مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در کنار آن شاخص‌های مهم دیگری مثل زمان رسیدگی به حوادث شبکه و انشعاب‌ها، سرعت نشت‌یابی و رفع آن و شناسایی و کشف و قطع انشعاب‌های غیرمجاز نقش مهمی در هدررفت آب دارد.

آب‌دزدی!

برداشت غیرمجاز از خطوط انتقال آب یکی از ناصواب‌ترین راه‌ها برای تأمین آب شرب است که در اصطلاح عموم به آن «آب دزدی» می‌گویند. البته حجم این اتفاق برای مشترکان خانگی چندان قابل توجه نیست، اما آنها که به چنین اقدامی دست می‌زنند درصد برداشت حجم زیادی از آب هستند و متأسفانه رهگیری آن هم بسیار دشوار است. شرکت آب و فاضلاب با پایش روزانه مصرف و سرکشی‌های مداوم سعی در جلوگیری از این اقدامات دارد تا افرادی که به‌صورت سازماندهی شده سعی در برداشت حجم زیادی از آب به‌صورت غیرمجاز و خارج از کنتور دارند را شناسایی کنند. ممکن است یکی از دلایل افت فشار در یک منطقه مربوط به برداشت غیرمجاز و غیرقانونی آب باشد؛ آن هم برای کارهایی مانند پرکردن استخر، آبیاری باغ و باغچه، راه‌اندازی کسب و کارهای پر مصرف آب، ساخت‌وساز آپارتمان و برج که حجم زیادی از آب لوله‌ها را می‌بلعد و...

ذخیره آب تهران نگران‌کننده است

در نگاه نخست، بارش‌های پراکنده و محدود این تصور را در ذهن مردم ایجاد می‌کند که خشکسالی رو به پایان است، اما واقعیت چیزی دیگر است. رئیس مرکز ملی اقلیم و مدیریت بحران خشکسالی با توجه به وضعیت خشکسالی شدید در بیشتر نقاط ایران درباره مسئله تأمین آب در ۲ فصل بهار و تابستان هشدار می‌دهد. همچنین به گزارش اداره کل هواشناسی استان تهران متوسط دما طی ۳ ماه آینده حدود ۵۰ تا یک درجه بیشتر از نرمال برآورد شده است. این شرایط سبب می‌شود تا با توجه به حجم کاهش بارش از پاییز و پیش‌بینی افزایش نسبی دما طی ۳ ماه آینده، لزوم مدیریت منابع آب و مدیریت مصرف آب بیش از پیش احساس شود. این روزها که با کاهش ۴۵ درصدی منابع و ۴۶ درصدی بارش‌ها در استان تهران روبه‌رو هستیم می‌توان شرایط بحرانی را برای ۲

هشدار

پرونده

پرونده

اسفند ۱۴۰۰ تهرانی‌ها رکورد زدند

کیفیت آب تهران در بیشتر مناطق به‌خصوص این ۳ منطقه بسیار بهتر از آب بسته‌بندی است. این موضوع در آزمایشگاه‌های آب و فاضلاب استان تهران به اثبات رسیده؛ از طرفی آب آشامیدنی تهران از سد طالعان تأمین می‌شود و مراحل تصفیه پرمشقتی را پشت سر می‌گذارد. با این حساب

هدررفت آن دور از عقل و انصاف است. اما با رکوردی که اسفند سال ۱۴۰۰ تهرانی‌ها در مصرف آب زدند دیگر نمی‌توان انتظار داشت که تبلیغات و فرهنگسازی از راه رسانه و... تأثیری روی آنها داشته باشد. همچنین اسفند سال گذشته میزان مصرف آب تهرانی‌ها به ۳ میلیارد و ۱۵۴ میلیون لیتر رسید. این درحالی است که ۴۶ درصد بارندگی در استان تهران کاهش یافته است.

شورای تأمین آب استان انجام شود. تنها واکنشی که چندان میسر نبوده کاهش فشار آب برای شعب پرمصرف است. آماري که اسفند ۱۴۰۰ مدیر روابط عمومی شرکت تأمین و تصفیه آب و فاضلاب تهران درباره مشترک‌های پرمصرف بیان می‌کند همان آماري است که «محمدرضا بختیاری» مدیرعامل آب و فاضلاب

شورای تأمین آب استان انجام شود. تنها واکنشی که چندان میسر نبوده کاهش فشار آب برای شعب پرمصرف است. آماري که اسفند ۱۴۰۰ مدیر روابط عمومی شرکت تأمین و تصفیه آب و فاضلاب تهران درباره مشترک‌های پرمصرف بیان می‌کند همان آماري است که «محمدرضا بختیاری» مدیرعامل آب و فاضلاب

مناطق ۱ تا ۳ پرمصرف‌ترین مناطق تهران از نظر مصرف آب هستند

شمال شهر نشینان، متهم ردیف اول

سَمیرا باباجانپور

پرمصرف‌ترین مناطق تهران از نظر مصرف آب یک، ۲ و ۳ هستند؛ این موضوع چندان عجیب نیست؛ خانه‌های ویلایی، برج‌های مسکونی، حیاط‌های پر دار و درخت، استخر، سونا و جکوزی‌های پایتخت بیشتر در این مناطق به چشم می‌خورد. در حقیقت شمال شهر نشینان سهم بیشتری از مصرف آب پایتخت را به خود اختصاص داده‌اند. آنها طبق آمار بیشتر از ۴۷ درصد از آب تهران را مصرف می‌کنند؛ مصرفی که از نظر کارشناسان حوزه آب و فاضلاب غیر قابل کنترل شده است.

آب این استخرها خوردنی است

پرسیدن آب استخرها با آب آشامیدنی موضوع جدی اما به حال خود رها شده‌ای است که ضررهای جبران‌ناپذیری به منابع آبی پایتخت زده. جدا از خانه‌های ویلایی که در حیاط استخر دارند، بیشتر آپارتمان‌های بزرگ و برج‌های لوکس شمال شهر تهران در طبقات منفی استخرهای بزرگی ساخته‌اند که عمده آنها با آب آشامیدنی پر می‌شوند. طبق آمار این مشترکان سالانه بیش از ۱۰ مترمکعب آب آشامیدنی را به استخرهایشان سرازیر می‌کنند. این درحالی است که طبق اعلام شرکت آب منطقه‌ای تهران مصرف آب پایتخت سالانه با ۱۵۰ میلیون مترمکعب کسری آب مواجه است. براساس پیمایشی که شرکت آب منطقه‌ای تهران انجام داده است ۱۰ درصد تهرانی‌ها استخرهای شخصی‌شان را با آب آشامیدنی پر می‌کنند. این آمار تکان‌دهنده باعث شد تا وزارت نیرو تصمیم بگیرد مشترکان پرمصرف را شناسایی و آنها را موظف به استفاده از آب‌چاه برای آبیاری فضای سبز و پرکردن استخرها کند.

وقتی تبلیغات بی‌تأثیر می‌شود

اگر نتیجه آمار و محاسباتی را که مشخص می‌کند مشترکان پرمصرف این مناطق که اغلب پردرآمد هستند با مصرف بی‌رویه و خارج از استاندارد خود بخش عمده‌ای از بارندگی‌های دولتی را به جیب مبارک سرازیر می‌کنند، کنار بگذاریم، نمی‌توان از میزان آبی که توسط این مشترکان هدر می‌رود گذشت. ساکنان مناطق ۱ تا ۳ درحالی سرانه مصرف ۴۲۰ لیتر آب به ازای هر نفر را مصرف می‌کنند که در برخی از مناطق جنوب‌شرقی کشور سرانه مصرف آب ۱۵ لیتر به ازای هر نفر است. از طرفی اگر راه‌حل این مشکل را فرهنگسازی بدانیم شهروندان این مناطق با ادعای اینکه باسوادتر هستند و از امکانات آموزشی خوبی برخوردارند باید بیشتر برای مصرف بی‌رویه آب دل بسوزانند و هدر رفتن آن را نشانه بی‌فرهنگی قلمداد کنند. آنچه کنتورهای آب این شهروندان نشان می‌دهد گویا اسراف، بی‌میلانی در مصرف آب، استفاده غیرضروری از آن و بی‌توجهی به هدر رفتن این نعمت ربطی به سواد، فرهنگ و پول و ثروت ندارد. این تفکر که «بیشتر مصرف می‌کنیم و در ازای آن پولش را پرداخت می‌کنیم» ورد زبان این مشترکان است.

آب را گران کنید

بی‌تردید واقعی کردن بهای هر مترمکعب آب می‌تواند راه‌حل مناسبی برای کنترل مشترکان پرمصرف باشد. زیرا در حال حاضر مردم تنها ۲۵ درصد بهای تمام شده آب را می‌پردازند. در ایران آب تقریباً رایگان است. در کشورهای دیگر بهای آب به قیمت تمام شده و به علاوه سود مؤسسه‌ای که آب را می‌فروشد حساب می‌کنند. قیمت تمام شده آب در تهران به ازای هر هزار لیتر ۲ هزار تومان است. مشترک حداکثر ۹۰۰ تومان می‌پردازد و این براساس سیاست کلی است که آب باید ارزان باشد. اما متأسفانه این ارزانی مقدار هدر رفتن آب را افزایش داده است. خلأ قانونی باعث شده مدیریت نحوه مصرف مشترکان آب با مشکل روبه‌رو شود. کسی که بی‌رویه آب مصرف می‌کند از آب محروم نمی‌شود. مدیریت آب و فاضلاب سال‌هاست بر تبلیغات و اطلاع‌رسانی تکیه کرده است که درست‌ترین و استانداردترین روش برای نهادینه کردن یک رفتار اجتماعی و شهروندی است اما متأسفانه عمدتاً شاهد بی‌توجهی و افزایش سرانه مصرف شهروندان هستیم.

دانستنی‌ها

- فراوانی آب تنها یک توهم است. در فاصله‌ای که این پیام را می‌خوانید یک کودک بر اثر بیماری مرتبط با آب می‌میرد.
- به محض مشاهده، تخلفات آبی و خرابی‌ها را به مسئولان گزارش دهید.
- با بستن شیر آب موقع مسواک زدن هر روز ۱۲ لیتر آب صرفه‌جویی کنیم.
- کاهش تنها ۲ دقیقه از مدت زمان دوش گرفتن مساوی است با صرفه‌جویی ۲ هزار و ۸۰۰ لیتر آب در ماه
- در ختان مقاوم در برابر کم‌آبی در ماه ۴ هزار لیتر کمتر آب نیاز دارند.
- جلوگیری از چکه کردن آب مساوی است با صرفه‌جویی ۸۰ لیتر آب در هفته

فوت و فن‌های کم‌مصرف کردن آب

شیرهای این خانه چکه نمی‌کند

سَمیرا باباجانپور

«مریم مشایخی» و پدرش «محمد مشایخی» ۲ شهروندی هستند که سازمان آب و فاضلاب آنها را به‌عنوان شهروندان کم‌مصرف تهران در حوزه آب معرفی کرده است. حضور چنین خانواده‌هایی در روزگاری که مصرف آب یک شهروند تهرانی ۳ برابر بیشتر از یک شهروند در هامبورگ آلمان برآورد شده غنیمت بزرگی برای شهر است. اگرچه این خانواده ساکن محله امیرآباد تمایلی به چاپ عکسشان ندارند و معتقدند کاری که آنها انجام می‌دهند رفتار بدیهی یک شهروند است با این حال بخشی از سبک زندگی ساده آنها را در کنترل مصرف آب می‌خوانیم.

خانه ۳ نفره و پررفت‌وآمد

مریم مشایخی متولد سال ۱۳۶۰ و دانشجوی رشته جامعه‌شناسی است. او همراه پدر و مادرش در یکی از خانه‌های قدیمی محله امیرآباد زندگی می‌کند؛ خانه ۳ نفره‌ای که رفت‌وآمد اقوام در آن زیاد است. پدر، بزرگ خانواده و طبیعی است که رفت‌وآمد فرزندان و نوه‌ها به این خانه زیاد باشد. مسلمان در این خانه مدیریت مصرف آب باید دشوار باشد. اما این خانواده عزمشان را جزم کرده‌اند تا با تغییر سبک زندگی خود از تخریب محیط‌زیست و مصرف بی‌رویه آب جلوگیری کنند. مریم از اینکه با او به‌عنوان شهروند کم‌مصرف در زمینه مصرف آب تماس

گرفته‌ای متعجب می‌شود و می‌گوید: «راستش فکر نمی‌کردم کنترل مصرف آب و توجه به مصرف درست آن در خانه ما از جانب شرکت آب و فاضلاب دیده شود. به نظرم یک رفتار عادی در برابر نعمت خدادادی انجام داده‌ام. واقعیت این است که انتظار تشویق یا بزرگنمایی کارم را ندارم. همه ما در برابر نعمت‌های خداوند مسئول هستیم»

اهالی خیابان مسلم در بلوار ابوذر جزو مشترکان کم‌مصرف شرکت آب و فاضلاب تهران هستند

کنترل مصرف با کم کردن فشار آب

کنترل مصرف آب و بهینه کردن مصرف آن با روش‌های گوناگونی امکان پذیر است. شهروندان ساکن خیابان مسلم در بلوار ابوذر که یکی از بلوارهای معروف منطقه ۱۵ تهران است با کم کردن فشار آب مرکزی ساختمان‌هایشان سعی دارند تا از هدررفت آب جلوگیری کنند. مجتبی نعیمی ساکن خیابان مسلم می‌گوید: «در یک آپارتمان ۱۶ واحدی زندگی می‌کنم با مشورت ساکنان تصمیم گرفتیم فشار آب مرکزی ساختمان را کم کنیم تا از شدت آب در لوله‌ها کاسته شود و بتوانیم جریان آب را کنترل کنیم. بسیاری از مجتمع‌های این محدوده هم این کار را انجام داده‌اند. با این کار از سوی شرکت آب و فاضلاب به‌عنوان مشترک کم‌مصرف شناخته شدیم.»



داد. اما خانواده ما سعی کرده خود را تطبیق دهد. پدرم به‌عنوان فرزند یک کشاورز که از ۱۴ سالگی در تهران بزرگ شده قدر آب را می‌داند و مصرف درست آن را به ما آموزش داده و برای ما نهادینه کرده است. نخستین کاری که به دلیل قدیمی بودن خانه‌مان انجام دادیم این بود که شیرهای گاهنده آب نصب کردیم که قیمت زیادی ندارد اما جلوگیری از هدر رفتن آب را می‌گیرد»

او ادامه می‌دهد: «پدرم در زمینه مدیریت مصرف بسیار با ما همراهی می‌کند و خودش در بیشتر زمین‌ها پیشروست. نه تنها در حوزه مصرف آب که بیشتر زندگی ما براساس صرفه‌جویی و حفظ محیط‌زیست تنظیم شده است. در برق، گاز و حتی مدیریت پسماندها هم الگو داریم و خودمان را با آن تطبیق داده‌ایم»

رمز و راز ساده صرفه‌جویی

مشایخی مدیریت الگوی مصرف آب را در همه حوزه‌ها تأثیرگذار می‌داند و می‌گوید: «صرفه‌جویی و درست مصرف کردن آب در همه حوزه‌ها هم ما را حساس کرده است. برای موضوع وشوهای معمول خانه نیز می‌گوید: «یکی از مسواری که موجب هدر رفتن زیاد آب می‌شود، شست‌وشوی مداوم حیاط و محیط‌هایی است که در فضای باز قرار دارد. برای این کار سعی می‌کنیم نظافت حیاط را رعایت کنیم. نه با شیلنگ، بلکه با جارو و سطل آب. چندین بار با مهربانی و عطوفت به همسایه‌هایی که آب را بیپوده هدر می‌دادند تذکر داده‌ایم که در لوله‌ها جریان دارد برای نوشیدن است. یعنی نباید با آن حیاط را شست.»



پایتخت‌نشینان از مدت‌ها پیش با بحران کم‌آبی دست و پنجه نرم می‌کردند

روزگاری که آب چیره‌بندی بود

بهاره خسروی

تهران، پایتخت ۲۳۰ ساله قاجری، روزگاری آبادی کوچکی در منتهی‌الیه شمالی دشت ری و دامنه کوه‌های البرز بود. چشم‌امید همه اهالی برای تأمین آب مصرفی مورد نیاز به رودها، دره‌ها و قله‌های آبریزی بود که اغلب زمستان‌ها لباسی از برف بر تن داشتند و در بهار و تابستان با آب و سرازیر شدن همین برف‌ها روزگار را می‌گذرانند. با روی کار آمدن سلسله قاجار ورق زندگی برای اهالی این قریه خوش آب و هوا حسایی تغییر کرد. افزایش مهاجرت و روانه جمعیت به پایتخت و استفاده بی‌رویه از منابع آبی برای مردم تهران دستاوردی جز کم‌آبی و خشکسالی به‌ویژه در فصل تابستان نداشت. بحران آب آنقدر برای مردم تهران جدی شد که در همان چند ماه نخست تاجگذاری آقا محمدخان قاجار، گروهی از کشاورزان تهرانی شکایت به دربار بردند که آبی برای زراعت ندارند و با مشکل بی‌آبی دست و پنجه نرم می‌کنند. دربار هم راه‌حل را در حفر قنات می‌یابد. به همین بهانه نگاهی داریم به قصه تهیه آب در تابستان‌های پایتخت تهران قدیم.

«قنات‌های تهران» تهران شهر گرم و خشک و به قولی بی‌آب و علف بود. مرحوم «جعفر شهری» در جلد سوم کتاب «تهران قدیم» درباره قنات‌های معروف تهران که آب آشامیدنی اهالی را تأمین می‌کرد نوشته است: «مردم تهران قدیم به آبی که برای آشامیدن و بخت و وز در آب‌انبار ذخیره می‌شد، آب مشروب می‌گفتند. در تهران چیزی در حدود ۱۰ قنات حتی مهم و اصلی وجود داشت که آب مشروب اهالی را تأمین می‌کرد. (۱) قنات یا آب حاج علیرضا در سرچشمه‌خانه‌های شرق و غرب و جنوب خود، (۲) قنات سردار ابتدای خیابان عین‌الدوله و کوچه قیصرها و حوالی کوچه ابشار، (۳) قنات سپهسالار، مسجد سپهسالار و مجلس شورا و

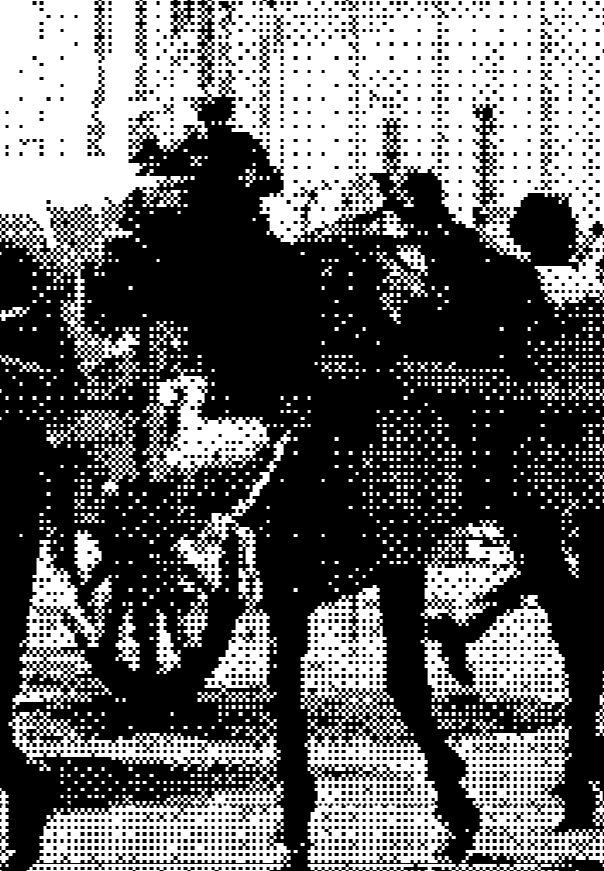
خیابان نظامیه بهارستان و کوچه‌های پشت مجلس، (۴) قنات فرمانفرما که حدود شمالی و باغ‌های غربی خارج از شهر و آسیاب و باغ و خانه فرمانفرما کاخ مرمر و کاخ‌های اطراف مجلس سنا و خیابان امیریه و شرق و غرب آن، (۵) قنات باغ شاه و قنات اکبرآباد باغ شاه از آب‌های آنها باغشاه و جنوب آن و دارالمجتابین (تیمارستان)، (۶) قنات وزیر که آب آن خیابان سرآب وزیر و گذر مهدی موش یا مهدی‌خان و خیابان امیریه و شاهپور سابق در دروازه قزوین و خیابان بلورسازی و خیابان مشیرالسلطنه و خانه‌های اطراف آن، (۷) آب سنگلج که محله و کوچه‌های سنگلج پارک‌شهر و محدوده آن، (۹) قنات‌های سفارت روس و انگلیس و علاءالدوله که حدود شمال



«چیره‌بندی آب قنات» با وجود این تعداد قنات و قنات‌های شاه که به نام آب شاه و آب مهرگرد که کاخ گلستان و آرک و خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف و مرکز شهر و بازار قسمت جنوبی را تأمین می‌کرد از مهم‌ترین قنات‌های شهر مانند یوسف‌آباد، امیرآباد، بهجت‌آباد، جمشیدآباد، عشرت‌آباد، فرح‌آباد از دیگر قنات‌های اطراف تهران محسوب می‌شدند.

مرکزی شهر و سفارت‌های مورد بحث خیابان فردوسی و باغ علاءالدوله، (۱۰) قنات‌های شاه که به نام آب شاه و آب مهرگرد که کاخ گلستان و آرک و خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف و مرکز شهر و بازار قسمت جنوبی را تأمین می‌کرد از مهم‌ترین قنات‌های شهر مانند یوسف‌آباد، امیرآباد، بهجت‌آباد، جمشیدآباد، عشرت‌آباد، فرح‌آباد از دیگر قنات‌های اطراف تهران محسوب می‌شدند.

برداشتن از قنات به دیوار نصب می‌شد. قنات مهرگرد که مظهر آن در اندرونی عمارت سلطنتی کاخ گلستان بود دارای مجرای موقفه بود و تقسیم‌بندی آن بر اساس برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده بود. در این برنامه هر کسی می‌دانست چه زمانی از این آب استفاده کند. برنامه آب برداشتن از قنات مهرگرد این‌طور بود: روز شنبه: خانه مستوفی الممالک، شب شنبه: محله عودلاجان؛ روز یکشنبه: خانه معتمدالدوله و گذر هفت تن؛ شب یکشنبه: کوچه باغ ایلچی؛ روز دوشنبه: محله عودلاجان؛ شب دوشنبه: محله عودلاجان؛



روز سه‌شنبه: عباس‌آباد در کوچه‌های حمام چال و خانه زنبورکچی‌باشی؛ شب سه‌شنبه: محله عودلاجان؛ روز چهارشنبه: محله عودلاجان؛ شب چهارشنبه: محله عودلاجان؛ روز پنجشنبه: محله عباس‌آباد، شب پنجشنبه: محله عودلاجان؛ روز جمعه:

«شهرداری تهران برای نخستین بار با پلمب کردن بشکه‌های آب نوعی استاندارد محلی برای توزیع آب آشامیدنی رایج کرد»

خانه حسام‌السلطنه و گذر نوروزخان؛ شب جمعه: کوچه غریبان.

«میراب‌ها و تقسیم آب» تقسیم نوبتی آب و انتخاب شخصی به‌عنوان میراب برای نظارت بر کار قدمتی چند هزار ساله دارد. اجرای طرح تقسیم آب به‌صورت همگانی در بیشتر محله‌های تهران بازخورد خوبی میان پایتخت‌نشینان داشت و به بسیاری از بی‌نظمی‌ها خاتمه داد. تهرانی‌ها با روش تقسیم نوبتی آب زیر نظر میراب خیلی زود کنار آمدند. آن زمان انواع آب وجود داشت؛ آب روز و آب شب. جای تعجب هم نیست. آب روز اصطلاحاً به آبی گفته می‌شد که بر از آلودگی و لجن و گل و لای بود و متعلق به فقرا، آب آخر شب به آبی می‌گفتند که نسبتاً پاکیزه‌تر بود. دلیلش این بود که شب‌ها کسی از

داخل جوی‌ها رد نمی‌شد و مردم ظرف و لباس در آن نمی‌شستند. آن وقت‌ها کسانی که پولدارتر و گردن‌کلفت‌تر بودند از این آب یعنی آب شب استفاده می‌کردند. اما آب دیگری هم بود که به آب اول شب معروف بود. این آب مخصوص افرادی بود که با میراب دائماً پنجشنبه: محله عودلاجان؛ روز جمعه:

«شهرداری تهران برای نخستین بار با پلمب کردن بشکه‌های آب نوعی استاندارد محلی برای توزیع آب آشامیدنی رایج کرد»

خانه حسام‌السلطنه و گذر نوروزخان؛ شب جمعه: کوچه غریبان.

«بخ‌های بلوری» تنها خوراک رفع عطش در تابستان یخ است. ماجرای تهیه یخ در روزگاری که خسری از یخچال‌های عظیم‌الجثه برای منجمد کردن آب نبود و مردم یخ را به‌صورت طبیعی از دل کوهستان تهیه می‌کردند حکایت جالبی بود. «اسماعیل عباسی» در کتاب «آب‌نامه تهران در این‌باره می‌نویسد: «در تابستان در کاهگلی یخچال‌ها را خراب می‌کردند. یخ‌شکن‌ها یخ‌ها را با الاغ می‌آوردند و صاحبخانه‌ای با یک شاهی تمام یخ مورد نیاز خانه را می‌خرید و آب روزانه‌اش را خنک می‌کرد. خانواده‌های اشرافی یخشان بیشتر می‌گرفت و خراشان تا توجال و کوهستان‌های شمالی تهران می‌رفت.» یخچال‌ها که تمام می‌شد الاغ‌بان‌ها به کوه می‌رفتند تا برف بیاورند. در شهرها برای خنک کردن آب، یخ در آن می‌انداختند. از قرار معلوم یخ گران

بود و همه توانایی خرید آن را نداشتند.

«آب در بشکه»

در میان قنات‌های معروف تهران آب قنات شاه موسوم به آب شاه در تهران کیفیت خوبی داشت و مردم شهر حاضر بودند برای آب این قنات پول بیشتری پرداخت کنند. به همین دلیل گاهی در تابستان آب قنات شاه که توسط بشکه و گاری حمل می‌شد بازار سیاه پیدا می‌کرد و شهرداری تهران هم برای جلوگیری از افزایش بهای آب مداخله می‌کرد. در آن دوره قنات شاه سازمان منجمی شامل هشت میراب و یک تحصیلدار داشت و توزیع آب با بشکه در بسته انجام می‌گرفت. با توجه به استقبال وسیع مردم پایتخت از آب این قنات بعضی از فروشندگان، آب نهرها را هم داخل بشکه به‌عنوان آب قنات شاه میان مردم می‌فروختند. همین موضوع باعث شیوع بیماری میان مصرف‌کنندگان شد. شهرداری تهران برای نخستین بار با پلمب کردن بشکه‌های آب نوعی استاندارد محلی برای توزیع آب آشامیدنی رایج کرد.



«آب حوضی»

آب انبار و آب حوض از نخستین شبکه‌های به هم پیوسته، ذخیره آب و سست‌وشو در شهر تهران بود. پس از آنکه میراب‌ها آب‌های سطحی شهر یا نهرها به حیاط خانه‌ها می‌رساندند صاحبان خانه‌ها با گشودن مجرای راه آب جریسان را با به داخل آب‌انبار هدایت می‌کردند و سپس با استفاده از تلمبه در نوبت‌های گوناگون، آب از آب‌انبار به حوض خانه منتقل می‌شد. البته این کار هم یکسری مشکلاتی مثل تنشین شدن سریع لجن در حوض را همراه داشت. اگر صاحبخانه به موقع لجن‌ها را تخلیه نمی‌کرد حوض از رسوبات و لجن لبریز می‌شد و دیگر برای ذخیره آب فضای نداشت. به همین دلیل بعضی از تهرانی‌ها شخصاً با استفاده



از حلیسی و سطل، لجن حوض را می‌کشیدند

«تلمبه فشاری» با انتقال بخشی از آب رودخانه کرج به تهران و با استفاده از آب قنات‌ها امکان دسترسی مردم به آب و از طریق تلمبه‌ای مخصوص موسوم به فشاری که در بعضی از محله‌های تهران نصب شد بود، فراهم شد. این تلمبه‌ها با استفاده از یک لوله‌کششی محدود نصب شد

تنها خوراک رفع عطش در تابستان یخ است. ماجرای تهیه یخ در روزگاری که خسری از یخچال‌های عظیم‌الجثه برای منجمد کردن آب نبود و مردم یخ را به‌صورت طبیعی از دل کوهستان تهیه می‌کردند حکایت جالبی بود. «اسماعیل عباسی» در کتاب «آب‌نامه تهران در این‌باره می‌نویسد: «در تابستان در کاهگلی یخچال‌ها را خراب می‌کردند. یخ‌شکن‌ها یخ‌ها را با الاغ می‌آوردند و صاحبخانه‌ای با یک شاهی تمام یخ مورد نیاز خانه را می‌خرید و آب روزانه‌اش را خنک می‌کرد. خانواده‌های اشرافی یخشان بیشتر می‌گرفت و خراشان تا توجال و کوهستان‌های شمالی تهران می‌رفت.» یخچال‌ها که تمام می‌شد الاغ‌بان‌ها به کوه می‌رفتند تا برف بیاورند. در شهرها برای خنک کردن آب، یخ در آن می‌انداختند. از قرار معلوم یخ گران

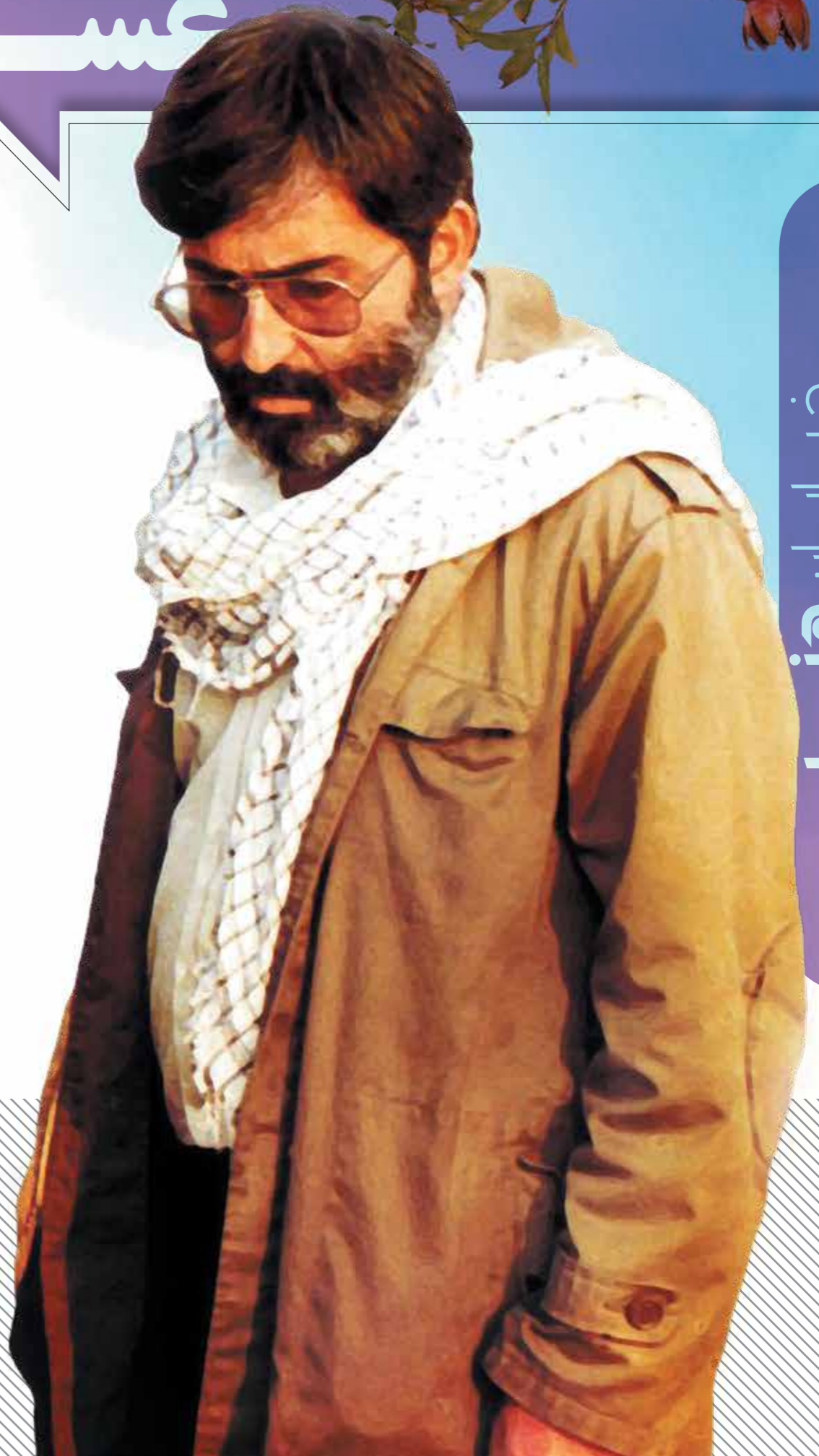
«آب سفارت»

آب موجود در لوله‌های تهران با انتقال بخشی از آب رودخانه کرج به تهران از یک مخزن در شمال شهر تأمین و در مقایسه با آب قنات‌ها و آب‌های سطحی که از طریق نهرهای آلوده به آب‌انبارها سرازیر می‌شد، تمیزتر این بود که پاکیزه‌تر بود و مردم با رغبت بیشتری از آن استفاده می‌کردند. اما از دیدگاه خراج‌سوز آب شهر تهران قابل اطمینان نبود و به همین دلیل سفارت‌خانه‌های خارجی با نصب دستگاه‌های کوچک در داخل سفارت آب لوله را تصفیه و ضدعفونی می‌کردند. سفارت انگلیس در تهران حتی پیش از لوله‌کشی آب شهر با استفاده از آب قنات سفارت و مخزن آب نهر کرج، آبی را که از طریق یک نهر وارد سفارت می‌شد پس از تصفیه برای آشامیدن مورد استفاده قرار می‌داد. این آب گاهی توسط خدمه سفارت یا باغبانان ایرانی برون آورده می‌شد که در میان افراد تحصیلکرده و خانواده‌های پولدار طرفدار زیادی داشت و بازار سیاه پیدا کرده بود. البته به علت وجود مواد تصفیه‌کننده که در سفارت انگلیس به آن اضافه می‌شد، آشامیدن این آب آلوده می‌دانستند.



مرور زندگی مرتضی آوینی
سید شهیدان اهل قلم

روایت عشق



سید مرتضی آوینی زاده ۲۱ شهریور ۱۳۲۶ در شهر ری، ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ در فکه حین بررسی لوکیشن فیلم مستند «شهری در آسمان» با مین برخورد کرد و به شهادت رسید. به همین مناسبت، از قلم خود او مدد گرفتیم تا فراز و فرود حیات پر بارش را با هم مرور کنیم، زیرا نوشته‌های آوینی چنان روشن و ساده و صریح است که به بهترین شیوه زندگی، افکار و آثارش را روایت می‌کند و پیش‌روی مخاطب علاقه‌مند می‌نهد. در صفحه مقابل، شش برش از مقاطع مختلف حیات اجتماعی - فرهنگی او به قلم خودش را انتخاب کرده‌ایم تا از خلال آن بتوانید در فشرده‌ترین شکل ممکن با جهان‌نگری او آشنا شوید، از چند و چون مستندهای درخشان و ماندگارش خبر بگیرید و بدانید که او در کدام محله تهران و در چه شرایط اجتماعی - سیاسی‌ای متولد شده است و کودکی‌اش در چه حال و هوایی گذشته است. شما می‌توانید با مطالعه همین شش نوشتار کوتاه و موجز، سیمای صادق و روشن مرتضی آوینی را در ذهن ترسیم کنید و راوی «روایت فتح» را بهتر بشناسید.

بچه حضرت عبدالعظیم (ع)

من بچه حضرت عبدالعظیم (ع) هستم و در خانهای به دنیا آمده و بزرگ شده‌ام که در هر سوراخش که سر می‌کردی به یک خانواده دیگر نیز برمی‌خوردی. سال ۱۳۳۶ شمسی مطابق با ۱۹۵۶ میلادی کلاس ششم ابتدایی نظام قدیم مشغول درس خواندن بودم. آن سال انگلیس و فرانسه به کمک اسرائیل رفتند و به مصر حمله کردند. بنده هم به‌عنوان یک پسر بچه ۱۲، ۱۳ ساله تحت تأثیر

تبلیغات آن روز کشورهای عربی یک روز روی تخته‌سیاه نوشتیم: خلیج عقبه از آن ملت عرب است.»

وقتی زنگ کلاس را زدند و همه ما بچه‌ها سر جایمان نشستیم اتفاقاً مدیرمان آمد تا سری هم به کلاس ما بزند. وقتی این جمله را روی تخته‌سیاه دید پرسید: «این را چه کسی نوشته؟» صدا از کسی در نیامد. من هم ساکت. اما با حالتی پریشان

سر جایم نشسته بودم. ناگهان یکی از بچه‌ها بلند شد و گفت: «آقا اجازه؟ آقا بگیم؟ این جمله را فلائی نوشته.» و اسم مرا به آقای مدیر گفت. آقای مدیر هم کلی سر و صدا کرد و خلاصه اینکه: «چرا وارد معقولات شدی؟» و در آخر گفت: «بیا دم در دفتر تا پرونده‌ات را بزنم زیر بغلت و بفرستمت خانه.» البته وساطت یکی از معلمان، کار را درست کرد و من فهمیدم که نباید وارد معقولات شد.

حکمت عملی

با شروع کار جهاد سازندگی در سال ۱۳۵۸ به روستاها رفتیم که برای خدا بیل بزنیم. بعدها ضرورت‌های موجود رفته‌رفته ما را به فیلمسازی برای جهاد سازندگی کشاند. سال ۱۳۵۹ به‌عنوان نمایندگان جهاد سازندگی به تلویزیون آمدیم و در گروه جهاد سازندگی که پیش از ما به وسیله کارکنان خود سازمان صدا و سیما تأسیس شده بود مشغول به کار شدیم. یکی از دوستان ما در آن زمان «حسین هاشمی» بود که فوق‌لیسانس سینما داشت و همان روزها از کانادا آمده بود. او نیز همراه ما به روستاها آمده بود تا بیل بزند. تقدیر این بود که بیل را کنار بگذاریم و دوربین برداریم. بعدها حسین هاشمی با آغاز تجاوازات مرزی رژیم بعث به جبهه رفت و در روز اول جنگ در قصر شیرین اسیر شد - همراه یکی از برادران جهاد به نام «محمدرضا صراطی» - ما با چند نفر از برادران دیگر کار را تا امروز ادامه دادیم. من هیچ‌کاری را مستقلاً انجام ندادم که بتوانم نام ببرم. در همه فیلم‌هایی که در گروه جهاد سازندگی ساخته شده است سهم کوچکی نیز اگر خدا قبول کند، به این حقیر می‌رسد. اگر خدا قبول نکند که هیچ.

سال‌های عبرت

من سال‌های سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام. به شب‌های شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام. موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام. ساعت‌ها از وقتم را به مباحثات بی‌پسوده درباره چیزهایی که نمی‌دانستم گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته‌ام. ریش پروفسوری و سبیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوزه را - بی‌آنکه آن زمان خوانده باشم - طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «فلاتی عجب کتاب‌هایی می‌خواند. معلوم است که خیلی می‌فهمد.» ... اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده‌ام رودرپایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود و حتی از این بالاتر دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی‌آید. باید در جست‌وجوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کسی به‌راستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت و نزد خویش نیز خواهد یافت.

روایت فتح

وقتی به خرمشهر رسیدیم هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سرپا بود. اگرچه احساس نمی‌شد که این حالت زیاد بادوام باشد. زیاد هم دوام نیاورد. ما به تهران بازگشتیم. شبانه‌روز پای میز موویلا کار کردیم تا نخستین فیلم مستند جنگی درباره خرمشهر از تلویزیون پخش شد؛ فتح خون. یک هفته نگذشته بود که خرمشهر سقوط کرد و ما در جست‌وجوی حقیقت ماجرا به آبادان رفتیم که سخت در محاصره بود. تولید مجموعه حقیقت این‌گونه آغاز شد. نخستین شهیدی که دادیم «علی طالبی» بود که در عملیات طریق‌القدس به شهادت رسید و آخرینشان «مهدی فلاحت‌پور» است که سال ۱۳۷۱ در لبنان شهید شد... و خوب، دیگر چیزی برای گفتن نمانده است؛ جز آنکه ما خسته نشده‌ایم و اگر باز جنگی پیش آید که پای انقلاب اسلامی در میان باشد، ما حاضریم. می‌دانید!

زنده‌ترین روزهای زندگی یک مرد آن روزهای است که در مبارزه می‌گذرانند و زندگی در تقابل با مرگ است که خود را نشان می‌دهد.

حدیث نفس

با شروع انقلاب، من تمام نوشته‌هایم اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و... را در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم دیگر چیزی را که «حدیث نفس» باشد ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاوردم. هنر امروز متأسفانه حدیث نفس است و هنرمندان گرفتار خودشان هستند. به فرموده خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخی». سعی کردم که خودم را از میان بردارم تا هرچه هست خدا باشد و بر این تصمیم وفادار مانده‌ام. البته آنچه که انسان می‌نویسد همیشه تراوشات درونی خود است. همه هنرها این چنین هستند. کسی هم که فیلم می‌سازد اثر تراوشات درونی خود اوست. اما اگر انسان خود را در خدا فانی کند آنگاه این خداست که در آثار ما جلوه‌گر می‌شود. من چنین ادعایی ندارم اما سعی کرده‌ام این‌طور باشد.



فقط عشق!

من فعالیت تجاری نداشته‌ام؛ آرشیتکت هستم! از سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به این طرف، بیش از صد فیلم ساخته‌ام که بعضی از آنها عبارتند از: مجموعه «خان گزیده‌ها»، مجموعه «شش روز در ترکمن صحرا»، «فتح خون»، مجموعه «حقیقت»، «گمگشتگان دیار فراموشی (بشاگرد)»، مجموعه «روایت فتح» نزدیک به ۷۰ قسمت و در ۱۴ قسمت اول از مجموعه «سراب» نیز مشاور هنری و سرپرست مونتاز بوده‌ام. یک ترم نیز در دانشکده سینما

تدریس کرده‌ام که چون مفاد مورد نظر من برای تدریس با طرح درس‌های دانشگاه همخوانی نداشت از ادامه تدریس در دانشگاه صرف نظر کردم. مجموعه مباحثی را که برای تدریس فراهم کرده بودم با بسط و شرح و تفسیر بیشتر در کتابی به نام «آینه جادو» به‌خصوص در مقاله‌ای با عنوان «تاملاتی درباره سینما که نخستین بار در فصلنامه سینمایی فارابی به چاپ رسید» در انتشارات برگ به چاپ رسانده‌ام.



شهید آوینی از منظر رهبر معظم انقلاب

خداوند ان شاء الله این شهید را با پیغمبر محشور کند. من حقیقتاً نمی‌دانم چطور می‌شود انسان احساساتش را در یک چنین مواقعی بیان و تعبیر کند؟ چون در دل انسان یک جور احساس نیست. در حادثه شهادتی مثل شهادت این شهید عزیز چندین احساس با هم هست. یکی احساس غم و تأسف است از نداشتن کسی مثل سید مرتضی آوینی. اما چندین احساس دیگر هم با این همراه است که تفکیک آنها از همدیگر و بازشناسی هریک و بیان کردن آنها کار

بسیار مشکلی است. امیدواریم که خداوند متعال درجات او را عالی کند. من با فرزند شما نشست و برخاست زیادی نداشتم. شاید ۲ جلسه که در آن ۳ جلسه هم ایشان هیچ صحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم صحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال‌ها پیش می‌شنیدم و به آنها علاقه داشتم. هر چند نمی‌دانستم که ایشان آنها را اجرا می‌کنند. لکن در ایشان همواره نوری مشاهده می‌کردم. ایشان در ۳ مرتبه آمد اینجا

و رویه‌رو من نشست. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین جور هم بود. همین‌ها هم موجب می‌شود که انسان بتواند به این درجه رفیع شهادت برسد. نباید بگذارند که کارهای انسان زمین بماند. این کارها کارهای باارزشی بود. ایشان معلوم می‌شود ظرفیت خیلی بالایی داشتند که این قدر کار و این همه را به خوبی انجام می‌دادند. مخصوصاً این روایت فتح چیز خیلی مهمی است. شب‌هایی که بخش می‌شد من

گوش می‌کردم ظاهراً ۳، ۴ برنامه هم بیشتر اجرا نشد. ... من اصرار می‌کردم که این روایت فتح ادامه پیدا کند. درست نمی‌دانستم چگونه ادامه پیدا کند. بعد که برنامه‌ها اجرا شد دیدیم همین است. یعنی زنده کردن ارزش‌های دفاع مقدس در خاطرها. آن خاطره‌ها را یکی یکی از زبان‌ها بیرون کشیدیم و آنها را به تصویر کشیدن و آن فضای جنگ را بازآفرینی کردن. این کاری بود که ایشان داشتند می‌کرد و هر چه هم پیش می‌رفت بهتر می‌شد. یعنی پخته‌تر می‌شد. چون

کار نشده‌ای بود. غیر از این بود که بروند در میدان جنگ و با رزمندگان حرف بزنند. آن کار خیلی آسان‌تر بود. این کار هنری‌تر و دشوارتر و محتاج تلاش فکری و هنری بیشتری بود. اول ایشان شروع کرد و بعد کم‌کم بهتر و پخته‌تر شد. من حدس می‌زنم اگر ایشان زنده می‌ماند و ادامه می‌داد این کار خیلی اوج پیدا می‌کرد. حالا هم باید این برنامه دنبال شود. (سخنران رهبر معظم انقلاب در دیدار با خانواده شهید سید مرتضی آوینی - ۱۳۷۲/۲/۲)

ناگفته‌های همسر شهید مرتضی آوینی

هرگز تورا از دست نخواهم داد

«مریم امینی» همسر شهید آوینی: «مرتضی» دنبال حقیقت بود. تحولات کوچک و بزرگ سیاسی، اجتماعی، حتی هنری و ادبی قبل از انقلاب، جست‌وجوی او را بی‌جواب گذاشت. اما زمانی که با حضرت امام(ره) آشنا شد و ایشان را شناخت؛ گویی به سرچشمه رسید. واگویی‌هایی از همسر شهید مرتضی آوینی را در ادامه بخوانید.

آن روزها را به خاطر داری؟ همان روزهایی که با تمام توانم سعی می‌کردم احساسم را پشت جمله‌های جدی پنهان کنم. اما غافل از آنکه احساسات پاک و ناب هرگز در پشت پرده نگاه آدم‌ها پنهان نمی‌ماند؛ همان‌طور که تو نیز با تمام متانت و وقاری که داشتی نتوانستی علاقه‌ات را پنهان کنی. من برخلاف بسیاری از دختران همسن و سالم، قهرمان زندگی‌ام را در افسانه‌ها جست‌وجو نمی‌کردم. رد و بدل کردن چند کتاب خوب، شرکت در سخنرانی‌ها و کنسرت‌های موسیقی دانشکده هنرهای زیبا کافی بود تا یقین حاصل کنم که تو در زندگی راهنمای کاملی برای من خواهی بود. صادقانه می‌گویم که ازدواج با تو و تولد فرزندانمان بهترین و شیرین‌ترین خاطرات زندگی‌ام هستند.



خانه کوچکمان یادت هست؟ همان خانه‌ای که بعد از ازدواج در خیابان شریعتی، اجاره کرده بودیم. نخستین فرزندمان در همان خانه کوچک به دنیا آمد. مادرت می‌گفت در اتاق کناری سجد شده شکر به جا آوردی و اسم و تاریخ تولد فرزندمان را پشت قرآن نوشتی. اما ما که با حداقل‌ها زندگی‌مان را آغاز کرده بودیم چند سال بعد، نتوان پرداخت همان اجاره‌اندک را هم نداشتیم، به منزل پدرت در خیابان مطهری نقل مکان کردیم. روزها از بی‌می‌آمدن و می‌رفتند و عشق و علاقه بین ما بیشتر و بیشتر می‌شد. حالا ما صاحب ۳ فرزند بودیم و تو چنان آنها را از چشمه محبت خود سیراب می‌کردی که هر یک از بچه‌ها تصور می‌کرد خود دردانه پدر است. روزهای خوشی بود. گاهی وقت‌ها خوش‌بینی به قدری به ما نزدیک است که تصورش را هم نمی‌کنیم که ممکن است روزی به پایان برسد. آن روزها بیشتر، من و بچه‌ها برای تو حرف می‌زدیم. از اتفاق‌های روز، حتی آمد و شد اقوام و تو چه صورانه به این حرف‌ها دل می‌دادی. آن روز را به خاطر داری؟ همان روزی که به‌عنوان سخنران به سمینار «سینمای پس از انقلاب» دعوت شده بودی. وقتی از سمینار برگشتی مثل همیشه پای صحبت‌های من و بچه‌ها نشستی. آنقدر عادی برخورد کردی که حتی من هم متوجه تلاطم درونت نشدم. بعدها، وقتی فیلم مربوط به آن سمینار به دستم رسید، دیدم که در آن جور عجیب و در یک فضای مخالف، چطور قدرتمندانه حرف‌های اصلی خود را زدی! حتی با سلامت نفس به همه اعتراضات بی‌پایه آنها که به نحو غیرمحترمانه‌ای مطرح می‌شد گوش کردی. تحمل آن فضا برای هر کسی مشکل بود و تو وقتی به خانه آمدی، هیچ اثری از آن جو سنگین در کلامت نبود.

این دوران و در صف‌های خرید انجام می‌دادی. در آن آپارتمان کوچکی که داشتیم، اتاق بود و ۵ نفر آدم. نمی‌دانم چطور می‌نوشتی. برایم عجیب بود. هیچ‌وقت فکر نمی‌کردی که باید اتاق دیگری داشته باشی. خودت را طوری تربیت کرده بودی که می‌توانستی در همان شلوغی و سر و صدا و پشت میز غذایی بنشینتی و بنویسی؛ حتی میز خاصی برای کار نداشتی. جنگ که تمام شد نفس راحتی کشیدم. احساس می‌کردم حالا خطر کمتری تهدیدت می‌کند. تا آنکه... آن روز هم وسایل خودت را برداشتی و رفتی. روزهای آخر، وقتی به فکه رفتی و کار نیمه‌تمام ماند و برگشتی. گفتی: «۳، ۲ روز دیگر باید برگردم». در این چند روز خیلی اندوگین بودی و من مرتب سؤال می‌کردم: «چرا این قدر گرفته و ناراحتی؟» حالا که به آن چند روز فکر می‌کنم کاملاً مطمئن می‌شوم که می‌دانستی. تو همه چیز را می‌دانستی. آخرین صحبت‌های ما در آن یکی دو روز آخر درباره فراری برای روزهای بعد بود. من گفتم این کار را بعد از آمدن تو هم می‌شود انجام داد. سرت را برگرداندی و دیگر حرفی نزدی. من همیشه بهار را دوست داشتم. می‌دانی چرا؟ به خاطر آرامش و لطافتی که در روزهای بهار است. صبح شنبه، ۲۱ فروردین بود که پدر و مادرم به خانه ما آمدند. صبح زود بود. هوا هنوز کاملاً روشن نشده بود. به من گفتند: «مرتضی زخمی شده است». انگار در حالتی میان خواب و بیداری بودم؛ مثل همان وقت طبیعت. بچه‌ها را بسا آرامش بیدار کردم و به مدرسه فرستادم. مثل این بود که اصلاً چنین حرفی به گوشم نخورده که تو زخمی شده‌ای. بچه‌ها که رفتند، پدر و مادرم آرام آرام سرخرف را بساز کردند و من باخبر شدم که دیگر تو را ندارم. ولی نمی‌دانم چه حالتی بود. فقط این اتفاق در آن ساعت طبیعت را خیلی روحانی می‌دیدم. این وضع همیشه برایم عجیب بود که چطور است عکس‌ها همیشه می‌مانند و انگار زمانبر آنها نمی‌گذرد. در آن لحظه‌ها این توهم جاودانگی در عکس و تصویر برایم شکست. آن موقع یکبار حس کردم که اینها چقدر دور از واقعیت هستند و تو

چقدر «هستی». گویی در دنیای دیگری بودم. هیچ چیز نبود. ولی تو بودی. آن روز دنبال تک‌تک بچه‌ها به مدرسه‌شان رفتم. چون خیلی زود پرچم‌ها و پلاکارها جلو خانه نصب شد. صدای قرآن هم می‌آمد. نمی‌خواستم قبل از اینکه بچه‌ها در راه بسا آنان حرف زدم، وجود تو آنقدر برایم عینی و حقیقی بود که فکر می‌کردم همه چیزهای دیگر توهم است. به بچه‌ها گفتم: «بابا هست ولی ما او را نمی‌بینیم». خیلی سنگین بود ولی انگار چشمم فوراً روی یک چیز دیگر باز شد که خیلی زیبا بود، سیال بود. مثل همان خواب و بیداری و مثل همان وقت طبیعت. خود تو خیلی کمک کردی تا با این اتفاق برخورد درستی داشته باشم. تاکنون هم وجود تو را واقعی‌تر از وجود خودمان می‌بینم.

مرا به بهشت می‌بردی؛ نه به زور که به میل باطنی خودم. من آن روزها سنگینی باری که بر دوشم گذاشته بسودی خیلی احساس نمی‌کردم. مثل یک تولد دوباره. خیلی خدا را شکر می‌کنم. موهبت زندگی با تو را به من ارزانی داشت. جمله‌ای داری که «شهدا از دست نمی‌روند، بلکه به دست می‌آیند». برای همه این فرصت نیست که این به دست آمدن را تجربه و حس کنند. من احساس می‌کنم تو را دوباره به دست آورده‌ام؛ آن گونه که دیگر هرگز از دست نخواهم داد.



تمام زندگی شهید آوینی وقف انقلاب بود. خودش می‌گفت: «از طرف جهاد رفتم بیل بزنیم، دوربین دستمان دادند.» با تمام وجود خود را وقف انقلاب می‌کرد و آنچه از او انتظار می‌رفت انجام می‌داد. زمانی که عراق حمله کرد جنگ، تمام دغدغه ذهنی او شد.



نمای داخلی
۱۳۲۴
خانه سیدها

هنوز مهمان‌ها نرسیده‌اند، همه برای اقامه نماز به صحن حضرت عبدالعظیم(ع) رفته‌اند. قرارشان این بود که جمعیت داخل خانه برای نماز مغرب بروند و چند خانم بمانند تا سفره ولیمه را بهین کنند. حرم حضرت عبدالعظیم(ع) فاصله چندانی با خانه سیدها ندارد. مهمان‌های خانه یکی یکی پیدایشان می‌شود کلون در به صدا درمی‌آید. خانم‌ها چادر به سر می‌کشند و منتظرند که مهمان‌ها از پیچ دالان گذشته و وارد حیاط شوند. هرکس وارد می‌شود قدم نورسیده را تیریک می‌گوید. بچه‌ها در حیاط و اتاق‌ها وول می‌خورند. اجاق کنار حیاط باید غذای ۱۰۰ مهمان را تدارک ببیند. سید مهدی پدر نورسیده در پوست خود نمی‌گنجد و مادر فارغ از

نمای خارجی
جبهه
خرمشهر

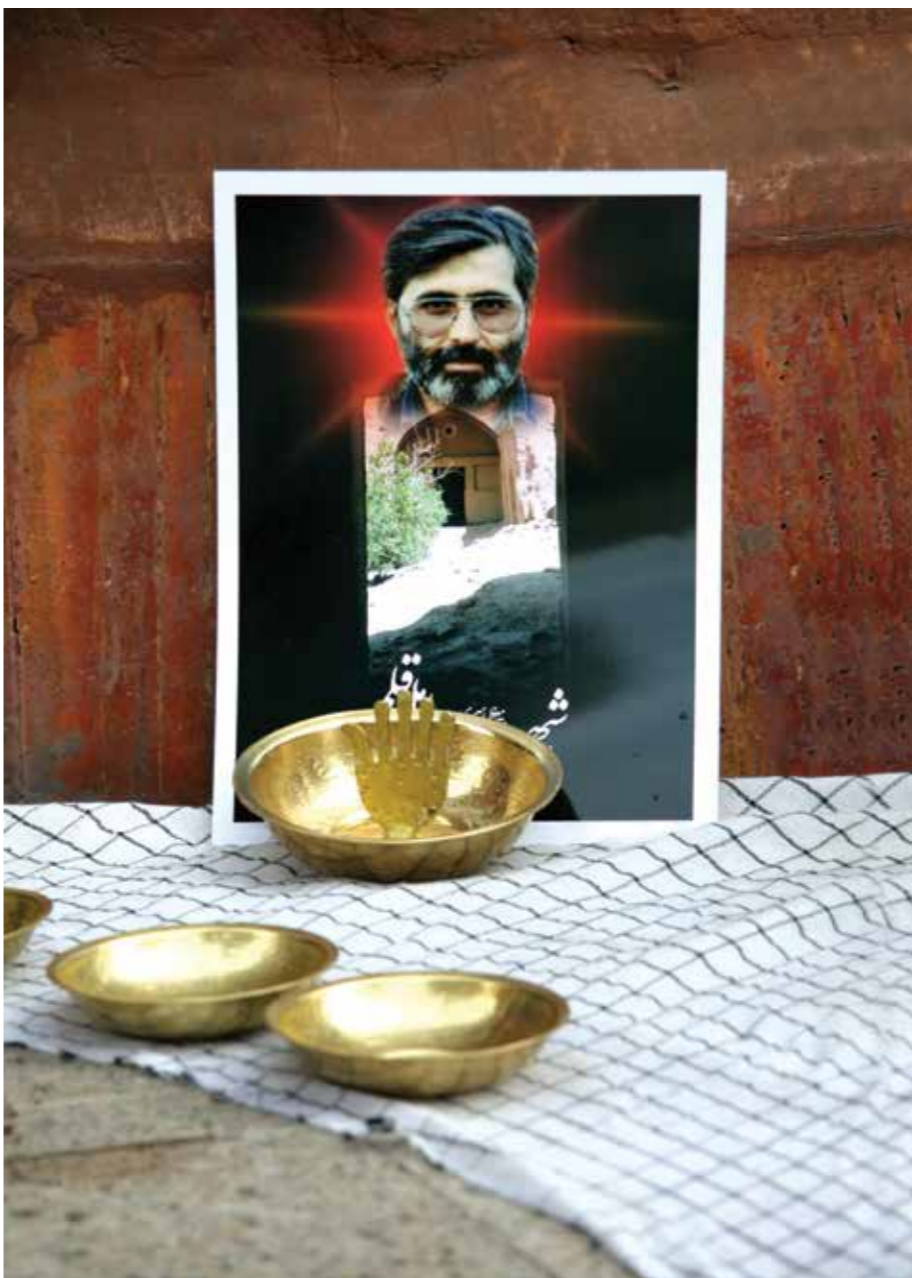
ضعف زایمان در قلبش شور و نشاط برپاست. کودک درون قنடاق دستت به دست می‌شود. هر کسی او را در آغوش می‌گیرد پیش از هر چیز به زیبایی کودک اقرار می‌کنند. در خانه سیدها هیچ‌کس غریبه نیست؛ همه با هم فامیلند عمو و عموزاده و... «آقا سید احمد» بزرگ فامیل در گوش کودک می‌خواند: الله اکبر، الله اکبر..... نام تو را د رپناه خداوند «سید مرتضی» می‌گذارم. به این ترتیب، سید مرتضی آوینی در کوچه پاچنار شهری و در خانه سیدها چشم به این دنیا گشود تا چشم خیلی از آدم‌ها را به این دنیا بگشاید.



مرور خاطرات سید مرتضی آوینی

وقتی جنگ نبود سید ما رفت

برخی از آدم‌ها زندگی‌شان بیشتر شبیه یک فیلم مستند است؛ فیلمی با یک ریتم دلنشین که وقتی می‌خواهی آن را مرور کنی مانند داستانی زیبا تو را جادو می‌کند. چنان جادویت می‌کند که تا به انتها نرسایش رهایش نمی‌کنی. همه ما «سیدمرتضی آوینی» را به‌عنوان یک هنرمند مستندسازی می‌شناسیم که نه فقط تمام هنرش را بلکه جانش را برای به تصویر کشیدن حقیقت جنگ اینثار کرد. در این گزارش هرچند کوتاه زندگی پرپار هنرمندی را مرور کرده‌ایم که هر لحظه زندگی‌اش ما را مجذوب خود می‌کند. هنرمندی وارسته‌زاده ری در کوچه پاچنار.



نمای داخلی
۱۳۴۱
مدرسه زنگ هنر

برایش بهترین ساعات‌ها وقتی است که روبه‌روی بوم نقاشی می‌ایستد، رنگ‌ها را ترکیب می‌کند، طرح می‌زند و نقشی می‌آفریند تا خود را در آینه بوم ببیند. همه رنگ‌ها برایش مفهوم و جذابتی خاص دارند. زنگ هنر است. خوشبختانه معلم هنر به شعر نیز علاقه‌مند است و کامران را به مطالعه ادبیات تشویق می‌کند. روزهای سخت را پشت سرگذاشته است. وقتی از شهرری به اقتضای شغل پدر به یک معدن دورافتاده در ۱۵۰ کیلومتری زنجان کوچ کردند، کامران کلاس سوم بود و محمد برادر کوچک‌تر تازه به کلاس اول رفته بود. در کنار معدن روستایی بود که مدرسه نداشت. در آنجا هیچ بچه دیگری درس نمی‌خواند. پدر دستت به کارشد. از وزارت آموزش و پرورش اجازه تأسیس یک مدرسه کوچک را گرفت. کم‌کم بچه‌های روستا به درس علاقه‌مند شدند. ۴ کلاس بود و یک معلم. همان موقع بود که کامران نخستین روزهای معلمی خود را برای کلاس اول و دوم تجربه کرد. تجربه اعتماد به نفس بالا. به جز نقاشی شعر هم می‌گوید، اما دوست ندارد کسی شعرهایش را بخواند؛ شعرهای عاشقانه، آزادی‌خواهانه با خودش فکر می‌کند که دنیای شعر و نگارش چه دنیای عجیبی است. انگار که نوشته‌هایش هر روز رنگ و بوی تازه‌ای پیدا می‌کند. حالا متوجه انقلاب روحی و تغییر اندیشه‌هایش می‌شود. مطالعه دست‌نوشته‌های قدیمی باعث می‌شود بیشتر خودش را پیدا کند. علاقه به موسیقی او را به وادی آهنگ‌سازی وگوش دادن به آثار موسیقیدانان بزرگ گرایش می‌دهد و فیلم‌های آلفرد هیچکاک را می‌بیند. او در میان نغمه‌ها و آواها به دنبال گمشده‌هایش می‌گردد. گمشده‌ای که نه می‌تواند صورتش را بر بوم نقاشی بکشد نه در وصفش شعر و مطلبی بگوید، نه صدایش را از میان ملودی‌های موسیقی بشنود. او همواره جست‌وجوگرانه و هوشیارانه تجربه می‌کند.

نمای داخلی
۱۳۵۷
حیاط خانه

چشم در چشم آتش دوخته است. آتش شعله‌ور آثار سید مرتضی را می‌سوزاند تا در دل سید مرتضی حقیقت زندگی شعله‌ور شود. از سال‌ها پیش به دنبال این تحول بود و حالا وقت آن رسیده است. بوم‌های نقاشی، دفترچه خاطرات، دست‌نوشته‌ها، همه و همه را می‌سوزاند. تمام کتاب‌هایی را که با هزینه شخصی خودش به چاپ رسانده بود از بین دوستانش جمع‌آوری کرده و حالا شاهد سوختنشان است تا در راهی محکم‌تر و حقیقی‌تر قدم بردارد؛ راهی که فقط بوی خدا را بدهد و از حدیث نفس خبری نباشد. همان طور که به آتش زله یاد روزهای دانشگاه می‌افتد که چطور با ظاهری آرام‌سو و پیراسته برای اینکه به همه بفهماند انسان چیز فهمی است، قدم می‌زد و کتاب مارکوزه را زیر بغل می‌گذاشت تا همه بدانند قرار است این کتاب را بخواند. به اندیشه‌هایش لبخند تلخی می‌زند، انگار که آن افکار را نیز از ذهن خود در آتش می‌ریزد. آتش زبانه می‌کشد تا روح او را پاک کند. هم‌زمان با انقلاب اسلامی ایران و حضور پربرکت امام خمینی(ره)، انقلابی عظیم نیز در او به وجود می‌آید. حالا نگاهش به پابره‌نه‌هاست و اندیشه‌اش می‌رود تا آنجا که کسی تا به حال نرفته، به بشاگرد، روستایی در هرمزگان. تک‌های از زمین که فراموش شده، جایی که بپرزن هسته خرما را آرد می‌کند برای پخت نان و پیرمرد کور حصیر می‌بافد و مارگزیده‌هایی که به مرگ محکوم می‌شوند. همان‌طور که به آتش چشم دوخته با خودش فکر می‌کند باید ظلمی که به مردم ستمدیده رواشده را به تصویر بکشد. شاید جرقه ساخت مستند «خان‌گزیده‌ها» از همان شب به ذهنش خطور کرد. روایت ظلم و جوری که خان‌های دوره ستم‌شاهی بر رعیت روا داشتند؛ دوره‌ای که کم از برده‌داری نداشت.



نمای آخر
بهار-۱۳۷۲
فکه

مدت‌ها بود که نه از جنگ خبری بود و نه عملیات. قطعنامه پذیرفته شده بود. سید مرتضی در این مدت وقت داشت سر و سامانی به دست‌نوشته‌هایش بدهد. دیگر از روایت فتح خبری نیست تا اینکه فیلمی از فکه، نزدیک‌ترین منطقه جنگی به مرز عراق، به دستش رسید. حالا می‌خواست روایتی دیگر بسازد، روایت عملیات تفحص در فکه. فکه برای رزمندگان سرزمینی طلسم شده بود. هر بار که در آن منطقه عملیاتی انجام می‌شد، تعدادی از نیروها در کانال‌ها و میدان‌های مین به شهادت می‌رسیدند. جنازه‌های بسیاری از شهدا در آن منطقه مدفون شده بود و آنجا به قتلگاه معروف بود. سید مرتضی با گروه خود در نزدیک‌ترین تکه از زمین خدا در فاصله قتلگاه اتراق می‌کند. سر از با نمی‌شناسد. حس و حال جنگ در او زنده شده. تمام حسرت ندیدن و انتظار مداران را به یکبار به سینه خود حمل می‌کند. چشم‌های غمبار بچه‌های شهدا، همسران، پدران و مادران بلاتکلیف را در نظر مجسم می‌کند و راه می‌افتند. نان و حلوا آخرین صبحانه‌ای است که در مسیر حرکت به سوی کانال می‌خورند. دوربین روشن است. دیگر به کانال نزدیک نشده‌اند. منطقه رمل است. مین‌های خنثی نشده اینجا زیادند. در یک صف حرکت می‌کنند. قرار است همه پایشان را جای پای یکدیگر بگذارند تا احتمال انفجار مین به حداقل برسد. در سکوت فکه و در انتظار شهیدان چشم به راه صدای انفجار بلند می‌شود و در بین نابواری همگان سید مرتضی غرق در خون می‌افتد و دوربین هنوز روشن است. در حالی که پسای خود را از دست داده، اما ذکر از دهانش نمی‌افتد. اصرار دارد که همانجا رهایش کنند و او را به بیمارستان منتقل نکنند. متوجه قطع شدن پایش می‌شود اما ابراز ناراحتی نمی‌کند. او دوست دارد در فکه بماند حتی با جسد بی‌جان. وقتی که جنگ نبود سید مرتضی آوینی شهید شد تا یکبار دیگر تحولی بزرگ در قلب و اندیشه این سرزمین ایجاد کند.

نمای خارجی
۱۳۳۰
صحن حرم عبدالعظیم(ع)

علاوه بر کوچه پاچنار و حیاط خانه، صحن وسرای حرم نیز جای مناسبی برای بازی بچه سیدهاست. او از همه هم‌بازی‌هایش کوچک‌تر است. عموزاده‌ها همه جا مراقبش هستند. اجازه‌اش را از مادر می‌گیرند و می‌دوند بین زائران حرم. بچه‌ها کامران صدایش می‌کنند. او علاقه زیادی به کبوترهای حرم دارد. به دنبال آنها می‌دود بدون اینکه متوجه رهگذران باشد. غرق شادی و نشاط کودکانه است. صدای زنگ ساعت در صحن باران‌زده حرم می‌پیچد. به یاد حرف مادر می‌افتد که «ساعت ۱۲ خانه باش!» او از همه بچه‌های همسن و سال خود بهتر می‌تواند حرف بزند و فکر کند. روی سکوی صحن حرم می‌نشیند. بچه‌ها

نمای داخلی
۱۳۶۲
پشت میز تدوین

دورخ حلقه می‌زند و سسرپا گوش می‌شوند. با لکنت بچگانه اما شیرین خود شعرهایی که یاد گرفته تند تند می‌خواند و به تخیل پاک و معصومانه دوستانش که او را همبازی باهوش خود می‌دانند، عطر و بوی تازه‌ای می‌دهد. بچه‌ها با وجود اینکه می‌توانند به بازی خود ادامه دهند، اما به خاطر کامران زودتر به خانه برمی‌گردند. عطر و بوی انواع غذاها از هر اتاقی به مشام می‌رسد و بچه‌ها را گرسنه و گرسنه‌تر می‌کند. کامران همانجا کنار پرچین می‌نشیند و درس و مشق‌هایی که پدرش به او داده را دوره می‌کند. پدرش سید مهدی نخستین معلم اوست. دانش‌آموخته دانشکده افسری و لیسانس معدن است. آنچه به کامران می‌آموزد استفاده صحیح از زمان و عادت به خواندن و یاد گرفتن است.

پشت میز تدوین نشسته است. نگاهش را به صفحه تلویزیون می‌دوزد. کار تدوین و صداگذاری این قسمت نیز تمام شد. وقتی به ساعت دیواری نگاه می‌کند دیگر خروس‌خوان صبح است. دلش حال و هوای جبهه می‌کند. وقتی حس و حال جبهه را روایت می‌کند و صدای تأثیرگذارش از برنامه تلویزیونی روایت فتح پخش می‌شود بیشتر از همه دل خودش در تب و تاب می‌افتد. از همان اول دریافته بود که تنها با تهیه گزارش خبری نمی‌تواند روح و اصالت معنوی موجود در جنگ را انتقال دهد؛ زیرا رزمندگان فقط با دشمن نمی‌جنگیدند بلکه با نفس خود نیز درجنگ بودند و زندگی‌شان در مسیر

قرار بود طرح هادی تکلیف همه کوچه پسکوچه‌ها، خانه‌ها و باغ‌های روستاهای ری را مشخص کند تا خدمات و اصناف مورد نیاز روستاییان مهیا شود و هوای شهرنشینی به سرشان نیفتد. این طرح قرار بود از تبدیل باغ‌ها و مزارع سرسبز به ویلای شهرنشینان جلوگیری کند و این قطعه پایتخت که روزگاری زمرد سرسبز پایتخت بود همچنان آباد و پررونق بماند، اما طرح هادی آنقدر با طمأنینه و پاورچین اجرا می‌شود که ممکن است برای عمادآور، ابراهیم‌آباد و بسیاری از روستاهای ری حکم «نوشدارو پس از مرگ سهراب» را پیدا کند.

تأخیر در ابلاغ و بازنگری طرح هادی روستاهای ری را از بین می‌برد

طرح‌های هادی؛ نوشدارو پس از مرگ سهراب

■ رابعه تیموری

عمر خانه‌های گلی و نیمه‌ویران روستای «عمادآور» از ۵ دهه می‌گذرد و اهالی زیر سقف‌های گنبدی سست و لیزران روزگار می‌گذرانند. خانه‌های خالی از سکنه روستا پاتوق اراذل و اوباش و معتادان شده و شمایل این روستا که روزگاری به «نگین ری» شهرت داشت، به گذشته‌ها با با صفای خود شباهتی ندارد. عمادآور در طرح کمر بند سبز قرار گرفته و اهالی مدت‌ها اجازه ساخت‌وساز نداشتند. «علیرضا قادری» می‌گوید: «بسیاری از مردم بومی روستا سال‌ها پیش از اینجا مهاجرت کردند و خانه‌های خود را به کارگران افغانستانی یا پاکستانی که در باغ‌ها و مزارع کار می‌کنند، اجازه داده‌اند.» طرح هادی روستایی عمادآور سال ۱۳۹۳ تدوین و ابلاغ شده، ولی به دلیل نداشتن دهیاری مدت‌ها معطل مانده و از ۳ سال پیش که دهیاری روستا تأسیس شده، به مرحله اجرا رسیده است.

قادری که از اهالی قدیمی عمادآور است، تأخیر در اجرای طرح هادی روستا را باعث ضرر و زیان اهالی می‌داند و می‌گوید: «بیشتر

از ۳۰ سال به اهالی اجازه نمی‌دادند خشت روی خشت بگذارند و از حدود ۳ سال پیش مجوز نوسازی به مالکان داده می‌شود، ولی قیمت مصالح ساختمانی و هزینه‌های ساخت‌وساز آنقدر بالا رفته که اهالی توان ساخت خانه‌هایشان را ندارند. وام‌ها و تسهیلاتی هم که به اهالی داده می‌شود، کفاف این هزینه‌ها را نمی‌دهد.»

◀ به درستی نیازسنجی شود

اهالی عمادآور تصویری کردند با ابلاغ طرح هادی کمبود مراکز خدماتی روستا حل می‌شود، اما این اتفاق نیفتاده و هنوز هم باید برای خرید بسیاری از مایحتاج روزانه خود راهی شهرری می‌شوند. «انسبیه اسماعیلی» می‌گوید: «کارشناسان بنیاد مسکن از بافت روستا اطلاع کافی ندارند و نیازهای واقعی روستاییان را نمی‌شناسند. بسیاری از مواقع در روستاهایی که تعداد زیادی از اهالی کشاورز هستند، بافت تجاری دیده نمی‌شود تا اصنافی مانند ابزارفروشی فعالیت کنند. بسیاری از روستاها به دلیل نداشتن بافت تجاری از وجود

اصناف خدماتی مانند سوپرمارکت و قصابی محروم هستند.» اسماعیلی معتقد است کارشناسان بنیاد مسکن باید هویت و شرایط روستا را کاملاً بشناسند تا طرح هادی به‌صورت جامع و کاربردی تهیه شود. او دهیار روستاهای عمادآور، نسوز و هفت‌دستگاه بخش مرکزی شهرستان ری است و دربارۀ پیامدهای ناآشنایی کارشناسان از ویژگی‌های روستاها می‌گوید: «بسیاری از کارشناسان با محدوده بافت تاریخی و حدود کمر بند سبز روستا آشنا نیستند و بر اثر ناآشنایی و کم‌اطلاعی آنها به اراضی منابع طبیعی و بافت تاریخی روستا تعرض می‌شود.»

◀ باغ‌ها ویلای شهر نشینان می‌شود

ابتدای روستای ابراهیم‌آباد سرسبزترین و زیباترین قسمت روستاست و در دوسوی آن باغ‌های سرسبز و پربرکتی وجود دارد. این باغ‌ها را بومیان روستا که مهاجرت کرده‌اند با قیمت‌های قابل توجهی

به تهرانی‌ها فروخته‌اند. با توجه به بهای املاک روستای ابراهیم‌آباد قیمت این باغ‌ها کم نیست، اما برای غریبه‌هایی که در محله‌های شمال شهر تهران نمی‌توانند باغ و ویلا بخرند، جذابیت خاصی دارد. این باغ‌ها در گذشته زمین کشاورزی بوده‌اند و با دیوارکشی و کاشت درختان میوه به باغ و تفرجگاه‌های ویلایی تبدیل شده‌اند.

با توجه به ممنوعیت تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی، متولیان حفظ اراضی کشاورزی بارها دیوارهای دور این زمین‌ها و ویلاهایی را که پنهان از چشم قانون و پشت دیوارها ساخته شده‌اند، تخریب کرده‌اند، اما شهرنشینانی که برای داشتن باغ و ویلا این زمین‌های کشاورزی را خریده‌اند، کوتاه نمی‌آیند و دوباره دیوارچینی و ویلاسازی می‌کنند.

این چرخه باطل باعث انباشته شدن پرونده تخلفات در دادگاه‌ها و صرف وقت، نیروی انسانی و هزینه نهادهای مختلفی مانند دهیاری، نیروی انتظامی، جهاد کشاورزی و... می‌شود.



جوانان روستا به مسکن نیاز دارند

«محمد شریفی روشن» می‌گوید: «این مشکلات حاصل تأخیر و معطل ماندن طرح هادی روستایی است. وقتی تقاضای اهالی برای تغییر کاربری زمین‌ها با تعلل چند ساله بررسی شود، با مسائلی مانند ساخت‌وساز غیرمجاز و قاچاق زمین روبه‌رو می‌شویم.» او دهیار ابراهیم‌آباد است و کمبود مسکن را از مهم‌ترین دلایل مهاجرت جوانان روستا می‌داند. شریفی روشن می‌گوید: «جمعیت روستا در چند سال اخیر چند برابر شده و ابراهیم‌آباد بیشتر از تراکم روستایی جمعیت دارد. این جمعیت تازه به مسکن نیاز دارند و باید با اجرای طرح هادی زمین لازم برای ساخت مسکن آنها تأمین شود، اما این طرح از سال‌ها پیش راکد و معطل مانده و باعث ساخت‌وساز غیرمجاز و مهاجرت روستاییان شده است.» او درباره دلایل تأخیر در اجرای طرح می‌گوید: «مهم‌ترین مانع اجرای طرح، به روز نبودن قوانین طرح هادی است. روستای ابراهیم‌آباد ۲۰۰ هکتار زمین با یک سند کلی دارد و قطعات تفکیکی روستا به‌صورت قولنامه‌ای خرید و فروش می‌شوند، اما برای الحاق به بافت، قولنامه را نمی‌پذیرند. قوانین این طرح باید به روز شوند و با شرایط کنونی روستاها تناسب داشته باشند.»

بر باد رفتن فرصت‌های طلایی در پیچ و خم تأمین بودجه

سرنخ مشکلات اجرای طرح هادی روستاهای ری به درد کهنه «نبودن مدیریت یکپارچه در حریم ری» می‌رسد و وقتی مشکل کمبود بودجه هم به این قصه اضافه می‌شود، تأخیرهای چندین ساله برای به ثمر رسیدن طرح قابل پیش‌بینی است، اما اگر بخواهیم به فهرست کردن دلایل و مشکلات بسنده کنیم و در اجرا و بازنگری طرح هادی روستایی همتی جهادی نداشته باشیم، بدون تردید فرصت‌های طلایی احیای روستاهای از نفس افتاده ری را از دست خواهیم داد. «بهروز مرادی راد» رئیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی شهرستان ری در گفت‌وگوی با ما دلایل تأخیر در اجرای طرح هادی روستاهای ری را توضیح داده است.

◀◀ چرا مراحل ابلاغ و بازنگری طرح هادی روستاهای ری کند و با تأخیر زیاد انجام می‌شود؟



در همه روستاهای ری به جز چند روستا که زیر ۲۰ خانوار جمعیت دارند، طرح هادی ابلاغ شده است. در اغلب روستاها از زمان ابلاغ دوره ۱۰ ساله گذشته و در مرحله بازنگری طرح قرار دارند. بازنگری طرح هادی به اعتبار نیاز دارد و مراحل تأمین اعتبار زمانبر است.

در روستاهایی مانند روستای «نسوز و هفت دستگاه» با وجود بالا بودن جمعیت روستا هنوز طرح هادی ابلاغ نشده است.

◀◀ در بسیاری از روستاها مانند ابراهیم‌آباد، ساکنان پلاک‌های مختلف جزو قشر ضعیف و آسیب‌پذیر هستند که سال‌ها در این پلاک‌ها سکونت داشته‌اند و تخریب خانه‌های آنها ضرر و زیان جبران‌ناپذیری را برایشان به همراه دارد. در این موارد طرح هادی چگونه اجرا می‌شود؟

کارکرد ذاتی طرح هادی پیشگیری از بروز تخلفات است و نباید اجازه دهیم چنین مواردی به وجود آید، ولی چنین مواردی که در گذشته تخلف صورت گرفته در کمیسیون ماده ۹۹ بررسی می‌شوند و پس از رسیدگی به تخلف و پرداخت جرائم به بافت روستایی الحاق می‌شوند تا خدمات روستایی دریافت کنند.

یکی از بزرگ‌ترین نواقص طرح هادی روستایی، تأمین نکردن نیازهای جدید روستاها در تعریف محدوده مسکونی است و در بسیاری از روستاها مانند «قلعه محمدعلی‌خان» جوانان روستا به دلیل نداشتن مسکن مهاجرت می‌کنند.

در طرح هادی وسعت کاربری‌ها بر اساس نرخ جمعیتی که مرکز آمار کشور اعلام می‌کند، تعیین می‌شود و در تعیین کاربری‌ها حتماً افزایش جمعیت روستا مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی روستاهایی مانند قلعه محمدعلی‌خان و بسیاری از روستاهای بخش خاوران ری در حریم سازمان حفاظت محیط‌زیست قرار دارند و تغییر کاربری زمین‌های آنها با ملاحظات خاصی انجام می‌شود.



توجهی به اخطارها ندارند

به گفته رئیس اداره ساماندهی مشاغل شهرداری منطقه ۱۲، طبق آمار، حدود یک‌هزار و ۹۷۴ کارگاه مجاز طلاسازی در شهر تهران وجود دارد که بیش از یک‌هزار کارگاه در محله‌های مختلف منطقه ۱۲ فعال هستند و به جرئت می‌توان گفت همین تعداد کارگاه هم به‌صورت غیرقانونی و بدون مجوز در این منطقه فعالیت می‌کنند. «امیررضا مهریزی» عنوان می‌کند کارگاه‌های طلاسازی چند تخلف دارند که سبب ایجاد مشکل برای شهروندان و شهرداری شده‌اند. او می‌گوید: «تخلف اول، فعالیت غیرمجاز در خانه‌های مسکونی است؛ مالکان با تغییر کاربری غیرمجاز منزل، اقدام به راه‌اندازی کارگاه کرده‌اند. تخلف دوم، فعالیت ایسن کارگاه‌ها در بافت



مسکونی است که طبق قانون، باید در خارج از شهر مستقر شوند. تخلف سوم، انتشار گازهای خروجی از آنها یا ورود پساب‌های آلوده به آب‌های زیرزمینی و فاضلاب شهری است که سلامت مردم را به خطر می‌اندازد. تخلف چهارم نیز بی‌توجهی مالکان به اخطارهاست. «مهریزی با بیان اینکه ۲ محل برای انتقال کارگاه‌های طلاسازی

گلایه مردم و مسئولان شهرداری
از فعالیت کارگاه‌های طلاسازی در
بافت مسکونی منطقه ۱۲

زرگ‌هایی که سیانور در حلق مردم می‌کنند

ابوذر چهل امیرانی

تعدادشان زیاد است، اما بی‌صدا در کوچه پسکوچه‌ها و خانه‌های قدیمی و زیرزمین‌ها مشغول ساخت زیورآلات هستند. خودشان صبح تا شب با جواهرات سرو کار دارند، اما گازهای سمی، حتی سیانور در حلق همسایه‌هایشان می‌کنند. مردم و مسئولان شهری از فعالیت آنها در محله‌ها گلایه دارند، ولی تاکنون کسی نتوانسته آنها را از بافت مسکونی خارج کند.

سراغ‌شان را در محله پامنار از اهالی می‌گیریم، اما جسوری رفتار می‌کنند که گویی کار خلافی انجام می‌دهیم. جواب سربالا می‌دهند و عده‌ای هم وجودشان را انکار می‌کنند وقتی اسم کارگاه‌های طلاسازی می‌آید، خود را کنار می‌کشند و حتی در چهره برخی از آنها می‌توان ترس را احساس کرد. بالاخره یکی از اهالی در کوچه شهید عبدالله نسیک ضمیر، با بسالا انداختن ابروهایش می‌گوید: «یکی از کارگاه‌های

به شاخ نشوید.» چند دقیقه‌ای که با او حرف می‌زنیم، می‌گوید: «نقدر مطلب درباره مضرات کارگاه‌های طلاسازی در این‌ترت خوانده‌ام که می‌توانم ساعت‌ها برای‌تان حرف بزنم. برای تیزاب‌کاری در کارگاه‌های طلاسازی از مخلوط اسیدنیتریک و اسید کلریدریک استفاده می‌کنند و سیانور هم در آنها وجود دارد. این گازها به‌خصوص سیانور در هوا منتشر می‌شود و به ریه کارگرها و آدم‌هایی که اطراف زندگی می‌کنند، می‌نشیند. سیانور وارد فاضلاب شهری و آب‌های زیرزمینی هم می‌شود و سلامتی مردم را به خطر می‌اندازد.»

سلامت اهالی در خطر

بانوان محله بیش از آقایان نگران سلامتی خود و خانواده‌هایشان هستند. از حرف زدن هم ابایی ندارند. بانویی که

خود را مسلمی معرفی می‌کند، می‌گوید: «چند بار به خاطر سردرد به پزشک مراجعه کردم. به من گفتند سردردهایت به خاطر گازهایی است که موقع تیزاب‌کاری از کارگاه‌های طلاسازی وارد هوا می‌شود، حتی گفتند این گازها سرطان‌زاست.» خانم رحمان‌زاده هم می‌گوید: «دورتابور کارگاه‌ها پر از دوربین است و صاحبان‌شان برای حفظ امنیت محل کار و اموال‌شان از تجهیزات ایمنی پیشرفته استفاده می‌کنند، ولی حاضر نیستند یک ریال برای حفظ سلامتی اهالی هزینه کنند.» شورایاران هم عنوان می‌کنند محکوم به استنشاق گازهای سمی، اسیدی و مضر شده‌اند و مسئولان با وجود اطلاع از این فاجعه زیست‌محیطی کاری انجام نمی‌دهند. یکی از آنها می‌گوید: «کارشناسان سلامت می‌گویند گازهای متعادل شده از تیزاب‌کاری سریعاً جذب بدن می‌شود و بسیار سمی و بیماری‌زاست.» اطلاعات شهروندان تا همین حد است. اعضای سابق شورای اسلامی شهر تهران هم از فعالیت کارگاه‌های طلاسازی در منطقه ۱۲ اظهار نگرانی کرده بودند،

تا حدی که رئیس وقت کمیسیون سلامت و محیط‌زیست شورا، وجود ترکیبات خطرناک در فاضلاب‌ها به دلیل پساب‌های طلاسازی را تأیید کرده بود، گرچه این موضوع از سوی شرکت آب و فاضلاب و اتحادیه طلاسازان تکذیب شد.

به هر حال بیشتر کارگاه‌های طلاسازی به‌خصوص کارگاه‌های غیرمجاز به‌صورت سنتی فعالیت می‌کنند و سبب تصاعد گازهای خطرناک در زمان تیزاب‌کاری می‌شوند. از سوی دیگر، آلودگی کوره‌های ذوب طلا و ورود پساب‌ها به فاضلاب شهری و محیط‌زیست را آلوده می‌کند و باید این کارگاه‌ها هرچه سریع‌تر از بافت مسکونی خارج شوند.

اهالی منطقه ۹ از نقاط بی‌دفاع شهری منطقه و نبود روشنایی برخی معابر گلایه‌مندند کوچه‌های خاموش پاتوقی برای معتادان

سدر جعفریان
«پشت آن دیوار دودگرفته و تا نیمه ریخته است.» «کنار مشادهای آن میدان متروک، هر شب، سارقان جمع می‌شوند و اموال سرقتی را بین خودشان تقسیم می‌کنند» و «انتهای کوچه، همانجا که یک فرورفتگی هست، موادمخدر می‌فروشند... اینها توصیف اهالی از فضاهایی با عنوان «نقاط بی‌دفاع شهری» است که این روزها در گوشه و کنار محله‌ها و معابر دیده می‌شوند؛ نقاطی که توسعه نابرابر شهری، طراحی نامناسب، فقدان نور و روشنایی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری آنها محسوب می‌شوند. نقاط بی‌دفاع شهری و ناامن در منطقه ۹ نیز با توجه به ویژگی‌هایی مانند تراکم بافت فرسوده، دربرگیری راه‌های ارتباطی بزرگراهی، مساحت محدود و جمعیت زیاد قابل توجه است. گواه درستی کمیت این موضوع، گلایه‌مندی اهالی و آمار ثبت پیام در سامانه ۱۳۷ منطقه است که در این گزارش به آن پرداخته‌ایم.



امیر تاجری، معاون خدمات شهری شهردار منطقه ۹:
باید به فقدان نور و انباشت
زیاله توجه شود

معاون خدمات شهری و محیط‌زیست شهردار منطقه ۹ در ارتباط با موضوع این گزارش می‌گوید: «تاکنون ۲۵ نقطه بی‌دفاع شهری در منطقه شناسایی شده است که در ناحیه یک متر اکم هستند. برای تبدیل این فضاهای بی‌دفاع به فضاهای قابل دفاع باید عوامل توسعه نامتناسب شهری را که مهم‌ترین‌شان، ایجاد امنیت به واسطه جلوگیری از تجمع افراد معتاد و اوباش نیز جز در سایه تعامل و همکاری نهادهای دستگاه‌های مرتبط مانند اداره برق مناطق و نیروی انتظامی اثربخش نخواهند بود.» «امیر تاجری» می‌افزاید: «در حال حاضر از مجموع ۲۷ بوستان و پاتوق محلی در منطقه، ۲ بوستان و از مجموع معابر اصلی و فرعی نیز ۳۴ معبر و کوچه به دلیل نبود انشعاب برق و نصب پایه چراغ، روشنایی مناسب و کافی ندارد. پیگیر هستیم تا روتار تا تأمین پوشش روشنایی مناسب و ایجاد دامنه امنیت فیزیکی و روانی لازم، رضایتمندی شهروندان را به حداکثر برسانیم.»

«داریوش عزیزی» از ساکنان قدیمی محله استادمعین دردسرساز هستند. او در این ارتباط توضیح می‌دهد: «یکی از این نقاط بی‌دفاع شهری در خیابان توکلی است که مشکل اصلی آن، آلودگی‌های زیست‌محیطی و بوی نامطبوع است که از ریختن زباله ناشی شده. در این مورد ابتدا باید شهروندان کمی مراعات کنند و بعد هم شهرداری فکری به حال آن کند. کمترین کاری که می‌شود برای این نقطه بی‌دفاع شهری

نرسیده‌ایم. اگر حادثه یا اتفاقی هم رخ دهد که نیاز به امدادسانی باشد، مشکل نبود نور، امدادسانی را با مشکلات بیشتری مواجه می‌کند. نتیجه پیگیری‌های ما این شد که در معابر تنگ و باریک، ایجاد انشعابات دشوار و هزینه‌بردار است و فعلاً بودجه‌ای هم در دست نیست. در این شرایط تکلیف اهالی چیست؟»

آلودگی زیست‌محیطی و بوی نامطبوع

محله استادمعین شرایط بهتری دارد. این را می‌شود از تعداد اندک نقاط بی‌دفاع شهری در آن متوجه شد؛ تعدادی محدود که البته به گفته

مشکل امدادسانی
«محله امامزاده عبدالله(ع) هنوز با مشکل انشعاب برق در برخی از معابر دست و پنجه نرم می‌کند.» این را «ابراهیم گوردزی» یکی از ساکنان این محله قدیمی و شلوغ می‌گوید و می‌افزاید: «هوا که تاریک می‌شود نور کافی در کوچه‌های تنگ نیست. مانند کوچه شهید حسینی یا ملک‌زاده. نور که نباشد، آدم جرئت نمی‌کند از این کوچه‌ها عبور کند. سابقه خفتگیری و ایجاد مزاحمت در آنها هم که ترس به جان خانواده‌ها می‌اندازد. چندین بار این مسئله را با تعدادی از اهالی پیگیری کرده‌ایم تا نور و روشنایی کوچه‌ها تأمین شود، اما تا به امروز که به نتیجه‌ای

دائمی برای ارادل و اوباش یا محلی دنج برای استعمال موادمخدر تبدیل شوند. حالا که مسئله بافت فرسوده در کوته‌مدت قابل حل نیست باید فکری به حال این محدوده‌های ناآمن کرد تا بیش از این امنیت خانواده‌ها کم‌رنگ نشود. کوچه‌هایی در این محله وجود دارد که هنوز روشنایی آنها تأمین نشده؛ مانند کوچه‌های شهید رضایی و شهید مختاری که هم کم‌عرض هستند و هم تاریک مطلق. پیگیری هم کرده‌ایم، اما شهرداری می‌گوید باید اداره برق منطقه (رودکی) ابتدا زیرساخت‌های آن را فراهم کند. در این کوچه‌ها آمار بزه نیز بالاست.»

از بافت فرسوده تا نقاط بی‌دفاع شهری

محله شهید دستغیب از قدیمی‌ترین محله‌های منطقه ۹ است که به دلیل تراکم بافت فرسوده و نبود روشنایی در برخی بوستان‌ها، فراوانی نقاط بی‌دفاع شهری در آن نسبت به سایر محله‌ها بیشتر است. این را «محمد قانع» دبیر شورایی محله شهید دستغیب، می‌گوید و ادامه می‌دهد: «بافت فرسوده و کوچه‌های کم‌عرض این محله باعث شده محدوده‌هایی از معابر، رؤیت‌پذیری مناسبی نداشته باشند. امکانات شهری هم که در این محدوده وجود ندارد. همین دلایل کافی است تا به پاتوق

اغلب همه جا دوچرخه همراهش است، هم برای انجام امور جزئی در نزدیکی محل سکونت، هم برای رفتن به دانشگاه و محل کار. از شمال تا جنوب و شرق به غرب شهر ترجیح می‌دهد از دوچرخه استفاده کند. از کودکی دوچرخه‌سواری می‌کرد و هنوز هم در ۳۱ سالگی درحالی که خیلی از جوانان هم‌سن و سالش دوست دارند سوار به‌روزترین خودروها شوند، او رکاب زدن را به راندن خودرو ترجیح می‌دهد و دوچرخه‌اش را با هیچ وسیله نقلیه شخصی دیگری عوض نمی‌کند: «دوران کودکی از دوچرخه فقط برای تفریح و گردش استفاده می‌کردم، اما کم‌کم این وسیله برایم به وسیله‌ای برای تردد در شهر تبدیل شد. از وقتی برای ادامه تحصیل در رشته شهرسازی وارد دانشگاه تهران شدم تا امروز



که دانشجوی مقطع دکتری رشته شهرسازی در دانشگاه تربیت مدرس هستم با حس مسئولیت‌پذیری بیشتر و نگاهی تخصصی‌تر به این کار می‌پردازم. شروع فعالیت‌م از ۹ سال پیش در گروه بازرچرخ(حرکتی با ابعاد مردمی، برای بازتعریف رفت و آمدهای شهری و توسعه دوچرخه‌سواری در شهر) انگیزه‌ام را برای این کار چند برابر کرد. به مرور یاد گرفتم که دوچرخه فقط وسیله‌ای برای بازی و تفریح و ورزش در پارک‌ها نیست و از آن می‌توان به‌عنوان وسیله حرفه‌ای ورزشی برای جابه‌جایی‌های شهری استفاده کرد.» او با بیان اینکه عمدتاً در شهر ما کمتر کسی چنین نگاهی به دوچرخه دارد، می‌افزاید: «وقتی سوار دوچرخه هستم ارتباطی بی‌واسطه و نزدیک با شهر برقرار می‌کنیم. صداها، جریان هوا، نور و تصاویر شهری برای‌مان مهم می‌شود و آن را از نزدیک لمس می‌کنیم، ولی وقتی سوار بر خودرو هستیم انگار در یک حباب اقلیمی خودمان را حبس کرده‌ایم که فقط برای‌مان اهمیت دارد که از یک مبدأ به یک مقصد برسیم و جابه‌جا شویم و فضا را عبوری می‌بینیم.»

دوچرخه‌سواری در شهر
نظریور، حرفه‌های زیادی در مورد محتوای کتاب دوچرخه تهران دارد: «این کتاب سراغ تجربه دوچرخه‌سواران در شهر می‌رود و مشکلات پیش روی توسعه دوچرخه‌سواری را در شهرهای خودرومحور و موضوعاتی همچون «در شیب امکان دوچرخه‌سواری وجود دارد» یا «خانم‌ها می‌توانند دوچرخه‌سواری کنند و...» مورد بررسی قرار می‌دهد. در کنار این موضوعات برخی تصاویر، اینفوگرافیک‌ها و موضوعات آموزشی هم در این کتاب آمده است. در تایف این کتاب سعی بر این بوده تا با آسب‌شناسی عملکرد و تجربیات گذشته و با توجه به ابعاد سخت، نرم و سازمانی، اقدامات هماهنگی برای توسعه دوچرخه‌سواری در شهر انجام شود. این کتاب در ۲ هزار نسخه منتشر شده و شهروندان برای دریافت آن باید با سازمان حمل‌ونقل و ترافیک یا گروه‌ها و کمپین‌های دوچرخه‌سواری همراه باشند. در حال برنامه‌ریزی برای برگزاری برنامه‌های مختلف ترویجی هستیم تا در جریان این برنامه‌ها کتاب را معرفی کنیم و آن را به دست شهروندان و دوچرخه‌سواران برسانیم.»

بایسکل ران

ز هرا بلندی

مانند خیلی از بچه‌های دهه ۶۰ و ۷۰ تفریح دوران کودکی او هم دوچرخه‌سواری بود، اما بعد از گذشت این دوران نه تنها دوچرخه‌اش را راهی انباری خانه نکرد، بلکه تردد با آن در شهر به عادتش تبدیل شد و حالا در ۳۱ سالگی برایش حکم بهترین وسیله نقلیه شخصی را دارد. «محمدنظر پور» پژوهشگر شهری و دانشجوی مقطع دکتری رشته شهرسازی مانند بسیاری از جوانان مایل به گرفتن گواهینامه رانندگی و خریدن خودرو برای خودش نیست و همچنان دوچرخه را بهترین وسیله تردد در شهر می‌داند. عضویت چند ساله او در گروه «بازچرخ» و نوشتن کتاب «دوچرخه تهران» به سفارش سازمان حمل‌ونقل و ترافیک شهر تهران بهانه‌ای شد تا در این شماره از نشریه با او همراه شویم.

تردد با دوچرخه را یک ارزش اجتماعی می‌دانم

عواملی همچون حضور در کمپین بازچرخ و از سوی دیگر آغاز تحصیل در رشته شهرسازی دست به دست هم دادند تا این شهروند دوستدار دوچرخه به اجرای برنامه‌های مختلفی از جمله ترویج دوچرخه‌سواری در شهر، برگزار کردن پویش‌ها و نوشتن کتاب‌های مرتبط با این موضوع گرایش پیدا کند. می‌گوید: «نخستین روزهای ورودم به دانشگاه در سال ۱۳۸۸ هنوز تفکر امروزی در من حاکم نشده بود و بیشتر به دوچرخه نگاه کاربردی داشتم تا بتوانم با استفاده از آن ترافیک را دور بزنم. به مرور زمان شیفته این‌کار شدم و سعی کردم به‌عنوان یکی از حامیان شهر و عضوی از گروه بازچرخ، دوچرخه را وسیله‌ای برای دگرگونی شهر بدانم. حالا نه گواهینامه دارم و نه خودرو. او نه تنها برای تردد از خانه‌اش که در مرکز شهر است تا محل تحصیلش در دانشگاه تربیت مدرس و دفتر کارش در خیابان کریمخان از دوچرخه استفاده می‌کند، حتی تردد با دوچرخه را یک ارزش اجتماعی می‌داند: «در این میان سال ۱۳۹۳ کتابی با عنوان «شهرها و امپراتوری دوچرخه‌ها» نوشتم و به چاپ رساندم.»

تغییر نام به پیشنهاد و تصویب شورای اسلامی شهر بود

معمولاً برخی نامگذاری‌ها را روابط عمومی شهرداری منطقه به کمیسیون نامگذاری پیشنهاد می‌دهد، اما برخی معابر را هم خود شورای اسلامی شهر تهران شناسایی و تغییر نام آنها را تصویب می‌کند. «روح‌الله دلیری» مدیر اداره روابط عمومی شهرداری منطقه ۲۲ می‌گوید: «نامگذاری‌ها براساس تصمیمات شورای اسلامی شهر انجام شده است. موضوع تغییر نام خیابان در کمیسیون

نامگذاری معابر شهر تهران مطرح و در جلسه‌ای با حضور اعضای شورای شهر تصویب و ابلاغیه برای شهرداری تهران ارسال شد. در این مدت برخی از این نامگذاری‌ها نیز از سوی منطقه برای بررسی مجدد و لغو این تغییرات به شورای ارجاع داده شده است. وقتی تغییر نام معبر در شورای شهر تصویب و اعلام نصب تابلو می‌شود، دیگر نمی‌توان آن نام را تغییر داد. انتخاب نام بوستان سمن‌ها

هم با توجه به مصوبه شورای پنجم اتفاق افتاده است. به گفته «محمدی انارکی» شهردار منطقه، یکی از اقدامات سمن‌ها در منطقه ۲۲ توجه به نگهداشت و توسعه فضای سبز شهری است که به دلیل کاشت نهال‌های گوناگون در بوستان‌ها از جمله در بوستان جنگلی چیتگر، لتمان کن، خرگوش دره و ارتفاعات البرز این تغییر نام برای قدردانی از آنها صورت گرفت.»

اما و اگرهای تغییر نام معابر و خیابان‌های منطقه ۲۲

خدا حافظی با شاعران سلام به شهرهای ایران

ثریا روزبهانی

تغییر نام خیابان‌های تهران گاهی با رضایت و گاه با مخالفت اهالی یک محله و خیابان روبه‌رو می‌شود. این بار هم شورای اسلامی شهر تهران در مصوبه‌ای نام برخی از خیابان‌ها و معابر منطقه ۲۲ را تغییر داده است. همین موضوع باعث شده تا برخی اهالی معترض شوند، چرا که هنوز بسیاری از خیابان‌های تازه شکل گرفته این منطقه اسم و رسمی برایشان انتخاب نشده است و می‌توان این نام‌ها را روی پلاک‌های این معابر نوشت و به دیوار خیابان کوبید و هویت نام‌های قدیمی را همچنان حفظ کرد.

از ساکنان هم نظرسنجی کنید

برخی ساکنان و اهالی از تغییر نام کوچه‌ها و خیابان‌ها ناراضی‌اند. آنها بر این باورند که این نام‌ها هیچ همخوانی با هویت محله‌های شان ندارند. شهروندان معتقدند چون با نام‌های قدیمی این معابر خو گرفته و مانوس شده‌اند باید همان‌طور باقی بماند. «علی مردانی» بیش از ۱۵سال در محله آبشار سکونت دارد. او مخالف تغییر نام برخی از معابر این محله است و می‌گوید: «این کمترین حق یک شهروند است که راجع به

شده است و وقتی بخواهیم به شخصی نشانی بدهیم، بر اساس نام قدیمی که در ذهن‌مان نقش بسته است، او را راهنمایی می‌کنیم.»

وی در ادامه به اولویت‌های مورد نیاز برای تغییر نام خیابان اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر هم بنا به ضرورت قرار است نام یک خیابان تغییر کند باید نامی انتخاب شود که مرتبط با محله باشد. نامی آشنا و محلی که اهالی بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. برای مثال اکنون نام خیابان «رهی معیری» به نام «سفراین» یا خیابان «خواجوی کرمانی» به «جبرفت» تغییر پیدا کرده است. متأسفانه تغییر نام این خیابان‌ها و انتخاب نام جدید بدون نظرسنجی از شوراییاران اهالی انجام شده است. در برخی محله‌های این منطقه اهالی و ساکنان جدید ساکن شده‌اند و بومی محله نیستند. به همین دلیل هیچ تعلق خاطری نسبت به محله خود ندارند، اما در محله‌های قدیمی این منطقه مانند شهرک گلستان، آبشار و المپیک این‌طور نیست. ساکنان این خیابان بومی هستند و بافت این محله تغییر چندانی نکرده است.»

«باغ راز هستی» رفت و «سمن‌ها» آمد

تغییر مداوم اسامی معابر و خیابان‌های منطقه، باعث سردرگمی اهالی در یافتن نشانی پستی می‌شود و حتی این رویه می‌تواند بر احساس وابستگی آنها به محله‌شان هم تأثیر منفی به جای گذارد. «رستگال» یکی از ساکنان قدیمی، همان‌طور که با دستش به تابلو تر و تمیزی که به تازگی در خیابان نصب شده است، اشاره می‌کند، می‌گوید: «این



شورایاران منطقه می‌پرسند که آیا اهالی با این تغییر موافقت یا خیر. شوراییاران می‌توانستند خیابان، میدان یا معابر بسیاری را به آنها معرفی کنند که برای این نامگذاری گزینه‌های مناسبی محسوب می‌شدند. این صورتی است که اغلب معابر و میدانگاه‌های منطقه به نام‌هایی مانند «ساحل و...» نامگذاری شده است و به راحتی می‌توان نام‌های جدید را برای آنها لحاظ کرد. این شیوه که فکر کنیم نامگذاری را اتمام می‌دهیم و بعد مردم خوشان را هماهنگ می‌کنند منطقی نیست.»





**کاهش
آمار فوتی‌ها در
بزرگراه آزادگان**
معاون حمل‌ونقل و ترافیک شهردار منطقه ۱۶ می‌گوید: «امسال با اجرای طرح جمع‌آوری گاردریل‌ها در بزرگراه آزادگان و محدوده منطقه ۱۶ و جایگزین کردن نیوجرسی‌های بتنی، عبور شهروندان از عرض بزرگراه حذف شده و میزان تصادفات منجر به فوت در این بزرگراه کاهش محسوسی پیدا کرده است.»



به شهروندان در این نقطه از جنوب شهر خدمت‌رسانی می‌کند.

۴ پروژه‌های که به تازگی در منطقه ۱۶ به بهره‌برداری رسیده، پایانه اتوبوسرانی وصال در محدوده ناحیه ۴، خیابان کامل بلوار شهید دستواره واقع در نواحی ۳، ۵، پایانه شهدای تاکسیرانی در ناحیه ۳ و آخرین پروژه نیز ساخت میدان شهید سلحشور مقدم در ناحیه ۳ است.

«بروزه وصال، افزایش سرانه حمل‌ونقل عمومی»

معاون حمل‌ونقل و ترافیک شهردار منطقه درباره پروژه پایانه اتوبوسرانی وصال می‌گوید: «پایانه اتوبوسرانی وصال در محدوده ناحیه ۴ شهرداری منطقه و در ضلع جنوب میدان وصال به مساحت حدود ۲ هزارمترمربع قرار گرفته است. با اجرای این پروژه شهروندان به‌ویژه ساکنان محله یاخچی‌آباد از موقعیت بهتری در زمینه استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی برخوردار شدند.»

وی اضافه می‌کند: «عملیات اجرایی پایانه اتوبوسرانی وصال شامل تهیه، ساخت و اجرای پوشش با سازه فولادی به متراژ ۷۰۰مترمربع، فونداسیون با حجم ۵۰مترمکعب، سکوسازی و کفپوش به مساحت ۹۰مترمربع، ایجاد رمپ عبور و مرور معلولان، نور بسالوایی برای تردد و روشن‌انداز، ۷۵ در روکش آسفالت و رنگ‌آمیزی جدول‌ها به طول ۷۰۰متر طول و ۳۰۰مترمربع دیگر خط‌کشی هاشوری انجام شده است.»

به گفته کریم‌پور، در پایانه اتوبوسرانی وصال، ۳ خط اصلی شامل پایانه وصال- پایانه کاهو، پایانه وصال- پایانه شهید قیاض‌بخش و پایانه وصال - پایانه مترو علی‌آباد فعالیت دارد که

تا بزرگراه آزادگان در ۲ باند شرقی و غربی از جمله اقداماتی است که انجام شده است.»

علاوه بر این، در خیابان کامل شهید دستواره اقداماتی همچون عملیات همسطح‌سازی و مناسب‌سازی مسیر و جداسازی معبر دوچرخه از سواره و همچنین دسترسی ایمن به ایستگاه‌های اتوبوس در پیاده‌روهای ضلع شرقی و غربی، ساخت مسیر شیاری نابینایان به طول هزار و ۸۰۰ متر، اصلاح هندسی در ۴ نقطه، رنگ‌آمیزی مسیر دوچرخه به طول هزار و ۶۲۰ متر، تعریض و ساخت پل فلزی همسطح به طول ۷۰ متر، ترمیم سنگفرش‌های کف پیاده‌رو به طول هزار و ۲۰۰مترمربع، مناسب‌سازی معبر در ۲۷ نقطه، ایجاد جدول دوبل در مسیر دوچرخه‌سواری زیر پل آزادگان به طول ۱۶۰ متر، ساخت پهلگاه اتوبوس، رنگ‌آمیزی و مرمت پل هوایی عابرپیاده ۳ دستگاه انجام شده است.

«بهره‌برداری از پایانه شهدای تاکسیرانی»

معاون حمل‌ونقل و ترافیک منطقه درباره سومین پروژه ترافیکی می‌گوید: «عملیات اجرایی پایانه شهدای تاکسیرانی، شامل تخریب به میزان ۳۰۰مترمکعب، عملیات بتن‌ریزی به میزان ۹۰مترمکعب، اجرای عملیات قله‌و بتن به حجم ۱۷۰مترمکعب، روکش آسفالت به میزان ۷۵ تن، خط‌کشی به طول ۲۰۰متر با نصب دو عدد پایه چراغ و ۶ عدد نورافکن و ۸۰متر کابل‌گذاری تاکسی پایانه شهدای تاکسیرانی- این پروژه با حمایت شهردار منطقه و اعتباری بالغ بر ۶۰ میلیارد ریال به بهره‌برداری رسید.»

وی درباره جزئیات این پروژه توضیح می‌دهد: «وسازی و بهسازی مسیر عبور و مرور عابران پیاده، ایجاد مسیر ویژه دوچرخه‌سواری و خط‌کشی آن، درزگیری و آسفالت خیابان، نصب المان‌های ترافیکی برای ایمن‌سازی در مسیر به طول هزار و ۶۵۰متر حد فاصل بلوار ابریشم

در «مزارع خانوادگی»، محله‌های پایتخت همه‌چیز عمل می‌آید، از کدو و بادامجان تا گل‌گاوزبان

باغچه پربرکت آقای همسایه



۳۹
درصد از فعالیت شهروندان در مزارع خانوادگی به کار آفرینی‌های خرد و اشتغال خانگی منجر شده است.

۹
مزرعه خانوادگی در منطقه ۱۴ فعال است.

۶۸
مزرعه خانوادگی در مناطق مختلف تهران سبز شده است.

۲۳
هزارمترمربع مساحت کل مزارع خانوادگی تهران است.

۲۱
و ۳ مناطقی هستند که به ترتیب با ۲۰مترمربع و ۴۰مترمربع کم‌مساحت‌ترین مزارع خانوادگی را دارند.

۱۴
و ۱۵ مناطقی هستند که به ترتیب با ۳ هزار و ۹۰۰مترمربع و ۵ هزار مترمربع وسیع‌ترین مزارع خانوادگی تهران را در خود جا داده‌اند.

۹۷
درصد میزان رضایت شهروندان (به‌ویژه بازنشستگان و بانوان خانه‌دار) از کارکرد مزارع خانوادگی است.



«صفر تا صد مزرعه‌های خانوادگی»

ابتدا زمین‌هایی با موقعیت مناسب مکتبی و محیطی (بوستان‌ها، نقاط بی‌دفاع شهری، فضاهای متروک، حاشیه‌هایی با وسعت قابل توجه) در این مزارع انجام می‌شود تا هم محصولی

از گانیک به دست آید و هم نشاط اجتماعی فراگیر شود.

«از کاشت «ریحان» تا برداشت «گل‌گاوزبان»»

از همان ابتدای اجرای طرح مزارع خانوادگی، دست‌بندی‌های متنوعی برای آن با توجه به شرایط و ویژگی‌های محیطی محل اجرا در نظر گرفته شد. به‌عنوان مثال: مزرعه سبزیجات برگ‌ری (ریحان، تره، جعفری و گشنیز) در بیش از ۹۰درصد از مناطق، مزرعه سبزیجات میوه‌ای یا صیفی‌ها (گوجه‌فرنگی، بادمجان، کدو و فلفل) در بیش از ۹۰درصد از مناطق، مزرعه سبزیجات کودک(آموزش نونهالان و کودکان در

اول دهه ۸۰ بود که نخستین بار طرحی با عنوان «باغچه من» در حاشیه شرقی منطقه ۱۴ اجرا شد تا هم اوقات فراغت شهروندان دلتنگ مزارع روستایی آبا و اجدادی غنی شود و هم ایده‌های خرد کارآفرینی سبزی و ارگانیک در پی آن پدید آید. خیلی زود این طرح منطقه‌ای مورد استقبال فرمانطقه‌ای شهروندان قرار گرفت و با عنوان جدید «مزارع خانوادگی» در همه مناطق اجرا شد؛ مزارعی در گوشه و کنار مناطق ۲۲گانه و با مساحت‌هایی از ۵۰مترمربع تا ۲۰هزارمترمربع که به مرور زمان کارکردهای اجتماعی، فرهنگی و آموزشی هم به آنها اضافه شد. سسری به مزارع خانوادگی در میان محله‌های دودگرفته و بتونی تهران زده‌ایم تا از کم و کیف کارکرد آنها آگاه شویم.

اهداف این طرح سبز

مزارع خانوادگی در مناطق ۲۲گانه شهر بنا شدند تا ضمن ارائه آموزش‌های علمی و آشنایی شهروندان با اصول کاشت، داشت و برداشت، غنی‌سازی اوقات فراغت شهروندان(به‌ویژه سالمندان و بانوان خانواده)، ترغیب گروه‌های مختلف سنی به استفاده از محصولات ارگانیک و سالم، ایجاد شرایط ایده‌پدرازی برای کارآفرینی و راه‌اندازی کارگاه‌های کوچک پرورش محصولات کشاورزی، افزایش مشارکت‌طلبی، تعلق خاطر و مسئولیت‌پذیری در حفظ و نگهداشت فضای سبز محلی، ساماندهی فضاهای بدون استفاده و بی‌دفاع در زمینه کاهش آسیب‌های اجتماعی و استفاده غذایی از تولیدات مزارع در شرایط اضطرار نیز صورت پذیرد.



اقبال خوش کارگران

خانه تعدادی از کارگران در گوشه‌های حیاط بیرونی گلخانه‌ها جا گرفته است؛ خانه‌هایی کوچک که از مالک گلخانه اجاره شده‌اند تا ضمن افزایش فرصت رسیدگی به امور گلخانه در طول روز، هزینه‌های جاری کارگران کاهش یابد. «زهره» یکی از همین کارگران همسایه گلخانه است. ساعت کارش به پایان رسیده اما امروز کمی بیشتر در گلخانه مانده تا باقی گل‌های درجه ۳ یا «وا زده» را «سُرکن» کند. زهره می‌گوید: «محیط کارم را دوست دارم. محیطی خوش رنگ و لعاب است با سکوتی آرام‌بخش که رایحه دلپذیرش

آدم را کیفور می‌کند. خانه‌مان هم که بیخ گوش‌مان است. این، اقبالی است که وقتی از هرات به فیلیستان آمدیم نصیبمان شد.» با اینکه سر انگشتانش از سُرکنی گل‌های خاردار زخم شده اما با گشاده‌رویی توضیح می‌دهد: «گل‌های بی‌کیفیت را هر روز سُرکن یا پُرتر می‌کنیم تا به بارفروش‌ها بفروشیم. بارفروش‌ها هم گل‌های پُرتر شده را در بسته‌بندی‌های مختلف، کنار جاده بهشت زهرا(س) توسط کودکان می‌فروشند یا در خانه و کارگاه برای تزئین کف جعبه‌های کادویی مناسبی خشک می‌کنند.»

گلخانه استوایی با محصولات خاص

گلخانه بعدی به میوه‌های خوش طعم و رنگین استوایی اختصاص دارد. یک گلخانه ۵ هزارمتر مربعی، سبزی و انباشته از درخت و درختچه‌های پرتقال آمریکای جنوبی، موز آفریقایی، پسته مرداب، قهوه و پاپایا. گلدان‌های شیک با گیاهان گران قیمت مانند «ستانسوریا»، «زاموفیلیا»، «پرگ انجیری ابلق» و «مارانتا» نیز در گوشه و کنار گلخانه چیده شده‌اند تا بالاخره مشتری‌های خود را پیدا کنند. «بشیر» یکی از کارگران افغانستانی گلخانه می‌گوید: «گلخانه استوایی ما، مشتریان خاص خود

را دارد. اغلب با میوه‌فروشی‌های لوکس دارند یا مالک شهربانی‌فروشی و کافی‌شاپ هستند. البته مشتری‌هایی هم داریم که برای خریدهای شخصی و خانگی به ما مراجعه می‌کنند.» «گلنار» کارگر گلخانه و وظیفه‌اش راهنمایی مشتریان سخت‌پسند است. گلنار می‌گوید: «گلخانه‌های روستا باعث شده‌اند تا رفت‌وآمد به فیلیستان زیاد شود. آنقدر که سطح روابط اجتماعی ساکنان آن رشد کرده است و بافت جمعیتی آن مانند دیگر روستاهای حاشیه‌ای نیست.»

با بزرگ‌ترین و صنعتی‌ترین روستای گلخانه‌ای ایران آشنا شوید

فیلیستان در همسایگی تهران

سدر جعفریان

شاید شما هم از جمله پایتخت نشینانی هستید که در برشمردن نام گلخانه‌های تهران به چند بازار گل قدیمی و نام آشنا محدود می‌شوید و این میان از بزرگ‌ترین و صنعتی‌ترین روستای گلخانه‌ای ایران که در همسایگی ما جا خوش کرده است هیچ نمی‌دانید؛ روستایی که در شهرک‌های گلخانه‌ای آن، انواع گل‌ها و گیاهان خاص بومی و غیربومی از شاخه گل‌های میلیونی تا میوه‌های استوایی کمیاب با بهترین کیفیت، تولید و صادر می‌شود. روستای «فیلیستان» نام این بزرگ‌ترین ظرفیت گلخانه‌ای ملی است که قدمتی بلندبالا از دوران هخامنشیان دارد و در جنوب‌شرقی نقشه فعلی تهران، جایی بین پاکدشت و ورامین واقع شده است. ویژگی‌های دیدنی و شنیدنی این روستا، ما را بر آن داشت تا در این گزارش، آن را غنیمت شمریم!

ورود به فیلیستان از جنوب‌شرقی تهران به سمت جاده ورامین حرکت می‌کنیم. ساعتی می‌گذرد و دیگر در مسیر، خبری از بافت شهری و مسکونی به شکل متداول نیست. به جایش تا چشم کار می‌کند، کارخانه و کارگاه‌های بزرگ و کوچک صنعتی فعال است. پیش می‌رویم. کوره‌های آجرپزی سنتی با دودکش‌های بلند و خشتی را هم که کنارشان چندتایی زمین سبزکاری شده، پهن است پشت سسر می‌گذاریم. بالاخره، تابلوی مقصد، نمایان می‌شود: «به روستای سرسبز فیلیستان خوش آمدید». روستایی با مساحت ۷۵۰ هکتار که ۶ هزار و ۸۵۰ نفر را در خود جا داده. هوا لطیف است و آفتاب به طرز عجیبی ملایم می‌تابد. مسیرمان را از گذرگاه حاشیه‌ای روستا ادامه می‌دهیم. خیلی زود، سازه‌های گلخانه‌ای بسا نماهای پلاستیکی-پلیمری که به مدل اسپانیایی شهرت دارند در فواصلی

کوتاه از هم خودنمایی می‌کنند. هنوز چشم از گلخانه‌ای برنداشته‌ایم که گلخانه‌ای دیگر در برابر دیدگان ما قد علم می‌کند. مقابل هریک از گلخانه‌ها جمعیتی گلدان به دست در رفت‌وآمد هستند یا کامیون‌هایی انباشته از گل و گیاه دیده می‌شوند. تعداد گلخانه‌ها قابل توجه است.

گلخانه داری؛ پیشه آبا و اجدادی از همان دقایق نخست حضور ما در روستا «محمود کرمانشاهی» دهیار فیلیستان همراه ما می‌شود تا از دلایل نامگذاری زادگاهش به «قطب گلخانه‌های کشور» و «بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده گل و گیاه» بگوید. او ما را به گشت‌وگذار در شهرک‌ها و واحدهای انفرادی گلخانه‌ای فیلیستان دعوت می‌کند و می‌گوید: «روستای فیلیستان که در اصل فیلیستان نام داشته از دیرباز به سبب خاک حاصلخیز و آب و هوایی



معتدل به منطقه‌ای مناسب برای تولید و تکثیر انواع گیاه شهرت داشت. البته تاریخ این روستا با پنبه‌کاری و پرورش کرم ابریشم نیز گره خورده است.» کرمانشاهی ادامه می‌دهد: «ساخت قدیمی‌ترین گلخانه‌های سنتی روستا به حدود ۸۰ سال پیش بازمی‌گردد. آن زمان، مالکان گلخانه‌ها که ارباب نام داشتند، مردم (رعیت) را به کارگری می‌گرفتند. رعیت هم با کارگری در گلخانه‌های اربابی، تجربه و مال برای خود می‌اندوخت و بعد از مدتی با آن اندوخته، گلخانه‌ای می‌ساخت تا ارباب خودش باشد. این رویه آنقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه پیشه شماره یک فیلیستان و اجداد ما، گلخانه‌داری و کشاورزی شد.» در حال حاضر علاوه بر واحدهای گلخانه‌ای انفرادی که تعدادشان به بیش از ۵۰ واحد می‌رسد، ۳ شهرک گلخانه‌ای (با میانگین ظرفیت ۵۵۰ واحد گلخانه) در فیلیستان ساخته شده است.

ظرفیت کار آفرینی و جاذبه گردشگری

تابلوی یکی از شهرک‌های گلخانه‌ای روستا، حاشیه جاده ورودی دیده می‌شود. وارد این شهرک ۵۰ هکتاری می‌شویم. به محض ورود، از ۲ طرف، تیزی سقف‌های پلاستیکی-پلیمری گلخانه‌ها پشت به پشت هم نمایان می‌شود. گلخانه‌هایی که تعداد دقیقشان به ۳۶۵ واحد یا قطعه گلخانه از هزار تا ۴ هزارمترمربع در این شهرک می‌رسد. هریک جداگانه برای کشت و پرورش انواع گل‌ها

و گیاهان (شاخه بریده، آپارتمانی، گلدانی، فصلی، تزئینی و فضای سبز) تجهیز شده‌اند. صاحبان هریک از گلخانه‌ها یا دانش‌آموختگان رشته کشاورزی هستند یا گیاه‌دوستانی که با این علاقه‌مندی، قصد امرار معاش هم کرده‌اند. «حسن ملک‌زاده» مدیرعامل این شهرک بزرگ گلخانه‌ای که عنوان بزرگ‌ترین و نخستین گلخانه صنعتی دهستان فیلیستان را نیز یدک می‌کشد، می‌گوید: «اقلیم مناسب این محدوده که در زبان محلی به آن محدوده دشت شرقی ورامین می‌گویند سبب شده از حدود ۸۰ سال پیش، نخستین گلخانه‌های سنتی و خشتی در این روستا ساخته شوند؛ گلخانه‌هایی که هنوز هم بقایایی از آنها در حاشیه بیرونی روستا دیده می‌شود. ویژگی‌های اقلیمی فیلیستان در کنار تلاش کارآفرینان آن باعث شده برای سال‌های متوالی، عنوان رتبه نخست تولید گل و گیاه باکیفیت کشور به این روستا تعلق بگیرد و از سویی برترین صادرکننده گل و گیاه به تهران، شهرستان‌ها و حتی دیگر کشورها معرفی شود. واردات اولیه، کاشت و پرورش گل‌های لاکچری مانند آنتریوم یا گونه‌هایی از رُزهای کمیاب برای نخستین بار در ایران در همین روستا اتفاق افتاده. این محض ورود، از ۲ طرف، تیزی معروف و برند پایتخت، فعالیت‌های گلخانه‌ای خود را نیز در این روستا دنبال می‌کنند. فیلیستان به معنای واقعی ظرفیتی ملی برای کارآفرینی و جاذبه‌ای برای گردشگری محسوب می‌شود که نیاز به توجه مسئولان دارد.»

روستایی با نرخ صفر بیکاری

هرچه بیشتر در این روستا و گلخانه‌هایش وقت می‌گذرانیم از دیدن و شنیدن ویژگی‌هایش بیشتر حیرت می‌کنیم. نخستین واحد گلخانه صنعتی بلوری نیز در این شهرک گلخانه‌ای فعالیت دارد. «حسین سعادت» کارشناس گلخانه بلوری می‌گوید: «رونق روزافزون کسب و کار گلخانه‌ها در این روستا بر اقتصاد ساکنان آن هم اثری مطلوب داشته است. مصداق مهم این رونق روزافزون هم صفر بودن نرخ بیکاری در روستاست. حتی بانوان هم در آن به پرورش گل و گیاه سرگرم هستند. مهاجرت نکردن ساکنان فیلیستان به شهرهای بزرگ

همجوار یا دوردست هم یکی دیگر از پیامدهای خوب توسعه مشاغل گلخانه‌ای در آن است.» سعادت از حمایت و نظارت نهادهای دولتی و غیردولتی می‌گوید و می‌افزاید: «کارآفرینی در هر حوزه‌ای به حمایت نهادهای نیاز دارد. به‌ویژه کارآفرینی در حوزه گل و گیاه که آسیب‌پذیر بودن محصولاتش، سختی‌های آن را به توان ۲ می‌رساند. در این صنعت، حتی حمایت‌های ساده هم برای کارآفرین حیاتی است. مانند تأمین نیروی برق دائم یا اضطراری که اگر فراهم نباشد کل سرمایه کارآفرین از بین می‌رود. نوع دیگر این حمایت‌ها می‌تواند حقوقی و نظارتی

با هدف جلوگیری از فعالیت دلالان در بازار گل و گیاه باشد؛ دلالانی که به‌عنوان مثال محصول بلوری را کیلویی ۸۰۰ هزار تا یک میلیون تومان می‌خرند و بعد در بازار، این محصول را کیلویی یک میلیون و ۵۰۰ هزار تا ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان می‌فروشند. این شکاف قیمت در مورد سایر محصولات گلخانه‌ها مانند گل‌های ارکید و رُز نیز صادق است؛ گل‌هایی که با توجه به همه ویژگی‌هایشان از سوپر بودن و نوع بسته‌بندی تا تعداد گلبرگ‌هایشان، دلال از تولیدکننده ۵۰ هزار تا ۷۰۰ هزار تومان می‌خرد و بعد یک میلیون به بالا می‌فروشد!»

جای خالی تبلیغات

هنوز چند قدمی از شهرک دور نشده‌ایم که گلخانه «آلونه ورا» کمی آن طرف‌تر خودنمایی می‌کند. فضای این گلخانه نیز به کمک سیستم‌های رطوبت‌ساز، نمناک است و صدای قطره‌های آب از لوله‌های ابرسان شنیده می‌شود. «کریم محرابی» مالک گلخانه می‌گوید: «ظرفیت غنی این روستا در زمینه تولید گل و گیاه به تبلیغات همه جانبه نیاز دارد. به‌رغم کیفیت عالی انواع محصولات کشاورزی فیلیستان شامل گل، سبزی، میوه و صیفی هنوز خیلی از ساکنان محله‌ها و

تهران را با ما سیر و سیاحت کنید



در همین نزدیکی

برای بازدید از موزه شهدای چیذر باید به خیابان اندرزگو، میدان چیذر، آستان مقدس امامزاده علی اکبر(ع)، طبقه سوم ساختمان اداری بروید. این موزه روزهای غیر تعطیل ساعت ۹ تا ۲۰ میزبان شماست. برای کسب اطلاعات بیشتر نیز می‌توانید با شماره ۲۲۲۱۴۴۵۵ تماس بگیرید. مسیر دسترسی هم آسان است. به راحتی می‌توانید با استفاده از خط ۷

اتوبوس‌های تندرو یا خط یک مترو به میدان تجریش و بعد با تاکسی‌های خط تجریش-چیذر به میدان چیذر بروید. در کوچه‌های اطراف امامزاده علی اکبر(ع) و میدان چیذر جای پارک پیدا می‌شود. نزدیک‌ترین پارکینگ عمومی هم در میدان قدس هست. اگر این پارکینگ را انتخاب کنید، بعد از آن باید با تاکسی‌های تجریش-چیذر به میدان چیذر بروید.



شهدای ایران از مشروطه تا مدافع حرم

تا قبل از اینکه کرونا عالم گیر شود، موزه شهدای چیذر هر هفته میزبان گروه‌های دانش‌آموزی بود. گروه‌های تهرانگردی هم این موزه را به‌عنوان مقصد گردشگری انتخاب می‌کردند. حالا دیگر برای بازدید باید هماهنگی انجام شود تا تعداد محدودی با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی به موزه بیایند. بازدیدکنندگان با نهضت اسلامی و شهدای ایران از زمان شیخ فضل‌الله نوری تا شهدای هسته‌ای و شهیدان مدافع حرم به روایت عکس‌ها و اسناد آشنا می‌شوند. یکی از نکات متمایز این موزه نگهداری از پلاکاردهای مربوط به تظاهرات بهمن ۱۳۵۷ در کنار عکس‌های قدیمی است که اغلب مورد توجه بازدیدکنندگان قرار می‌گیرد. در سالن نمایش آثار و اشیای شهدا، آثار شهدای ارتش و سپاه پاسداران از جمله آثار شهیدان نوریان (فرمانده اطلاعات و گردان تخریب)، عبدالحمید شاه‌حسینی و حبیب‌الله چیدری به نمایش درآمده است.

یادگارا

برای بازدید از موزه شهدای چیذر، صحن امامزاده علی‌اکبر(ع) را می‌گذرانیم. پله‌های ساختمان اداری امامزاده را بالا می‌رویم. عطری که به مشام می‌رسد یعنی به موزه شهدا رسیده‌ایم. به روال همه موزه‌ها ماکت و عکس‌ها با دقت انتخاب و چیده شده‌اند. اما نمی‌شود ساده از این همه یادگار گذر کرد. کنار هر ویرترین یا سست می‌کنی و با دنیای ساده و بی‌آلایش رزمندگان همراه می‌شوی. وصیتنامه دست‌نوشته، انگشتری، تسبیح، قرآن و کتاب دعا، عکس امام(ره)، عطر، مهر و جانم‌ساز، چغیه، پلاک و تمام یادگارهای شهدا در ویرترین، زائران را به سال‌های عشق و ایثار می‌برد. موزه شهدای چیذر، تنها موزه شهدای در شمال تهران است. وسایل و آثار ۵۶۰ شهید در غرفه‌ها و مخزن آن نگهداری می‌شود. ۸۰درصد وسایل و یادگاری‌های موزه مربوط به شهدای محله چیذر است که در معرض بازدید گذاشته شده؛ از جمله آثار و اشیای متعلق به شهیدانی مانند مرتضی‌آوینی، حسین فهمیده، سپید علی صیاد شیرازی و آیت‌الله شاه‌آبادی که از اهالی همین محله بودند. این موزه ۴اردیبهشت سال ۱۳۷۶ به دست شهید صیاد شیرازی افتتاح شد.

گلدان دست‌ساز شهید

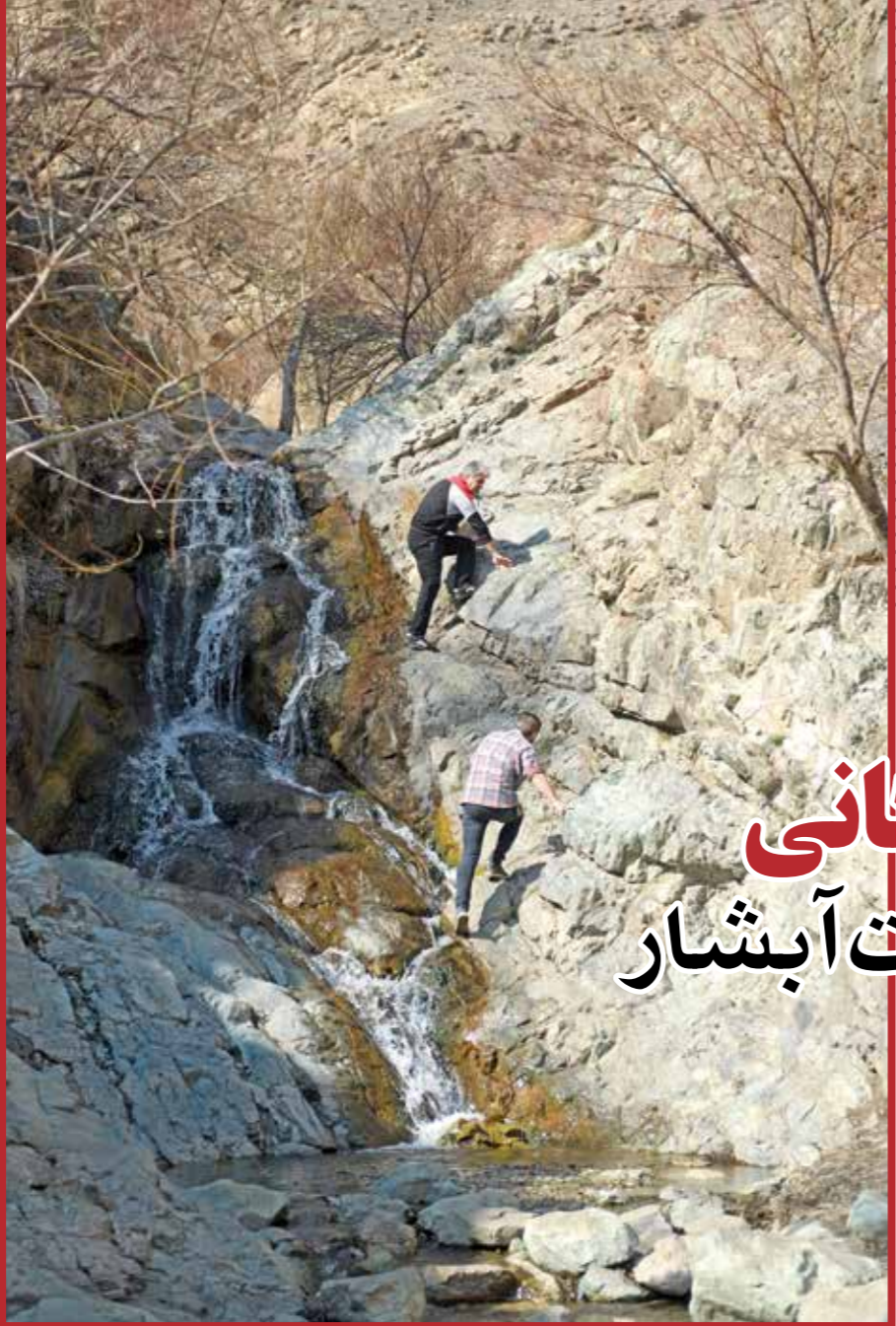
گفت‌وگو با خانواده شهدای دفاع‌مقدس به‌ویژه خانواده‌های محله چیذر و محله‌های شمیران یکی از اولویتهای این موزه است. تاکنون از خانواده ۱۵هزار شهید کشور مصاحبه و فیلم، تهیه و بیش از ۱۳۰۰البوم خاطرات و عکس شهدا به‌عنوان هدیه به خانواده‌شان اهدا شده است. موزه شهدای چیذر از این نظر منحصربه‌فرد است که در گوشه‌ای از موزه، گل و گلدان‌هایی هست که با هنر دست «محبوبه

غضنفری» مادر شهید «محمدعلی کاوه» مزین شده است. در گوشه‌ای دیگر هم پلاکاردهای مربوط به بهمن ۱۳۵۷ است که توسط اهالی محله چیذر درست شده بود. کتابخانه موزه هم بالغ بر ۴هزار جلد کتاب دارد. در سالن آغنی‌تاتار، سمینار و یادواره و مراسم فرهنگی برگزار می‌شود. فیلم‌های مستند و نماهنگ نیز برای بازدیدکنندگان در این سالن پخش می‌شود.

نگاهی به طبیعت بکر «گلو تنگه» که با وجود ۷۰۰ سال قدمت همچنان ناشناخته مانده است

نوشیدن آب زندگانی کنار هفت آبشار

مریم باقرپور



در انتهایی‌ترین محدوده محله حصارک، مکانی وجود دارد که تاکنون بکر باقی مانده و به جز باغداران و کوهنوردان تردد گردشگران در آن چندان زیاد نیست. این مکان به گفته ساکنان قدیمی بیش از ۷۰۰ سال قدمت دارد و بین اهالی قدیمی به «گل تنگ» معروف است و شامل رودخانه، دره، آبشار، چشمه‌ها و قنات‌هایی می‌شود که این مکان را حتی در فصل سرد زمستان و با وجود درختان به خواب رفته زیبا می‌کند. البته این محل اکنون به «گلو تنگه» حصارک شهرت دارد. همراه «میترا امیری» مدیر محله حصارک، «بابک عظیمی» از فعالان محیط‌زیست و تعدادی از ساکنان قدیمی گشتی در این محل زده‌ایم.

در انتهایی‌ترین محدوده محله حصارک، مکانی وجود دارد که تاکنون بکر باقی مانده و به جز باغداران و کوهنوردان تردد گردشگران در آن چندان زیاد نیست. این مکان به گفته ساکنان قدیمی بیش از ۷۰۰ سال قدمت دارد و بین اهالی قدیمی به «گل تنگ» معروف است و شامل رودخانه، دره، آبشار، چشمه‌ها و قنات‌هایی می‌شود که این مکان را حتی در فصل سرد زمستان و با وجود درختان به خواب رفته زیبا می‌کند. البته این محل اکنون به «گلو تنگه» حصارک شهرت دارد. همراه «میترا امیری» مدیر محله حصارک، «بابک عظیمی» از فعالان محیط‌زیست و تعدادی از ساکنان قدیمی گشتی در این محل زده‌ایم.

سکوت در چند قدمی شهر

با عبور از بزرگراه همیشه شلوغ شهید ستاری و خیابان‌های سیمون بولیوار و کشاورز و مسیرهای گاه تنگ و بازیگ، به محدوده‌ای می‌رسیم که سکوت در آن جریان دارد و به جز زوزه سگ‌ها و چهچهه پرندها صدایی به گوش نمی‌رسد. مقابلت کوه‌هایی است که انتهایی محله حصارک را نشان می‌دهد، اما اینجا برای کوهنوردان و اهالی و به‌ویژه کشاورزان، تازه اول راه است.

گل تنگ یا گلو تنگه؟

با طی مسیری کوتاه از میان کوه‌ها و دره‌ها در محدوده‌ای، راه بازیگ می‌شود. امیری می‌گوید: «دلیل انتخاب نام گلو تنگه

شرقی‌اش کوه‌ها در کنار هم قد علم کرده‌اند و در سمت غرب دره‌ای با درختان‌گاه تومند قرار گرفته است. میانه‌هایش هم رودی جاری است. عظیمی می‌گوید: «اینجا اول گلو تنگه است. این مکان به چند بخش تقسیم می‌شود. در بخشی از آن دره‌ها را می‌بینی. در بخشی برای عبور مانند تنگه وا‌اشی باید از میان رود و آب‌ها بگذری. اینجا ۷ آبشار در اندازه‌های مختلف دارد.»

گل تنگ یا گلو تنگه؟

با طی مسیری کوتاه از میان کوه‌ها و دره‌ها در محدوده‌ای، راه بازیگ می‌شود. امیری می‌گوید: «دلیل انتخاب نام گلو تنگه

همین است. چون اینجا راه تنگ و بازیگ می‌شود. البته در گویش محلی حصارک نامش «گل تنگ» است. اهالی قدیمی اینجا را به خوبی می‌شناسند و برایشان اهمیت ویژه‌ای دارد. چون در قدیم مراسم خاصی برای جمع‌آوری «شیرخشت» برگزار می‌کردند و به دلیل آب، فضای مناسبی برای چرای دام‌های‌شان بود. همین حالا هم در فصل بهار برای چیدن سبزی‌های کوهی و ربو‌اس به این مکان می‌آیند و تابستان و پاییز هم زمان برداشت میوه‌هایی مانند توت، خرمالو، انار ترش و گردو است که درختانش در دره و اطراف آن پراکنده‌اند.»

چشمه آب زندگانی

پس از نیم ساعت پیاده‌روی به جنوب دره می‌رسی؛ جایی که درختان در کنار هم قرار گرفته‌اند و از میان‌شان رودی جریان دارد. آب رودخانه از کوه‌ها و چشمه‌هایی تأمین می‌شود که هریک از این چشمه‌ها نامی دارند. اما بین اهالی، چشمه آب زندگانی جایگاه ویژه‌ای دارد. عظیمی می‌گوید: «آب چشمه، زندگی خالص است و از دل کوه خارج می‌شود. به همین دلیل قدیمی‌ها از روستا برای تهیه آب به اینجا می‌آمدند.»

۴ هزار قدم در یک مسیر

بسا بالا رفتن از مسیر پاکوب یا آبشارها به انتهای گلو تنگه می‌رسی و پس از آن مسیرهای دیگر برای کوهنوردان شروع می‌شود. این مسیر برای آن دسته از افرادی که علاقه‌مند به کوهنوردی و رسیدن به قلعه بند عیش هستند بهترین راه است. عظیمی می‌گوید: «از ابتدا تا انتهای مسیر گلو تنگه ۴ هزار قدم تقریباً ۲ و نیم کیلومتر است. پس از آن مسیر شیرخشتی و بند عیش شروع می‌شود.»

درختانی که مانع سیلاب می‌شوند

در محدوده‌ای درختان آنقدر در هم تنیده‌اند که عبور و مرور را سخت می‌کنند. عظیمی می‌گوید: «گر این درختان نباشند، در زمان سیلاب‌های شدید آب تمام بزرگراه شهید باکری را با خود می‌برد. این درختان از شدت جریان آب کم می‌کنند. با عبور از میان درختان کوه در ۲ طرفت خودنمایی می‌کنند و باید از رود عبور کنی تا به آبشارها برسی. آبشارها کوتاه و بلند هستند و برای بالا رفتن از آن باید از میان صخره‌ها گذشت. امیری می‌گوید: «آبشار هفتم از همه بلندتر است و رسیدن به آن سخت‌تر. برای همین کمتر کسی به آن می‌رسد» به گفته امیری، گلو تنگه گرچه بیش از ۷۰۰ سال قدمت دارد، اما ناشناخته مانده، همین موضوع هم باعث شده تا دست نخورده و بکر باقی بماند. گرچه می‌تواند با کمی رسیدگی به مکانی برای حضور گردشگران پایتخت تبدیل شود.»

زشتی‌های یک دره زیبا

گلو تنگه حصارک هم از آسیب‌ها در امان نمانده است. در برخی از محدوده‌ها درختانی را که عامل جلوگیری از بروز سیلاب هستند به آتش کشیده‌اند و گاه از آنها به‌عنوان هیزم استفاده کرده‌اند و در برخی از مسیرهای رود هم لاستیک‌های فرسوده‌ای هست که در مسیر آب قرار گرفته‌اند. عظیمی می‌گوید: «لاستیک‌ها را برخی از بالای کوه پرتاب می‌کنند و وقتی در مسیر رودخانه قرار می‌گیرد به مرور زمان باعث تخریب محیط‌زیست می‌شود.» به جز آتش زدن درختان و زباله‌هایی که برخی از گردشگران رها می‌کنند، شاید زشت‌ترین منظره مربوط به آلودگی‌های معنادان و بی‌خانمان‌هایی است که از فرصت خلوتی فضا استفاده و برای خود با نایلون و وسایل مختلف مکانی امن درست کرده‌اند. البته با پیگیری‌های مدیریت محله، ۲ مکان توسط نیروهای انتظامی و شهرداری تخریب شده‌اند، اما آثارشان همچنان پابرجاست.



اندر احوالت نوچه پروی در تهران قدیم

لوطی و نالوطی

حسن حسن زاده

سر گذرها بساط خروس جنگی شان به راه بود. کوچک و بزرگ جمع می‌شدند تا ببینند امروز خروس فلان داش مشدی ظفر می‌یابد یا خروس جنگی بهمان چغاله مشدی بیشتر زخم می‌زند تا صاحبش اسم و رسمی در محله در کند. کفترباز هم بودند؛ آن هم از نوع تیرش. وقتی کفتر سفید پاپرشان در هوا چند معلق می‌زد، بچه‌های محله برای این نمایش کف و سوت می‌زدند. لوطی جماعت را تهرانی‌ها با همین نشانه‌ها می‌شناختند. جماعتی عمدتاً کم‌سواد با ظاهری متفاوت که گاهی؛ مثل پاسبان، خانه‌های محله را می‌بایندند که نکند گذر دزد به محله‌شان بیفتد و گاهی هم چنان جنگ و دعوایی راه می‌انداختند که آزارش به صغیر و کبیر می‌رسید. با وجود این، ورود به جرگه لوطی‌ها آسان نبود؛ مراسمنامه نانوشته‌ای داشت و آزمون‌های مردافکنی که خیلی‌ها از عهده انجام آن برنمی‌آمدند. در گفت‌وگو با «علیرضا زمانی» تهران‌شناس به منشور اخلاقی لوطی‌ها و آزمون‌ها عجیب و غریب ورود به دنیای لوطی‌گری در تهران قدیم پرداخته‌ایم.

«برگی از منشور اخلاقی لوطی‌گری»

جماعت لوطی را تهرانی‌ها هم با مرام و جوانمردی و تعصبشان به محله می‌شناختند و هم نامشان یادآور گردن کلفتی، زورگویی و اخاذی بود. با وجود این، لوطی‌گری برای خود مرام و مسلکی داشت؛ حتی منشور اخلاقی نانوشته‌ای داشت که اگر می‌خواستی تمام داش مشدی‌های تهران نامت را با حسرت ببرند، باید مو به مو به آن عمل می‌کردی. زمانی می‌گوید: «ورود به گروه لوطی‌های محله کار آسانی نبود. آنها کسی را به جمع خود راه نمی‌دادند، مگر اینکه قوانین نانوشته لوطی‌گری را رعایت می‌کرد. منشور اخلاقی نانوشته‌ای هم داشتند. اگر کسی می‌خواست لوطی شود باید از دسترنج خود نان می‌خورد، به بزرگ‌ترها احترام

«ظهور لوطی‌ها در عهد قجر»

لوطی‌ها را ادامه‌دهنده راه عیاران و پهلوانان قرن سوم هجری می‌دانند که به‌عنوان یک طبقه اجتماعی در شهرهای بزرگ ظهور کردند. اما در تهران نخستین نشانه‌ها از وجود این طبقه به زندان مجبور به خودکشی شد.»

«از چغاله مشدی تا باباشمل»

لوطی‌ها هم میان خودشان نظام طبقاتی داشتند؛ نه از آن نظام‌های طبقاتی که ضعیف‌ها همیشه ضعیف می‌مانند و قرار نیست هرگز رنگ بالانشینی را ببینند. در مرام و مسلک لوطی‌ها که دم از جوانمردی می‌زدند، تازه واردها هم امید داشتند یک روز باباشمل محله شوند و یک دوجین نوچه پیش پایشان خم و راست شود. تازه وارد به جمع لوطی‌های محله از مرتبه «چغاله مشدی» شروع می‌کرد. چغاله مشدی تازه خانه اول لوطی‌گری بود و اگر کسی می‌خواست داش مشدی یا لوطی شود، هزار جور آزمون و



اجتماعی در منابع مکتوب به دوران قاجار برمی‌گردد؛ همان روزگاری که در گذرها لخلخ راه می‌رفتند و محله‌های نامسن عهد ناصری را برای اهالی امن می‌کردند. زمانی به نمونه‌ای از لوطی‌های معروف عهد ناصری در منابع مکتوب اشاره می‌کند: «مهدی گاوکش یکی از نخستین لوطی‌های تهران است که نامش در منابع مکتوب آمده. او از لوطیان معروف محله سرپولک در زمان ناصرالدین شاه بود که مورد غضب عین‌الدوله قرار گرفت و پایش به زندان باز شد. معروف بود گاوکش چنان قدرتی در محله داشت که اگر لب‌تر می‌کرد می‌توانست هزار مشدی را با خود همراه کند. اگرچه پس از روی کار آمدن حکومت مشروطه از زندان آزاد شد اما چنان در زندان شکنجه شده بود که از ترس بازگشت دوباره به زندان مجبور به خودکشی شد.»

«لوطی‌گری بدون دمکراسی»

باب صعود در سلسله مراتب لوطی‌گری باز بود؛ زمانی می‌گوید: «اگر از کارهایی مثل مرشد شدن در زورخانه و اخلاق داشی و لیاقت ذاتی برای رسیدن به باباشملی بگذریم، لوطی‌ها باید برای ترقی کارهای عجیب بسیاری انجام می‌دادند. کسی که می‌خواست در نظام طبقاتی لوطی‌ها پیشرفت کند باید ثابت می‌کرد می‌تواند ۱۰ دست چلوکیاب و ۴ من هندوانه را یک جا بخورد. بدون استراحت، ۳۰ دور در چاله‌حوض شنا کند یا یک مجمع پر از توت نوبرانه را از روستای حسن‌آباد کن روی دست بگیرد و بدون وقفه به تهران بیاورد.» با وجود این، انتخابات در مرام لوطی‌ها جایی نداشت. یعنی برای انتخاب باباشمل محله خبری از دمکراسی نبود. زمانی می‌گوید: «برای تعیین باباشمل محله انتخابی در کار نبود. همه لوطی‌های جمع می‌دانستند که کدام داشی یا لوطی از بقیه لایق‌تر است و همه به حرف او گوش می‌کنند.»

دور این کارها را خیبط بکش!

مثل فرقه‌سازی، دوغ‌فروشی، چغاله‌فروشی، توت‌فروشی و... خرجشان را درنیاورند. اما امان از روزی که یک لوطی از سر ناچاری و نداری سراغ دلاکی، حمالی، حلاجی و مقنی‌گری می‌رفت؛ آن‌وقت از چشم لوطی‌ها می‌افتاد و کلاهش پس معر که بود.

یادگاری لوطی‌ها روی دیوار شهر

می‌کرد. چون لوطی صالح ساکن همین محله بود و هر روز گذرش به این کوچه قدیمی می‌افتاد، تهرانی‌ها نام او را برای این گذر انتخاب کردند. قهوه‌خانه حاج تقی از همین نمونه‌هاست. «لوطی صالح» مثل لوطی اکبرخان پامناری از لوطی‌های بامرام و پهلوان‌های تهران قدیم بود که به فقرا و تنگدستان کمک بسیار می‌کرد.

وقتی لوطی‌ها آرامش محله را برهم می‌زدند

اسم لوطی‌ها و منش لوطی‌گری از دعوا و درگیری هم جدا نیست. لوطی‌ها اگرچه گاهی حامی اهالی محله بودند و برای حفظ جان و مال همسایه‌ها کم نمی‌گذاشتند اما گاهی هم با دعوای خیابانی و بغیر و بیندهایشان اهالی محله را آزار می‌دادند. زمانی می‌گوید: «همزمان با سر و سامان گرفتن تشکیلات نظمیه در دوره پهلوی اول، حضور لوطی‌ها در تأمین امنیت محله تحت تأثیر قدرت نظمیه کم‌رنگ شد. تا مدت‌ها از حضور آنها در فعالیت‌های اجتماعی خبری نبود. اما در آغاز دهه ۲۰ و همزمان با ضعیف شدن حکومت مرکزی آنها با ظاهری جدید وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی شدند و هر گروهی به خدمت یک جریان سیاسی درآمد.» زمانی اندامه می‌دهد: «از دهه ۲۰ به بعد، دعوا و درگیری این گروه با یکدیگر هم بیشتر شد. دعوای تاریخی حسین رمضان یخی و طیب حاج رضایی در چهارراه مولوی یا دعوای ناصر چیگرکی و طیب در خیابان سیروس و... نمونه‌هایی از دعوا و درگیری این طبقه اجتماعی در خیابان‌هاست که در منابع تاریخی ثبت شده است.»

آکتورهای سینما

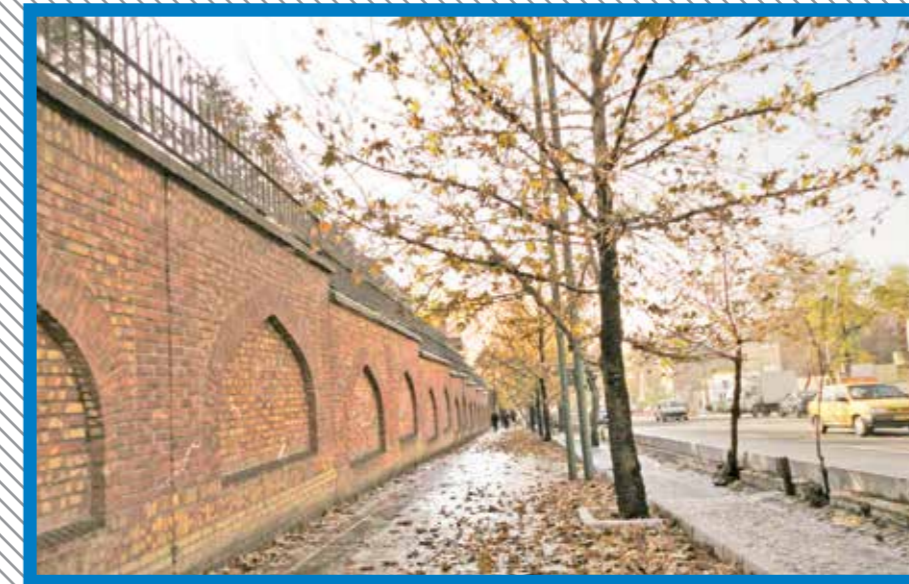
لوطی‌ها به‌عنوان یک طبقه اجتماعی در بسیاری از آثار سینمایی که به فیلم فارسی معروفند حضوری پررنگ داشتند. هنوز هم برخی اماکن و گذرهای تهران در حافظه مشترک تهرانی‌ها یادآور این طبقه اجتماعی خاص است. سکانس کشته شدن «کریم آب منگل» به دست قیصر در حمام نواب یکی از سکانس‌های معروف فیلم قیصر است که حمام تاریخی گذر امامزاده یحیی(ع) را در حافظه مشترک تهرانی‌ها با جماعت لوطی پیوند داده است.

وقتی لباس لوطی‌ها مد بود

دور کمزش را به سبک لام الف بپندد. همیشه گیوه به پا کند و با یک زنجیر بی‌سوسه یزدی در دست و قمه اصفهانی در جیب، کوچه‌های تهران را گز کند. اما در دوره پهلوسی، رخت و لباس لوطی‌ها همزمان با تغییر آشکار در ظاهر و لباس ایرانی‌ها تغییر کرد. آثار سینمایی آن دوره که این طبقه اجتماعی را به تصویر می‌کشیدند هم سر و شکل سینمایی‌تری به لباس لوطی‌ها دادند و به تدریج کلاه مخملی، کت و شلوار، کفش نوک‌تیز و تسبیح شاه مقصود به لباس مد روز لوطی‌ها تبدیل شد.



نمایی از عمارت درون باغ قلهک حدود سال ۱۳۱۸ شمسی



در یکی از راز آلودترین باغ‌های پایتخت چه گذشته است

توطئه انگلیسی برای تصاحب قریه قلهک

فاطمه عسگری نیا

درست است تا اسم سفارت انگلیس به گوش می‌رسد همه ساختمانی بزرگ در منطقه ۱۲ را به یاد می‌آورند، اما در منطقه ۳ هم باغ بزرگی وجود دارد که خیلی‌ها از آن به‌عنوان باغ قلهک یا به اشتباه سفارت انگلیس یاد می‌کنند؛ باغی در خیابان شریعتی، حد فاصل خیابان دولت و پل صدر، به بزرگی چند شهرک، با درهای بزرگ و کوچک فلزی و چوبی و سیم‌های خاردار بر سر دیوار قرمز طولانی‌اش. این مکان از قریب به ۴ قرن پیش که در تسخیر انگلستان قرار دارد تا کنون محل وقوع توطئه و دسیسه‌چینی زیادی بوده است و خاطرات بسیاری در خود نهفته دارد.

زود مرحمت شاه را فراموش کردند و کم‌کم خود را مالک این باغ زیبا دانستند تا جایی که پا را از حد و حدود مستأجری فراتر گذاشتند و شروع کردند به دخل و تصرف باغ قلهک. این تا جایی که در عمل حاکمیت خود را در سراسر قریه قلهک گسترش دادند و خود را حاکم این منطقه اعلام کردند و این، آغاز سیطره انگلیسی‌ها بر قلهک بود؛ انگلیسی‌ها بدین ترتیب، تمام اداره امور قلهک را به دست گرفتند و حتی کدخدای قلهک را هم خودشان انتخاب می‌کردند.

به تدریج باغ باتوق انگلیسی‌ها و به همین علت خیلی از دوره‌های و جلسات کاری سفارت نیز در فصل گرم سال به این مکان منتقل شده؛ جلساتی که اغلب در آنها تصمیماتی گرفته می‌شد که نقش بسزایی در تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران داشت. این باغ هنوز هم در تملک انگلیسی‌ها باقی مانده است.

شاید یکی از ماندگارترین خاطرات این باغ برگردد به قسه به توپ بستن مجلس توسط «لیاخوف روسی». انگلیسی‌هایی که مخالف سیاست‌های روسیه در ایران بودند در این زمان با پناه دادن آزادی‌خواهانی که از مجلس جان سالم به در برده بودند مثل «معاضدالملک»، «دهخدا» و... در باغ قلهک از خود چهره حامی مشروطه ساختند. مرحوم بهبهانی در این باره می‌گوید که شمار زیادی از روحانیون، بازاریان و مردم دیگر در باغ قلهک

گرچه این مرحمت شاهانه بعدها با بخشش همان اجاره‌بهای اندک تکمیل شد، اما باعث نشد تا این جماعت انگلیسی قدران باشند، بلکه آنها خیلی

بسیار نشستند و در این باغ، مرموزترین دوره پهلوی اول بود. از بی‌اختلاف بین رضاخان و محمدعلی فروغی، او از کار برکنار و خانه‌نشین شده بود، اما دست‌های خوفناک، پر قدرت و نامریی فراماسون‌ها از فراموش خانه انگلیسی‌ها در باغ قلهک

از بین تمامی جلسات پراکنده در این باغ، مرموزترین جلسات، برایی نشست‌های فراماسون‌ها بود. در دوره پهلوی اول بود آنکه در بی‌اختلاف بین رضاخان و محمدعلی فروغی، او از کار برکنار و خانه‌نشین شده بود، اما دست‌های خوفناک، پر قدرت و نامریی فراماسون‌ها از فراموش خانه انگلیسی‌ها در باغ قلهک

بسیار نشستند و در این باغ، مرموزترین جلسات، برایی نشست‌های فراماسون‌ها بود. در دوره پهلوی اول بود آنکه در بی‌اختلاف بین رضاخان و محمدعلی فروغی، او از کار برکنار و خانه‌نشین شده بود، اما دست‌های خوفناک، پر قدرت و نامریی فراماسون‌ها از فراموش خانه انگلیسی‌ها در باغ قلهک

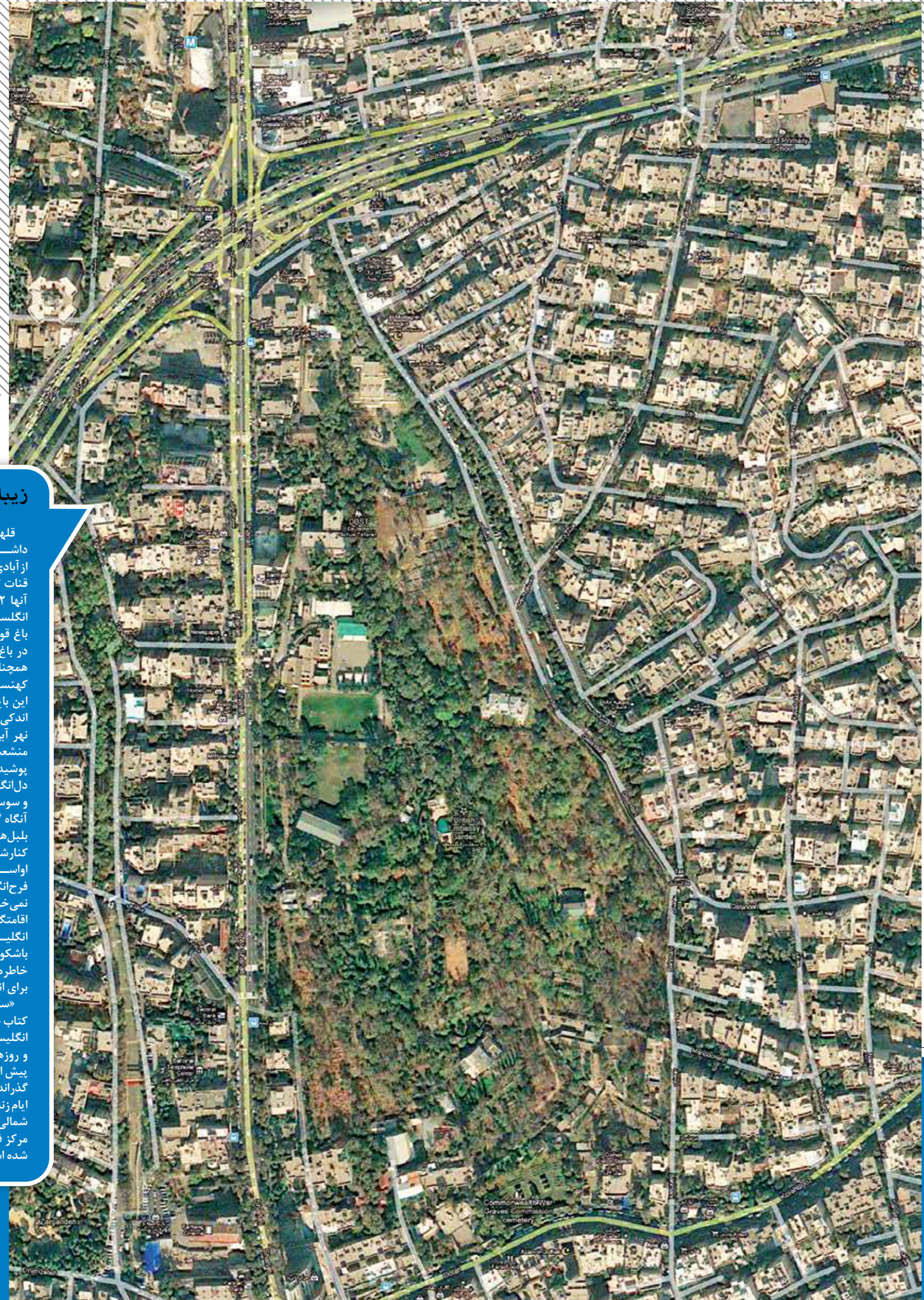
بست نشستند و درخواست کردند تا حمایت از آنان و تحقق خواسته‌هایشان اقدام کنند.

سال‌های تاریک دو قریه قلهک و زرگنده

نیض سیاست ایران در دوران قاجار و پهلوی در باغ قلهک می‌تپید. از دیگر ارتباطات این باغ با پیشینه تاریخی ایران، حضور سفیر و عوامل سفارت انگلیس در ماه‌های گرم سال در این باغ سبزه و خرم و به رسمیت شناختن حکومت و ولیعهد ایران بود. در دوره عباس میرزا، دولت روسیه تزاری و انگلستان، سلطنت ایران را به دست اولاد عباس میرزا، نایب‌السلطنه، به رسمیت شناختند و آن را تضمین کردند. به همین دلیل چه در زمان قسوت فتحعلی‌شاه و چه در زمان مرگ محمدشاه و همین‌طور پس از درگذشت ناصرالدین‌شاه و متعاقب آن درگذشت مظفرالدین‌شاه، در هر زمان، تنها اعلام حمایت این دو دولت از ولیعهد رسمی کشور موجبات صعود او را به تخت سلطنت میسر می‌کرد.

برکناری محمدعلی‌شاه از سلطنت نیز بنا بر تصمیم و حمایت ضمنی دولت انگلیس و روسیه انجام شد و در خصوص برکناری احمدشاه نیز به دلیل بیرون رفتن دولت شوروی از صحنه سیاست ایران، موافقت انگلیسی‌ها جلب شد و آنان از این جایگزینی حمایت کردند. دولت ایران در این سال‌های تاریک، قدرت و سلطه‌ای بر آفریه قلهک و زرگنده نداشت و در باغ ۲ سفارتخانه، نیض سیاست ایران البته در فصل تابستان می‌تپید و هیچ اقدامی در ایران نبود که بدون جلب موافقت و هماهنگی ساکنان تحمیلی این ۲ محل بیلاقی به سرانجام برسد.

بسیار نشستند و در این باغ، مرموزترین جلسات، برایی نشست‌های فراماسون‌ها بود. در دوره پهلوی اول بود آنکه در بی‌اختلاف بین رضاخان و محمدعلی فروغی، او از کار برکنار و خانه‌نشین شده بود، اما دست‌های خوفناک، پر قدرت و نامریی فراماسون‌ها از فراموش خانه انگلیسی‌ها در باغ قلهک



پناه مشروطه خواهان در باغ قلهک



زیبایی‌های باغ قلهک

قلهک زیبایی روح‌افزایی در گذشته داشت. آب قلهک به‌عنوان یکی از آبادی‌های توابع شمیران از ۷ رشته قنات تأمین می‌شد که مهم‌ترین آنها ۲ قنات موجود در باغ سفارت انگلستان و دیگری قنات جاری در باغ قوام‌السلطنه بود. آب قنات جاری در باغ سفارت که بسیار پر حجم و همچنان در جریان است، درختان چنار کهنسال منطقه را سیراب می‌کند. در این باغ انواع گل‌های زیبا می‌روید. اندکی پیش از آنکه برف‌ها ذوب شوند، نهر آبی که جویبارهای کوچکی از آن منشعب می‌شود با گل‌های بنفشه پوشیده می‌شود. بعد از آنکه بهار دل‌انگیز فرامی‌رسد، صدها زنبق سفید و سوسن‌های بلند خودنمایی می‌کنند. آنگاه گل‌های سرخ می‌شکفتند و پل‌ها و پرند‌های خوش‌الحان در کنارشان جا می‌گیرند، طوری که در اواسط خرداد، باغ سفارت آن چنان فرح‌انگیز می‌شود که هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد آنجا را ترک کند. امروزه اقامتگاه تابستانی (رزیدانس) سفارت انگلیس در قلهک به‌صورت باغی باشکوه با عمارت‌های زیبا و بهار خواب‌های خاطره‌انگیز به‌صورت باشگاهی محلی برای انگلیسی‌ها درآمده است. «سرهیو نجیبول هیوگسن» در کتاب خاطرات خود از رزیدانس سفارت انگلیس در قلهک بسیار تعریف کرده و روزهایی را که در تابستان سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم در آن باغ گذرانده، از دلپذیرترین و شیرین‌ترین ایام زندگی خود برشمرده است. در ضلع شمالی این باغ، مؤسسه ایران‌شناسی و مرکز فرهنگی و آموزشی بریتانیا واقع شده است.

دروازه تهران

دروازه تهران

تنها گورستان بین‌المللی کشور اینجاست

قبرستان کشته‌های جنگ جهانی در ایران



فارغ از رنگ و نژاد

آرامستان‌های کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع مشخصه‌های یکسانی دارد و قوانینی که از سوی همه کشورها پذیرفته شده است. شهرام شهریار، تهران پژوه در این باره می‌گوید: «گوشه گوشه این قبرستان پر از سنگ‌های یکدستی است که به‌صورت ایستاده بالای هر مزار نصب شده است. کاشت یک شاخه گل بالای هر سنگ قبر و چمن‌کاری اطراف آن هم از قوانین این گورستان است. در این قبرستان شاهد دیوارهای آجری و در چوبی هستیم

اما طبق قوانین گورستان‌های کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع هیچ‌کدام از آنها نباید در داشته باشند؛ بلکه باید با شمشاد‌های کوتاه اطراف آن حصارکشی شده باشند که در طول زمان این قوانین در کشورهای مختلف دستخوش برخی تغییرات شده است.» یکی دیگر از جذابیت‌های این قبرستان تفاوت جزئی سنگ قبرهای آن است؛ از یادبودهایی که اعضای خانواده‌ها روی سنگ‌ها نوشته‌اند تا نمادهایی که روی آنها به کار

رفته است. شهریار می‌گوید: «افرادی فارغ از رنگ و نژاد و جنسیت و قومیت در این آرامستان دفن شده‌اند. یکی از سنگ قبرها مربوط به یک پرستار زن و قبری متعلق به کودکی چند ماهه است. نقطه مشترک همگی این است که زمانی به‌عنوان مستشار نظامی یا عضوی از خانواده دیپلمات‌ها در ایران زندگی کرده و در این خاک درگذشته‌اند. ممکن است به مرگ طبیعی مرده باشند یا در جریان جنگ‌ها جانشان را از دست داده باشند.»

فاطمه عسگری نیا

سال ۱۳۳۹ در جریان سفر ملکه الیزابت به ایران که تنها سفر رسمی او به کشورمان بود باغ قلعهک بسیار مورد توجهش قرار گرفت. او در این سفر دستور داد در گوشه‌ای از این باغ زیبا و منحصر به فردی که در اختیار دولت بریتانیا قرار دارد گورستان بین‌المللی «کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع» تأسیس شود تا یاد و خاطره کشته‌شدگان جنگ‌های جهانی در کشورهای درگیر این جنگ زنده نگه داشته شود. در واقع الیزابت با این کار دنبال دلجویی از خانواده کشته‌شدگان جنگ جهانی بود. قبرستانی که ملکه الیزابت بنایش را در تهران و در قسمت انتهایی باغ قلعهک گذاشت به تنها گورستان بین‌المللی ایران تبدیل شد که توسط کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع ایجاد شد. در این قبرستان امروز ۵۶۴ قبر و بنای یادبود افرادی که در فاصله جنگ‌های جهانی اول و دوم در ایران کشته شده‌اند دیده می‌شود. آرامستان قلعهک سال ۱۳۴۲ به‌صورت رسمی افتتاح شد.

آرامستان باغ قلعهک در ضلع جنوبی ساختمان باغ قلعهک، خیابان شهید کلاهدوز قرار گرفته است. زمانی که وارد خیابان شهید کلاهدوز می‌شوید، نخستین چیزی که به چشم می‌خورد یک در چوبی و تاریخی است. پس از عبور از این در به یک منطقه سرسبز و بسیار زیبا با وسعت ۳هزارمترمربع وارد می‌شوید. گورستان باغ قلعهک ۳در ورودی دارد. درهای جنوبی گورستان در خیابان دولت قرار گرفته‌اند

که یکی از آنها سال‌هاست باز نشده و افراد حق عبور و مرور از آن مسیر را ندارند. در شمالی همان قسمتی است که ورود به باغ سفارت انگلستان را ممکن می‌کند. دورتادور گورستان با دیوارهای آجری از سایر نقاط باغ جدا شده و یک حریم امن را برای بازدیدکنندگان فراهم کرده است. این گورستان تا قبل از دهه ۳۰ بخشی از باغ قلعهک بود که ۴قرنی می‌شود در اختیار سفارت انگلستان قرار دارد؛

مجموعه‌ای که با مجوز ملکه الیزابت به گورستان رسمی کمیسیون کشورهای مشترک المنافع تبدیل شد. کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع سال ۱۹۱۷ با ۶ عضو اصلی استرالیا، کانادا، هندوستان، نیوزیلند، آفریقای جنوبی و انگلستان کار خود را آغاز کرد. کشورهای عضو این کمیسیون تصمیم داشتند با ساخت این قبرستان‌ها در کشورهای درگیر و متأثر از جنگ‌های جهانی یاد این افراد را زنده نگه دارند و تبعات جنگ

را یادآوری کنند. تا قبل از سال ۱۳۳۹ که دیوارهای آجری، محوطه قبرستان را از باغ قلعهک جدا کنند، اینجا بخشی از باغ سفارت انگلستان بود. تا آن زمان در ایران قبرستان کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع هنوز ساخته نشده بود. **معماری خاص قبرستان** وارد قبرستان که می‌شویم حال و هوای خاص آن آدم را محو تماشای می‌کند. سنگ قبرهایی با قد و قواره‌های یکسان و کوتاه کنار

هم ردیف شده‌اند. همزیستی رنگ سفید سنگ قبرها و سبزی زمین قبرستان زیبایی بصری آن را ۲برابر کرده است. روی هرکدام از این سنگ قبرهای ایستاده نشانی از ملیت افراد و نام و مشخصات آنها حک شده است. **برخی گورها خالی‌اند** بعد از اینکه گورستان باغ قلعهک سال ۱۳۴۲ در ایران به‌صورت رسمی افتتاح شد پیکر افسرادی که به‌عنوان مستشار و نیروهای نظامی در

فاصله جنگ‌های جهانی اول و دوم در ایران، کشته و سپس در کشورشان دفن شدند به ایران برگردانده شد تا در این قبرستان به خاک سپرده شوند. شهرام شهریار، تهران پژوه که ۱۰سالی مطالعه و تحقیق درباره این گورستان را دنبال می‌کند می‌گوید: «در این آرامستان بیش از ۵۶۴ سنگ قبر به چشم می‌خورد و افراد با تابعیت‌هایی از کشورهای لهستان، روسیه، هند و انگلستان در این قبرستان به خاک سپرده شده‌اند. برخی

از گورها هم تپه‌ی یادمانی برای افراد هستند و پیکری در آنها دفن نیست.» در میان این سربازان هم دریانورد دیده می‌شود و هم هوانورد. ۱۳ مزار مربوط به سربازان گمنام است و ۲۵ مزار دیگر مربوط به اتباع خارجی مقیم ایران. البته در میان قبرهای کشته‌شدگان جنگ‌های جهانی نشانه‌هایی از سربازان مسلمان، یهودی و حتی زن و کودک ۲ و نیم روزه هم دیده می‌شود.

گنبد فیروزه‌ای در دل قبرستان قلعهک

یکی از جاذبه‌های زیبای این گورستان بنای یادبودی است که در ورودی آن به چشم می‌خورد. معماری این گنبد فیروزه‌ای شکل نمادی از گنبد‌های اماکن اسلامی در ایران است و ۴ گوشه آن شکل و شمایل اماکن مذهبی زرتشتیان را به خود گرفته است. به گفته «شهرام شهریار» تهران‌پژوه، این بنا تنها یادمان برای این گورستان است. با این حال خیلی از افرادی که نخستین بار به اینجا می‌آیند به دلیل معماری خاصش تصور می‌کنند اینجا مقبره شخص مهمی است. این بنای یادبود در هر کشور به سبک و سیاق معماری و فرهنگ

آن ساخته شده و با هم متفاوت است: «۷کتیبه بزرگ درست پشت بنای یادبود به چشم می‌خورد که روی آن اسامی افراد مهاجر یا مستشارانی حک شده که در حوزه جغرافیایی ایران‌شهر یعنی ایران و کشورهای اطراف آن جان خود را از دست داده‌اند و هرگز نشانی از آنها پیدا نشده است. اغلب این افراد جان خود را در جنگ‌های جهانی از دست داده‌اند و پیکرشان هیچ‌وقت شناسایی نشده است. در آرامستان باغ قلعهک که تنها گورستان رسمی کمیسیون جنگ‌های مشترک المنافع به شکل نوین در ایران است، ۲بار در سال مراسم رسمی با حضور مقاماتی

مانند سفیران و دیپلمات‌ها برگزار می‌شود و حاضران به کشته شده‌های این جنگ‌ها ادای احترام می‌کنند.» در انتهای گورستان و روبه‌روی گنبد یادبود فیروزه‌ای، صلیبی بلند و سفید رنگ وجود دارد و به‌صورت نمادین مسیحی بودن متوفیان را نشان می‌دهد. نامش «صلیب ایثار» است. این صلیب نشان یادبود جنگ جهانی برای کشورهای مشترک المنافع است که سال ۱۹۱۸ توسط «سر رچینالد بلومفیلد» برای کمیسیون سلطنتی آرامستان‌های جنگ طراحی شده است.



مسجد گیاهی؛ نماد مخالفت با رضاخان

را حله عبدالحسینی

مسجد «گیاهی» در میدان تجریش روایت خاصی دارد؛ روایتی که به اوایل قرن حاضر برمی‌گردد. همان موقع که چشم پهلوی اول زمین‌های خوش آب و هوا و باصفای میدان تجریش را گرفت و مصمم شد تفریحگاهی تمام و کمال بسازد که تمام لوازم و بساط خوشگذرانی در آن فراهم باشد. به این منظور دستور داد تا باغ ضلع شمال غربی میدان تجریش از صاحبش خرید شود. اما مرحوم حاج «مرتضی گیاهی» با درایت تمام در اعتراض به این دستور نایب‌دانه نه تنها باغش را فروخت، بلکه مسجدی در باغ خود ساخت و زمینش را وقف کرد تا عبادتگاهی ماندگار برای بندگان خدا باشد.

برای شنیدن قصه مرحوم حاج مرتضی گیاهی و باغش در میدان تجریش باید به صد سال پیش برویم. مرحوم گیاهی سال ۱۳۱۰ برای خودش در شمیران باغی به مساحت ۹ هزار مترمربع خرید تا خانواده‌اش در گرمای تابستان آسوده باشند. حاج مرتضی بچه تهران بود؛ تهران، کوچه غریبان، رویروی مسجد «سیدعزیزاله»، کنار پدرش عطاری می‌کرد و بدر گل می‌فروخت. به همین دلیل وقتی پهلوی اول گرفتن ساج (شناسنامه) را اجباری کرد، نام فامیلی‌شان را گیاهی گذاشتند.

ماجرای مخالفت با رضاخان

حاج مرتضی سال ۱۲۷۵ در تهران به دنیا آمد. او و همسرش فخرالسادات خانم ۲۰ پسر به نام‌های جلال و کمال و ۳ دختر به نام‌های فاطمه، صدیقه و فروغ داشتند. باغ شمیران را که خرید همراه خانواده تاجران‌ها را در آنجا می‌گذراند. روزگار گذشت تا زمانی که پهلوی اول تصمیم گرفت برای تفریح مردمی



درخشش دیگری از هنر استاد لرزاده

تکته حائز اهمیت مسجد گیاهی این است که معمار آن استاد «حسین لرزاده»، استاد مسلم معماری ایران به‌خصوص مسجدهاست که به او لقب «معمار محراب‌ها» را داده‌اند. مسجد گیاهی هم با زیبایی تمام و طبق اصول معماری مسجدهای ایرانی همراه با مقرنس‌کاری و شمشه و تمام ظرافت‌های هنری استاد لرزاده ساخته می‌شود. مرحوم گیاهی، استاد لرزاده را می‌شناسخت. به همین دلیل از او دعوت کرد معماری این مسجد را بر عهده بگیرد. علیرضا گیاهی ادامه می‌دهد: «آیت‌الله «خوانساری» صیغه وقف را برای مسجد خواند و سال‌ها پیش‌نماز مسجد بود». بعد از فوت مرحوم حاج مرتضی، مسجد به‌صورت هیئت امنایی و با حضور پیشکسوتان و معتمدان محله اداره می‌شد. حاج حسن فرزانه، حاج میرزا محمدتقی اتفان، حاج جلال گیاهی، حاج کمال گیاهی و هادی مطهری از کسانی بودند که اداره مسجد را به‌صورت هیئت امنایی برعهده داشتند و مخارج مسجد تا همین چند سال پیش از سوی خاندان گیاهی تأمین می‌شد. اکنون مرکز امور مساجد، رسیدگی به مسجد را برعهده دارد. مسجد گیاهی یکی از قدیمی‌ترین پایگاه‌های تجمع شمیرانی‌هاست.

مرا در نجف به خاک بسپارید

مرحوم گیاهی در وصیتنامه‌اش نوشته بود که اگر خدای ناکرده من اینجا از دنیا رفتم، جنازه مرا امانت نگه دارید و در نجف به خاک بسپارید. سال ۱۳۵۶ برای زیارت به کربلا رفت و یک ماه آنجا ماند. برای برگشت استخاره می‌کند و خوب نمی‌آید. به گفته نوه‌ها یک ماه دیگر هم در کربلا می‌ماند تا اینکه صبح روز جمعه پنجم محرم الحرام مصادف با ۲۵ آذر ۱۳۵۶ در ۸۱ سالگی در منزل یکی از دوستانش در کربلا از دنیا رفت و طبق وصیتش در نجف اشرف به خاک سپرده شد. اگر گذرتان به میدان تجریش، ابتدای خیابان آیت‌الله ملکی افتاد، حتماً سری به مسجد گیاهی بزنید. اینجا با تدبیر و نیت نیک مرحوم گیاهی عبادتگاهی ماندگار و باصفا شده است.

که به سرپل تجریش می‌آیند، کاباره‌های بنا کند. به همین دلیل دست گذاشت روی باغ مرحوم گیاهی که زمینی بزرگ بود و درست در ضلع شمال غربی میدان تجریش قرار داشت. حاج مرتضی که مردی متدین و خدانشناس بود با فروش زمین و باغش به علت ساخت این بنای فساد به شدت مخالفت کرد، اما عوامل رضاخان دست‌بردار نبودند. «علیرضا گیاهی» نوه حاج مرتضی، می‌گوید: «بزرگان فامیل به آقاچان گفتند با رضاخان مخالفت نکن! اما مخالفت آقاچان ادامه داشت تا اینکه ماجرای شهریور ۱۳۲۰ و تغییر سلطنت پیش آمد. پهلوی اول به جزیره مورس تبعید شد و پهلوی دوم سر کار آمد. در فاصله این تغییر و تحولات آقاچان از فرصت استفاده کرد و ۵۰۰ مترمربع از زمین را برای ساخت مسجد وقف کرد.» مسجد گیاهی سال ۱۳۲۲ ساخته شد و عمری ۷۷ ساله دارد.

دیگ‌های نذری در حیاط مسجد

مرحوم حاج مرتضی تا سال‌ها خودش سرایداری و خادمی مسجد را برعهده داشت. یک ساعت قبل از اذان در مسجد را باز می‌کرد تا اگر کسی بخواهد نماز شب بخواند به مسجد بیاید. از اذان ظهر تا آخر شب هم در مسجد باز بود. آیت‌الله «شهرستانی»، آیت‌الله «رحمت» یکی از شاگردان امام خمینی (ره) و سید «محسن خلخالی» حدود ۵۰ سال پیش‌نماز مسجد بودند. ایام محرم و صفر مسجد گیاهی یکی از کانون‌های سوگواری برای سید و سالار شهیدان بود. مرحوم گیاهی چادر سیاه را در حیاط مسجد برپا می‌کرد و برای اطعام عزاداران حسینی دیگ‌های بزرگی در گوشه باغ بار می‌گذاشت، اما بعدها در زیرزمین مسجد آشپزخانه‌ای ساخته شد تا پخت غذای ایام محرم در مسجد انجام شود. مرحوم حاج مرتضی گیاهی، نماز اول وقت را کلید حل مشکلات و موفقیت می‌دانست. دست به خیر داشت و در روزگاری که هنوز جوان بود سرپرستی برادر را از خردسالی به عهده می‌گیرد که یکی‌شان شهید می‌شود. او تا آخر عمر تأمین زندگی برادر دیگر را از وظایفش می‌دانست.



نیازمندی‌های همشهری

کاری، باری همشهری!؟

...

املاک

اتومبیل

استخدام

دسترسی آسان به معتبرترین نیازمندی‌های ایران

با سایت و اپلیکیشن نیازمندی‌ها

www.rahnama.com



برای سفارشی آگهی در همشهری محله و راهنمای همشهری با شماره های ذیل تماس بگیرید

www.Rahnama.com
غرب

۶۶۸۶۷۹۶۴	آزادی
۴۴۰۷۴۰۳۳	آیت ... کاشانی
۴۴۰۵۱۳۱۷	بلوار فردوس
۴۴۴۳۵۷۲۷	یونک
۶۶۹۴۰۵۳۸	توحید
۴۴۵۶۱۳۳۳	تهرانسر
۴۴۱۴۶۶۳۳	دهکده المپیک
۸۸۲۶۵۵۵۳	جلال آل احمد
۴۴۴۷۲۷۱۲	جنت آباد
۴۴۲۱۶۶۸۹	ستارخان
۸۸۶۹۶۰۱۰	سعادت آباد
۴۴۳۳۵۹۶۶	شهران
۴۴۶۶۵۹۶۹	شهرک اکباتان
۸۸۳۷۲۹۷۱	شهرک غرب
۴۴۰۷۹۰۰۵	مادقیه
۲۲۰۶۱۸۷۷	فرزاد
۴۴۳۳۵۹۶۵	فلکه اول شهران
۴۴۰۷۹۰۰۶	فلکه دوم مادقیه
۴۴۱۴۶۶۳۰	میدان المپیک
۶۶۴۳۰۹۰۳	نواب
۶۶۳۷۹۱۵۱	هاشمی

دفاتر بازاریابی نیازمندیها

۴۴۰۰۶۵۶۹	اشرفی اصفهانی
۸۸۵۰۵۰۱۱	اندیشه
۸۸۰۵۷۳۶۰	جهان آرا
۸۸۱۷۷۵۳۶	چهارراه قصر
۶۶۴۰۰۸۸۳	چهارراه ولیعصر
۸۸۹۳۳۷۰۰	سهروردی جنوبی
۵۵۵۸۵۴۹۲	شهید مفتح
۸۸۸۰۶۱۴۲	کریمخان
۴۴۲۷۶۰۹۱	مرزداران
۸۸۴۵۰۸۰۵	معلم

تلفن دفاتر قبول آگهی

دفتر مرکزی پذیرش ۸۸۳۱۱۹۱۹

شمال			
۲۲۸۴۷۳۲۶	قاهک	۲۲۰۲۰۳۵۰	پارک ولی
۲۲۹۸۴۳۸۸	لویزان	۲۲۸۵۱۱۰۰	پاسداران
۸۸۰۳۲۷۷۱	طلامدرا	۲۲۲۱۸۸۱۲	تجریش
۲۶۴۰۴۲۲۹	میرداماد	۲۲۶۱۴۲۴۳	دولت
۸۸۷۷۹۹۶۱	ونک	۲۲۸۵۲۶۰۰	شریعتی شمال
مرکز			
۶۶۴۳۴۹۵۹	فاطمی	۸۸۷۴۳۹۹۰	سهروردی
۶۶۷۱۱۷۱۷	فردوسی (۱)	۸۸۷۵۶۶۶۱	سهروردی شمالی
۶۶۷۱۳۴۸۴	فردوسی (۲)	۲۲۸۴۸۱۹۱	سید خندان
۶۶۷۰۱۴۱۵	لله زار نو	۸۸۴۳۵۷۶۹	شریعتی
۷۷۵۲۶۰۴۴	میدان سیاه	۸۸۷۵۵۳۳۰	شهید بهشتی
۸۸۹۶۳۳۸۵	میدان ولیعصر	۸۸۹۰۳۵۵۶	شهید مطهری
۸۸۸۴۴۰۶۵	هفت تیر	۸۸۸۰۲۵۶۴	ظالقانی
۸۸۰۶۳۷۵۴	یوسف آباد		
حومه تهران			
۶۵۲۶۶۳۷۶	شهریار	۵۶۷۹۱۴۷۳	شهر برند
۰۲۶۳۲۲۳۴۰۲۳	کرج	۷۶۳۴۵۶۰۴	شهر پردیس
۲۶۵۵۱۴۹۰	لوااسانات	۴۶۸۵۷۱۲۳	شهر قدس
۳۶۲۷۸۵۴۵	ورامین		

تلفن پذیرش آگهی ۱۸۱۹ شبانه روزی

niazmandiha.official

شرق

۳۳۸۰۸۰۶۹	افسریه
۷۷۲۹۸۴۵۱	بلوار پروین
۳۳۷۹۳۰۲۳	پیروزی
۷۷۸۸۸۷۷۷	تهرانپارس
۷۷۹۰۲۶۴۶	تهران نو
۷۷۳۰۷۸۳۰	حکیمیه
۳۳۸۳۹۲۰۲	خاوران
۳۳۸۰۸۸۸۴	سه راه افسریه
۲۲۵۳۲۴۴۷	رسالت
۷۷۲۰۷۹۳۹	فرجام
۷۷۳۷۱۷۰۰	قنات کوثر
۲۲۵۰۱۸۷۹	مجیدیه
۷۷۵۰۰۵۸۳	میدان امام حسین
۷۷۹۴۴۴۴۷	نارمک
۳۳۶۹۶۰۶۰	نبرد
۷۷۸۴۴۰۱۴	نظام آباد
۷۷۹۸۰۹۷۰	نیروی هوایی

جنوب

۵۵۳۷۵۰۴۱	امیریه
۳۳۵۲۲۱۸۶	خراسان
۵۵۰۵۵۰۱۰	خرانه بخاراين
۳۳۷۶۷۵۱۶	دولت آباد
۵۵۷۳۳۴۳۵	سه راه آذری
۵۵۰۵۰۴۴۴	شوش
۵۵۶۵۱۲۶۹	شهرری
۵۵۸۶۳۲۶۲	عبدل آباد
۵۵۶۵۱۰۲۴	کارگر جنوبی
۵۵۸۱۷۴۰۸	مولوی
۶۶۲۸۷۶۱۹	مهرآباد
۵۵۰۷۹۴۰۰	نازی آباد
۵۵۸۱۵۵۰۲	وحدت اسلامی
۶۶۶۲۱۹۰۱	یافت آباد
۰۹۳۰۱۱۰۱۸۱۹	بهشت زهرا